

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سرشناسه	: سند، محمد، ۱۳۴۰.
عنوان قراردادی	: التوسل عباده توحیدیه من محاضرات محمدسند. فارسی
عنوان و نام پدیدآور	: توسل عبادتی توحیدی و خالصانه: درس گفتارهایی از آیت الله استاد شیخ محمد سند/ به قلم محمد عیسی آل مکباس؛ ترجمه و نگارش احمدرضا غائی.
مشخصات نشر	: تهران: موسسه فرهنگی نبأ، ۱۴۰۱.
مشخصات ظاهری	: ۱۵۲ ص.
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۲۶۴-۶۱۱-۸
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
یادداشت	: کتابنامه: ص. [۱۵۱] - ۱۵۲.
موضوع	: توسل
موضوع	: Invocation
موضوع	: شیعه -- عقاید
موضوع	: Shia'h -- Doctrines
شناسه افزوده	: آل مکباس، محمد
شناسه افزوده	: غائی، احمدرضا، مترجم
رده بندی کنگره	: BP ۲۲۶/۶
رده بندی دیویی	: ۲۹۷/۴۶۸
شماره کتابشناسی ملی	: ۹۰۸۴۴۵۶

توسل عبادتی توحیدی و خالصانه

درس گفتارهایی از: آیت الله استاد شیخ محمد سند
به قلم: شیخ محمد عیسی آل مکباس

ترجمه و نگارش:
دکتر احمدرضا غائی

ناشر: انتشارات نبأ | نوبت چاپ: اول / ۱۴۰۱
شمارگان: ۱۰۰۰ | قیمت: ۵۰۰/۰۰۰ ریال
چاپ و صحافی: تقویم

آدرس: خیابان شریعتی، بالاتراز بهارشیراز کوچه مقدم نبش ادیبی
پلاک ۲۶ طبقه ۳، تلفن: ۷۷۵۰۴۶۸۳
آدرس سایت: <http://nabacultural.org/fa>



9 786002 646118

توسل عبادتی توحیدی و خالصانه

درس گفتارهایی از:
آیت الله استاد شیخ محمد سند

به قلم:
شیخ محمد عیسی آل مکباس

ترجمه و نگارش:
دکتر احمد رضا غائی

فهرست مطالب

۹.....	مقدمه مترجم
۱۵.....	مقدمه نگارنده
۱۷.....	پیشگفتار

۱) توسل، عبادتی توحیدی / ۲۳

۲۳.....	۱- تدبیری در آیات قبله
۲۳.....	۱- ۱) - تغییر قبله، آزمونی برای سنجش اخلاص در طاعت و بندگی
۲۵.....	۱- ۲) - قبله واسطه است؛ اصل، توجه به خداست
۲۵.....	۱- ۳) - قبله، غیر خدا و واسطه بندگی خدا
۲۶.....	۱- ۴) - درس توحید و بندگی خدا برای خردمندان
۲۷.....	۲- پیامبر ﷺ، واسطه و شفیع مقبول؛ در توجه به خدا
۲۷.....	۲- ۱) - توسل به پیامبر در دعا
۲۸.....	۲- ۲) - فرهنگ تقوای الهی در توسل به رسول ﷺ
۲۹.....	۲- ۳) - توسل به رسول ﷺ نمادی مضاعف از نیاز به درگاه خداوند
۳۰.....	۲- ۴) - نقش فعل و دعای پیامبر ﷺ برای مؤنان
۳۱.....	۳- نقش دعا و استغفار پیامبران پیشین
۳۲.....	۳- ۱) - عفو یوسف و استغفار او برای برادران
۳۲.....	۳- ۲) - توسل به حضرت یعقوب ﷺ برای فرزندان
۳۳.....	۳- ۳) - توسل قوم به حضرت موسی ﷺ
۳۳.....	۳- ۴) - توسل فرعونیان به حضرت موسی ﷺ برای رفع عذاب
۳۳.....	۴- وجاهت و آبرومندی واسطه‌ها در مقام قرب و بندگی خدا

- ۳۴..... (۱- ۴) - وجاهت حضرت مسیح عَلَيْهِ السَّلَامُ و مقام قرب او
- ۳۴..... (۲- ۴) - درباره موسای پیامبر عَلَيْهِ السَّلَامُ فرموده
- ۳۴..... (۳- ۴) - وجاهت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، اعطای شفاعت برای خشنودی ایشان و ضرورت توسل
- ۳۷..... (۴- ۴) - روایاتی دیگر در زمینه توسل به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و شفاعت جویی از او
- ۴۰..... ۵- برخی تعبیر قرآنی درباره مقربان و نقش آنان در زمینه توسل و شفاعت
- ۴۰..... (۱- ۵) - کلمه الله: قرآن کریم لفظ " کلمه " را بر مقربان درگاه خداوند اطلاق فرموده، مثلاً:
- ۴۱..... (۲- ۵) - درباره محمد و آل محمد عَلَيْهِمُ السَّلَامُ:
- ۴۲..... ۶- توسل و شفاعت جویی؛ از آداب دعا
- ۴۲..... (۱- ۶) - توجه به قبله و تعظیم شعائر الهی، توجه به خدا و بزرگداشت او است
- ۴۴..... (۲- ۶) - فعل خدا، وجه و نشانه او
- ۴۶..... (۳- ۶) - قبله؛ واسطه توجه و بندگی خدا
- ۴۷..... (۴- ۶) - آیات مهم و کلمات تامه خداوند، وجه او هستند
- ۴۸..... (۵- ۶) - توجه به اشرف مخلوقات خداوند، توجه به وجه کریم اوست

(۲)

- ۵۴..... بخش اول؛ وجوه استدلال کسانی که توسل به غیر خدا را جایز نمی شمارند:
- ۵۴..... وجه اول:
- ۵۵..... وجه دوم:
- ۵۷..... وجه سوم:
- ۶۰..... وجه چهارم:
- ۶۱..... وجه پنجم:
- ۶۱..... پایان استدلال ها و پاسخی اجمالی:
- ۶۲..... بخش دوم - تحلیلی بر زمینه های شرک در قلمرو "موضوع توسل"

- ۶۲..... (۲-۱) - وسائط الهی و امر به توسل به آن‌ها
- ۶۳..... (۲-۲) - واسطه تراشی مخلوق و شرك به خداوند
- ۶۳..... (۲-۳) - وجوه معانی آیات، در موضوع وسائط و سرزنش مشرکان
- ۶۸..... نتیجه گیری از مضمون گروه‌های چهارگانه آیات:
- ۷۱..... بخش سوم - بخشی در مفهوم عبادت و حقیقت وضابطه آن
- ۷۱..... (۳-۱) معنای لغوی - کاربردی عبادت
- ۷۲..... (۳-۲) - حقیقت عبادت و معیار تحقق آن:
- ۷۲..... (۳-۳) - داستان حضرت آدم عليه السلام با ابلیس، جلوه تسلیم راستین و اخلاص در بندگی خدا
- ۷۳.....
- ۷۴..... (۳-۴) - تحلیل داستان در جستجوی حقیقت عبادت:
- ۷۶..... (۳-۵) - پرسش و پاسخ:
- ۷۶..... (۳-۶) - پرسش دیگر: آیا خداوند امر به عبادت غیر می‌کند؟
- ۷۸..... بخش چهارم - نفی واسطه‌ها به باور تجسیم می‌انجامد:
- ۸۱..... (۴-۴) - نتیجه گیری:
- ۸۲..... (۴-۵) - توسل به وسائل، نشانه فقر مخلوق و غنای خالق
- ۸۳..... (۴-۶) - پاسخی شگفت بر يك پرسش ساده
- ۸۴..... بخش پنجم - پاسخ به استدلال‌ها و مستندات مخالفان توسل
- ۸۴..... (۵-۱) - خواندن و حاجت خواستن از غیر خدا شرك در عبادت است؟!
- ۸۴..... (۵-۲) این پاسخ نقضی را با دو مطلب جواب داده
- ۸۶..... (۵-۳) - پاسخ به دو اشکال بالا
- ۸۸..... (۵-۴) - پاسخ به استدلال دوم مخالفان توسل
- ۹۰..... نمونه آیات در کاربرد واژه "کلمه":
- ۹۳..... نمونه ای از آیات در کاربرد واژه اسم
- ۹۷..... (۵-۵) - پاسخ به استدلال سوم مخالفان توسل
- ۱۰۲..... پاسخ به اشکال‌های وارد شده

- ۱۰۳..... پاسخ به استدلال چهارم مخالفان توسل
- ۱۰۴..... «علمه بحالې یعنی عن سولي»

(۳)

- بخش نخست - کانون توحید و آیات بینات آن؛ آمیخته با مظاهر توسل ۱۱۰
- بخش دوم - جلوه‌های دیگری از توسل [در قرآن و حدیث] ۱۱۶
- اول: در قلمرو سوگندهای قرآنی؛ سوگند به شخص پیامبر گرامی اسلام ﷺ: ۱۱۶
- دوم: فرمان خداوند به توسل جستن به پیامبر ﷺ، که در شماری از آیات قرآنی آمده است، از جمله ۱۱۸
- سوم: توسل به دیگر پیامبران الهی و فرشتگان مقرب: ۱۲۰
- چهارم: آیاتی که دلالت بر توسل به اشیاء و موجوداتی غیر از پیامبران و اولیای الهی دارد. و این در موارد متعددی از قرآن آمده است: ۱۲۲
- پنجم: توسل و شفاعت خواهی در روایات ۱۲۵
- بخش سوم - توسل از نگاه عقل نظری و سیره عقلا: ۱۳۰
- بخش چهارم - سخن پایانی: توسل؛ آیت اقتدار پروردگار ۱۳۳
- منابع ۱۵۱

مقدمه مترجم:

نخستین و پایه‌ای‌ترین اصل اعتقادی در میان امت اسلامی بلکه در تمامی ادیان توحیدی و الهی، اصل اصیل توحید است. توحید یعنی شناخت خدای یکتا و یگانه، ایمان و اقرار به او و پرستش خالصانه او.

توحید یعنی ایمان به این که تنها آفریننده، نگهدارنده و تدبیرکننده (مستقل) ما و تمامی عوالم هستی اوست و تنها اوست که شایسته پرستش است. و این حقیقتی است که قرآن، در معرفی صریح، بی‌پیرایه و شفاف آن، در میان همه کتاب‌های آسمانی موجود ممتاز است.

براین اساس و بی‌هیچ تردیدی، همه امت اسلامی، اجمالاً به این اصل اصیل، شناخت، اذعان و اعتراف دارند و - به حق - بر آن پای می‌فشارند. اما با همه این اوصاف، آیا این بدان معناست که در میان مسلمین، در شؤون مختلف و در جزئیات گوناگون این اعتقاد هیچ‌گونه اختلاف و چالشی وجود ندارد؟! پاسخ این پرسش نیز، به روشنی منفی است؛ بدین معنی که وجود اختلاف در این زمینه را نیز همه قبول دارند، به گونه‌ای که انکار آن انکار واقعیت وجدانی و بدیهی محسوب می‌گردد.

در عین حال - برای اهل دانش و بصیرت - این نیز روشن است که وجود برخی اختلاف نظرهای علمی در قلمرو این اعتقاد، نبایستی به عاملی برای

دشمنی و ستیز در میان آنان بدل شود. بلکه بر همگان لازم است در ظل "کلمه توحید" و تمسک به تعالیم حیات بخش قرآن کریم و رسول مکرم اسلام و اهل بیت گرامی ایشان - صلوات الله علیهم اجمعین - در راستای رشد و کمال علمی و فرهنگی خود و جامعه اسلامی بکوشند و از این راه اختلاف‌های علمی و اعتقادی را نیز کاهش دهند. پاسخ‌های صحیح به پرسش‌های علمی - اعتقادی و همگرایی هر چه بیشتر حول محور حق، تنها در یک فضای امن و همراه با مدارای اجتماعی - فرهنگی و از راه مباحثه و مبادله علم، قابل حصول و دستیابی خواهد بود.

یکی از مسائل و پرسش‌هایی که - مرتبط با مبحث توحید - از دیرباز کم و بیش در میان امت اسلامی مطرح گردیده و دانشمندان به آن پرداخته و پاسخ گفته‌اند؛ موضوع "توسل" به انبیاء و اولیاء و مقربان درگاه الهی بوده است؛ و این که آیا توسل جستن به اشخاص یا قبور - یعنی ارواح - آنان جائز است یا نه؟ و این که آیا اساساً این عمل با توحید (عبادی) منافات ندارد؟! بسیاری از علماء و دانشمندان فریقین در پاسخ به این پرسش‌ها، با استناد به ادله عقلی و نقلی (قرآنی و روایی) که برخی از آن ادله در فصول مختلف این نوشتار ذکر گردیده، حکم به جواز "توسل" داده، توهم شرک بودن این عمل را رد کرده‌اند.

با نگاهی به تاریخچه این شبهه و نظایر آن، به زودی آشکار می‌گردد که در قرون اخیر و معاصر، استعمارگران، به منظور چپاول هر چه بیشتر ثروت‌های مادی و معنوی کشورهای اسلامی، روش‌های دیرینه خود را، در دامن زدن به اختلافات قومی و مذهبی و... و عمده کردن آن در میان جوامع مسلمان به شدت فعال کرده، حتی گهگاه به بدعت گذاری، مذهب سازی و فرقه پردازی‌های جدید روی آورده‌اند.

شبهه پراکنی، حق جلوه دادن برخی شبهات و بدعت‌ها، که سود جستن از آن‌ها - علاوه بر سست کردن باورهای مذهبی و تکیه گاه‌های اعتقادی، در برخی از مسلمانان کم اطلاع - بتواند عده‌ای از مسلمین را نیز علیه عده‌ای دیگر، به عنوان کافر و مشرک بشوراند تا آنجا که خون و مال و عرض و ناموس آنان را مباح انگارند! نزد استعمارگران و نظام‌های شیطانی، بس کارآمد و مغتنم شمرده شده است.

از این رو وظیفه دانشمندان، فرهیختگان و دلسوزان آگاه در جوامع اسلامی بسیار سنگین‌تر می‌گردد؛ چرا که بایستی از یکسودر برابر ترفندهای عداوت گستر و ستیز برانگیز، هشیارانه به مقابله بایستند. و از دیگر سو، در برابر شبهات اعتقادی و زمینه‌ها و عوامل نفوذ سستی در باورهای درست جامعه، به ویژه نسل جوان، بی تفاوت نباشند؛ بلکه به تلاشی جهاد گونه در راستای رشد و کمال علمی، تربیتی و فرهنگی قیام کنند و در عین حال پاسخگوی پرسش‌های علمی و شبهات طرح شده اعتقادی آنان نیز باشند.

بر سایر قشرهای جامعه نیز فرض است که این گونه مجاهدت‌های علمی - فرهنگی را قدر بشناسند و تا سرحد توان در حفظ آرامش و سلامت اجتماعی - فرهنگی جامعه بکوشند تا هر چه بیشتر فضا برای این گونه گفتمان‌های علمی و سازنده فراهم آید.

نوشتاری که در پیش رو دارید، ترجمه - و در پاره‌ای موارد شرح و توضیح - گفتارهایی عالمانه است، که در راستای همین رسالت فرهنگی - دینی؛ در موضوع "توسل" و طی مجالس مختلف به صورتی موجز و فشرده اما پر ثمر و مستند القاء گردیده، آن گاه به قلم فاضلی ارجمند و تلاشگر به رشته تقریر و تحریر درآمده به زیور طبع آراسته شده است، تا (به تعبیر استاد)، با

یاری خداوند نفعش عام و بهره اش فراگیر شود (آمین).

همان گونه که در مقدمه استاد اشاره شده، در القاء مطالب، اهتمام بر آن است تا - مبتنی بر ادله - برای مخاطب بصیر این حقیقت آشکار گردد که: "توسل" به وسائط مورد قبول شارع مقدس (خداوند) و یا معرفی شده از جانب او و به فرمان او، نه تنها (آن گونه که مخالفانِ توسل پنداشته‌اند) شرک نیست! که حق مطلب در این مقام، از گفتار قائلان به مشروع و مجاز بودن توسل، بلکه از سخن طرفداران "رجحان (یا استحباب) توسل" نیز بالاتر است.

بدین معنی که - بر پایه حجّت‌های استوار و دلیل‌های محکم و پراعتبارِ وحیانی و عقلانی، بلکه به استناد روح پایدار و حقیقت دین قویم و استوارِ فطری و توحیدی، تمسک به وسائط و توسل به سائل تعیین شده و مورد فرمان (مأمور به) از جانب خداوند، نه تنها مشروع و راجح بلکه واجب و فریضه‌ای است الهی و گران قدر، که پذیرش و عمل به مقتضای آن از اعظم عبادات است، چنان که نشانه صدق و راستین بودن دعوی ایمان به خدا و عبودیتِ خالص و تسلیم محض بودن، در برابر مقام شامخ الوهیت و خداوندگاری حق تعالی می‌باشد.

و چنین بود که ابلیس، آن عابدِ هزاران ساله و آن صاحبِ سجده‌های طولانی - در بندگی خدا - در آزمونی بزرگ، از فرمان خداوند به سجده بر آدم علیه السلام؛ یعنی سجده‌ای که در آن آدم صفتی الله علیه السلام - به امر او - قبله گاه بندگی و واسطه تذلل و فرمان بری قرار گرفته بود، مستکبران سر باز زد و فرو افتاد و از مقام قرب رانده شد! پس این يك سجده، بر همه آن عبادت‌ها برتری داشت! و این آزمونی بس بزرگ بود بر صدق دعوی بندگی و فرمانبری

در برابر مقام الوهیت و ربوبیت مطلقه حق جل جلاله.
 بر همین مبنا، نام این نوشتار گرانسنگ، از سوی مُلّقی و مقرّر ارجمند و
 گرامی آن «التوسل عباده توحیدیه» و در ترجمه فارسی آن،
 نام: «توسل؛ عبادتی توحیدی و خالصانه» اختیار گردیده است.
 در ترجمه آیات از «ترجمه دکتر سید علی موسوی گرمارودی» فراوان بهره‌مند
 شده‌ایم.

ضمن به کارگیری تلاشِ مقدور بر حفظ امانت در بازگردانِ علمیِ محتوا،
 و به منظور انتقالِ بهینه مطالب، عناوین اصلی و فرعی فراوانی - سازگار با
 مطالب ارزشمند کتاب - در ترجمه درج گردیده که به نوبه خود، می‌تواند
 گونه‌ای شرح و تفسیر برای خوانندگان فارسی زبان به حساب آید. بعلاوه، برای
 بهره‌مندیِ عموم، هر جا نیاز دیده شده، توضیحاتی در [] یا و یا در پاورقی
 آمده است.

هرگونه پیشنهاد اصلاحی در راستای بهینه سازی و بهره‌وری بیشتر مورد
 استقبال خواهد بود. امید آن که خداوند از همگان به احسن قبول پذیرد.

احمد رضا غائی

مقدمه نگارنده

امروزه طرح پاره‌ای شبهات در زمینه برخی مباحث اعتقادی، فراوان به چشم می‌خورد. به عنوان مثال: «توسل به اولیای خدا یا زیارت قبور آنان» و امثال این باورها، از جانب عده‌ای مورد سرزنش قرار می‌گیرد و معتقدان به چنین باورهائی آماج بدترین دشنام‌ها قرار می‌گیرند، بلکه در بسیاری موارد متهم به شرك و کفر می‌شوند!

به باور ما این گونه برخوردها از شتاب زدگی در قضاوت درباره دیگران سرچشمه می‌گیرد، قضاوتی که خود در بسیاری موارد حاصل فهم نادرست از ادله طرفداران باورهای یاد شده به حساب می‌آید، چنانکه نبود يك شیوه دقیق فکری و يك بررسی عمیق علمی، به دور از جمودهای ذهنی و عصبیت‌های جاهلی، نیز تاثیرگذار می‌باشد.

اکنون بحثی که پیش روی شما است از سوی جناب استاد آیت الله شیخ محمد سند، در راستای حل یکی از چالش‌ها و مسائل اعتقادی، یعنی مسأله «مشروعیت توسل به اولیاء و اوصیاء» بررسی گردیده و در این راستا، به راستی رسا و دقیق ظاهر شده است. [معظم له] در این بحث ادله مخالفین "توسل به اولیاء" را یکایک طرح کرده، آن گاه با اتکاء به آیات قرآنی، سنت شریف نبوی و احادیث اهل بیت علیهم‌السلام پاسخ گفته است.

در پایان، این گفتار ارزشمند را، به "حق جویان دین پژوه" تقدیم می‌کنیم؛ باشد که حقیقت برای اهلش آشکار و شبهه‌های غرض ورزان حق ستیز دفع گردد.

... و پیام پایانی ما در این پیش گفتار آن است که: حمد و ستایش، سراسر از آن پروردگار جهانیان است و درود بی‌پایان خداوند، بر بهترین آفریدگان خدا، پاکیزه‌ترین پیامبران و رسولان؛ صاحب مقام شفاعت کبری و وسیله (راه یابی به مقام قرب خدا)، در دنیا و آخرت، یعنی حضرت ابی‌القاسم محمد ﷺ و براهل بیت پاک و پاکیزه ایشان ﷺ باد؛ هم آنان که خداوند پلیدی را از ایشان به دور داشته، و آنان را پاک و پاکیزه قرار داده است.^۱

مقرن: محمد علی آل‌مکباس ۱۴۲۴ هـ. ق - ۲۰۰۳ م

۱. اشاره به آیه تطهیر است که فرموده: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ - الأحزاب ۳۳/۳۳ - این آیه بنا بر اجماع امت اسلامی، اعم از شیعه و سنی، بی‌تردید شامل عترت پاک پیامبر ص می‌باشد.

۳ - در آیه سوم نیز فرموده: پاداشی نمی خواهم جز آن که کسی راهی به سوی پروردگارش در پیش گیرد.

برخی نتایج بسیار روشن این سه آیه نورانی آن است که: رسول مکرم اسلام ﷺ؛ به فرمان خداوند، از هر مسلمانی در قبال پیام رسانی دین و هدایت الهی، فقط يك پاداش طلب کرده است و آن مهرورزی به اهل خانه فاطمه عليها السلام است؛ و نتیجه این اجر و این مهرورزی به سود خود فرد مؤن است (فهلکم)؛ و این بهره و نتیجه، چیزی جز ره یابی و ره گیری به سوی خدا و رستگاری جاودانه نیست. نتیجه نهائی و عصاره سخن آن که: علی و فاطمه و حسن و حسین عليهم السلام "تبلور" "سبیل الله" و "حقیقت راه خدا" هستند و "مهرورزی راستین" و برخاسته از دل (و همراه با حسن رفتار) به آنان "اتخاذ سبیل الی الله" و راهیایی به سوی خداست، یعنی همان ایمان مؤن راستین است؛ که به آنان مژده داد: «به راستی که مؤنان رستگار شدند»^[۱].

به راستی توسل به پیامبر صلى الله عليه وآله و اهل بیت او عليهم السلام و توجه به سوی خداوند تعالی، به واسطه ایشان؛ آن هم در مقام توجه و خضوع بندگی به پیشگاه خداوند بلند مرتبه؛ از بزرگترین ابواب عبادت و بندگی و مؤثرترین راه های قرب و نزدیکی به اوست. به یاد داشته باشیم که خداوند تعالی، برای نمازهای فریضه، خود فرض و واجب فرموده است که در هنگام توجه به او، روی به سوی مسجد الحرام بگردانیم:

«وهر جا - و در هر موقعیت که - بودید (برای نماز) روهای خود را سوی آن (مسجد یا کعبه) بگردانید»^۲.

۱. المؤمنون (۲۳): ۱.

۲. البقره (۲): ۱۴۴ و ۱۵۰؛ و این در حالی است که خدا سمت و سوندارد و توجه به خدا نیز نیاز به جهت ندارد.

البته خداوند، حکمت این را خود بیان فرموده است؛ آن جا که گوید:
 «و خاور و باختر از آن خداوند است؛ پس هر سو رو کنید، آن جا وجه خداوند
 است؛ بی گمان خداوند، نعمت گستری داناست»^۱. و نیز فرموده است:

«به زودی کم خردان از مردم خواهند گفت: چه چیز آنان را از قبله ای که بر
 آن بودند، بازگردانید؟ بگو: خاور و باختر از آن خداوند است؛ هر که را بخواهد
 به راهی راست رهنمون خواهد شد»^۲

بنابراین، گرداندنِ رو سوی آن - یعنی خانه خدا و مسجد الحرام - به جهت
 اضافه و نسبتی است که به او - یعنی خداوند - تعالی یافته اند. [که این
 خانه، به خدا اضافه شده و به او انتساب پیدا کرده و مثلاً می گویند: "خانه
 خدا" (بیت الله). همین معنا نیز از عبارت "الله المشرق والمغرب" فهمیده
 می شود؛ یعنی اگر برخی نادان ها می گویند: چرا قبله را از مسجد الأقصی به
 سمت مسجد الحرام تغییر دادید؟! یکبار سمت مغرب و دیگر بار به سمت
 مشرق به نماز می ایستید؟! و امثال این اعتراض ها! بگو: شرق و غرب از آن
 خداست؛ "مشرق" یا "مغرب"، خود هدف نیستند بلکه از آن جهت که به
 خدا نسبت ملکی دارند (لله هستند) و خداوند مالک و صاحب اختیار آن ها
 و اهل آن ها است، لذا هر جا و هر چه را بخواهد سمت و واسطه توجه خلق
 به سوی خودش قرار می دهد و ایمان و تسلیم خلق را با تعیین یا تغییر آن ها
 می آزماید].

پس روی گرداندن سوی خاور یا باختر، همانا (روی آوردن به) قبله ای است
 برای توجه به او (تعالی).

۱. البقره (۲): ۱۱۵.

۲. همان: ۱۴۲.

این نیز روشن است که "وجه الله" یا "روی خدایی"، که به سوی آن روی می‌گردانند؛ چه سمت مشرق باشد (برای اهالی مغرب)، یا مغرب باشد (برای اهل مشرق)؛ این "وجه خدا" هرگز "وجه" و روی جسمانی نیست؛ که خداوند بسی برتر و والاتر است از آن چه «حشویه و مجسمه» - یعنی گزافه‌گویان و قائلان به جسمانیت خدا - درباره او گفته اند. بلکه آن (وجه) آیت، علامت و یا نشانه‌ای است (آفریده او) که به "او" - تعالی - توجه می‌دهد و هدایت می‌کند؛ و به خاطر همین است که پس از دستور به روی آوردن سوی قبله، از آن جهت که شرق و غرب از آن خداست، هدایت و "رهنمونی به صراط مستقیم" را از سوی خدا نتیجه می‌گیرد.^۲

از همین آیات کریمه، که بدان‌ها اشاره گردید، استفاده می‌شود که هادی و راهنما به سوی خداوند و یا "سبیل الی الله"؛ یعنی آن راه ما را که به سوی خدای تعالی می‌برد؛ از جمله چیزهایی است که به واسطه آن به سوی خدای بلند مرتبه توجه می‌شود، و می‌دانیم که - بنا بر فرمان عقل، فطرت و قرآن - يك واجب عینی بر هر انسان مکلف است که روی خود را سوی دین حنیف و مستقیم خدایی که همانا طریق فطرت و عبودیت خداست؛ بی هیچ گرایشی به چپ و راست استوار دارد.^۳ و به راستی، خداوند، مهرورزی (یا مودت) به اهل بیت و پیروی از آنان (تولی) را با صفت "راه خدایی" (سبیل الله) وصف کرده است.

پس مردم دین شناس به واسطه آنان - که خود راه خدا، و رهنمای طریق

۱. اشاره به آیه شریفه: «اینما تولّوا فثم وجه الله»، البقره (۲): ۱۱۵.

۲. «... قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»، البقره (۲): ۱۴۲.

۳. اشاره به آیه شریفه فطرت است: «فَأَقْصِرْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا... ذَلِكَ الْبَيْتُ الْقَدِيمُ».

بندگی خدایند - به سوی خداوند تعالی توجه می کنند. همان گونه که در زیارت جامعه آمده است:

«و من قَصْدَهُ تَوَجَّه بکم..»، یعنی هر که آهنگِ کوی او را دارد، با شما و پشت سر شما در این راه قدم می نهد.

با این بیان آشکار می گردد که توجه و توسل " به واسطه آنان به سوی خداوند، از بزرگترین فرائض و واجبات دینی است.

بدین ترتیب، سخن در این باب - یعنی باب توسل - در مشروع بودن و یاحتی در مطلوب بودن و رجحان آن خلاصه نمی شود، بلکه از این بسی بالاتر می رود و به درجه " وجوب"، بلکه " بزرگ واجب بودن" و بنیادین بودن این فریضه ترقی می کند.

در این مقام، پژوهشگر ماهر، حدیث شناس متتبع و فاضل ارجمند (جناب آقای) شیخ محمد عیسی آل مکباس، بر ضبط و نگارش مطالبی که " بالبداهه و با عباراتی فشرده" و به صورت مقطوع در زمینه بحث توسل القاء کرده ایم، کمر همت بستند؛ باشد که بهره آن فراگیر شود؛ همان گونه که از الطاف خداوند علیّ قدیر امید می رود، که او بهترین کمک رسان و یاور است: "إنّه خیر معین و نصیر".

محمد سند

جمادی الآخره ۱۴۲۴ هـ ق



توسّل، عبادتی توحیدی

یکی از ابواب عبادت و پرستش خداوند، بمانند دیگر عبادت‌ها نظیر نماز، روزه و ذکر و دعا، و...، توسّل جستن به درگاه خدای متعال به وسیله پاکیزگان و برگزیدگان در میدان قرب و اخلاص در بندگی خداست.

به راستی که توسّل جستن به سوی خداوند، به واسطه این بندگان با اخلاص و برگزیده و چنین شیفتگان در مقام قرب و بندگی حق، خود نوعی بندگی خالصانه و گونه‌ای از جستجوی تقرب به سوی خدای متعال به حساب می‌آید، چراکه با این اوصاف، توسّل کننده، زمام قلب به سمت "وجه خدا" بازگردانده و روی دل به سوی او متوجه کرده است.

۱- تدبّری در آیات قبله

(۱-۱) - تغییر قبله، آزمونی برای سنجش اخلاص در طاعت و بندگی

آیات قرآنی زیر را در زمینه تغییر قبله از مسجد الاقصی به سوی مکه و خانه خدا بنگرید و در مضامین آن تدبّر کنید و ژرف بیاندیشید، تا حقیقت آنچه گفته آمد به گوش جان بشنوید:

«به زودی کم خردان از مردم خواهند گفت: چه چیز آنان را از قبله‌ای که بر آن بودند، بازگردانید؟ بگو: خاور و باختر از آن خداوند است؛ هر که را بخواهد به راهی راست رهنمون خواهد شد و بدین گونه شما را امتی میانه قرار داده‌ایم تا گواه بر مردم باشید و پیامبر ﷺ نیز بر شما گواه باشد؛ و قبله‌ای که - توای پیامبر - برسوی آن بودی، برنگردانیم، مگر بدین رو که آن کس که - واقعاً - از پیامبر پیروی می‌کند، از آن کس که واپس می‌گراید، معلوم داریم؛ و بی‌گمان، آن - دگرگونی قبله - جز بر آنان که خداوند رهنمونشان شده، گران خواهد بود و خداوند بر آن نیست که ایمانتان را تباه گرداند که خداوند به مردم، به راستی مهربانی بخشاینده است* محققاً گردش رویت را به سوی آسمان - در انتظار چرخش قبله - می‌بینیم، پس قطعاً رویت را به (سوی) قبله‌ای که می‌پسندی خواهیم گرداند؛ پس رویت را به سوی مسجد الحرام بگردان و (شما مسلمانان نیز) هر جا بودید به سوی آن روی کنید؛ و اهل کتاب بی‌گمان می‌دانند که آن (حکم قبله) از سوی پروردگارشان، راستین است و خداوند از آن چه انجام می‌دهند. غافل نیست* و اگر برای اهل کتاب هر نشانه‌ای بیاوری، از قبله تو پیروی نخواهند کرد، و توهم پیرو قبله آنان نخواهی بود، و آنان نیز پیرو قبله یکدیگر نخواهند بود؛ و اگر پس از (وحی و) دانشی که به تو رسیده است، از خواسته‌های (نفسانی) پیروی کنی، در آن صورت بی‌گمان، تواز ستم کارانی* کسانی که به آنان کتاب (آسمانی) دادیم، او را - یعنی پیامبر ﷺ را - می‌شناسند؛ همان گونه که فرزندانسان را می‌شناسند؛ و به راستی دسته‌ای از آنان، حق را دانسته پنهان می‌دارند* حق از (آن) پروردگار توست، پس هیچ گاه از دودلان مباش* و هر یک (از اقوام و ملت‌ها) را قبله‌ای است که روی بدان می‌کنند، پس در نیکی‌ها (طاعات خدا)، از یکدیگر پیشی گیرید. هر جا باشید خداوند

همگی شما را باز خواهد آورد، خداوند بر هر کاری تواناست.»^۱

(۲- ۱) - قبله واسطه است؛ اصل، توجه به خداست

به راستی "قبله" چیزی نیست جز وسیله‌ای که به واسطه آن به سوی خداوند بلند مرتبه توجه می‌شود:

«نیکی آن نیست که روی خود را سوی خاور و باختر بگردانید، بلکه نیکی (از آن) کسی است که به خداوند و روز باز پسین و فرشتگان و کتاب (آسمانی) و پیامبران، ایمان آورد و دارایی را، با دوستی اش، به نزدیکان و یتیمان و بی چارگان و در راه ماندگان و کمک خواهان و در (آزاد کردن) بردگان، بخشد و نماز برپا دارد و...»^۲

«... و نیکی آن نیست که از پشت خانه‌ها به درون آن‌ها در آید بلکه نیکی (از آن) کسی است که پرهیزگاری ورزد، و به خانه‌ها از درهاشان در آید؛ و از خداوند پروا کنید، باشد که رستگار شوید.»^۳

(۳- ۱) - قبله، غیر خدا و واسطه بندگی خدا

بنابراین "قبله" همان معبود، یعنی خداوندی که باید پرستید، نیست، بلکه جایگاه و سمت و سویی است که به واسطه آن به سوی خدای تعالی توجه می‌شود، و از این رو است که آدم صفتی الله، قبله فرشتگان و سمت سجده آنان برای خدای بلند مرتبه قرار گرفت، آن جا که فرموده:

۱. البقره (۲): ۱۴۸-۱۴۲.

۲. البقره (۲): ۱۷۷.

۳. البقره (۲): ۱۸۹.

«وآنگاه که به فرشتگان گفتیم: بر آدم سجده کنید...»^۱ و نیز از همین رو است که خانه‌های حضرت موسای کلیم قبله بنی اسرائیل در نمازشان برای خدای تعالی، گردید:

«و به موسی و برادرش وحی کردیم که برای قومتان در مصر خانه‌هایی آماده سازید، و خانه‌هایتان را قبله قرار دهید و نماز را برپا دارید؛ و به مومنان نوید دهید».^۲

نیز از همین رو است که یوسف صدیق قبله‌گاه سجده پدر و مادر و برادران او قرار گرفت:

«یاد کن) آن گاه که یوسف به پدرش گفت: ای پدرم! من (در خواب) یازده ستاره و خورشید و ماه را دیدم که به من سجده می‌کردند»^۳ و نیز:

«پس چون بر یوسف وارد شدند پدر و مادر خود را در کنار خویش گرفت و گفت: اگر خدا بخواهد با امنیت (و آرامش) به مصر در آید* و (آن گاه) پدر و مادرش را بر تخت برنشانید، و (همگی) پیش او به سجده افتادند، و (یوسف) گفت: ای پدر، این است تعبیر خواب پیشین من، به یقین، پروردگارم آن را راست گردانید...»^۴.

(۴-۱) - درس توحید و بندگی خدا برای خردمندان

آن گاه خردمندان را به درس آموزی و عبرت‌گیری از این داستان‌ها فرامی‌خواند:
«به راستی در سرگذشت آنان، برای خردمندان، پندی نهفته است؛ قرآن

۱. البقره (۲): ۳۴.

۲. یونس (۱۰): ۸۷.

۳. یوسف (۱۲): ۴.

۴. یوسف (۱۲): ۱۰۰-۹۹.

گفتاری برپافته نیست بلکه آن چه از کتابهای آسمانی پیش از خود است، راست می‌شمرد و روشن‌گری برای همه چیز و رهنمود و بخشایشی است برای مردمی که ایمان می‌آورند.^۱

۲- پیامبر ﷺ، واسطه و شفیع مقبول؛ در توجه به خدا

(۱-۲) - توسل به پیامبر در دعا

نسائی و ترمذی، در روایت مشهور به "حدیث اعرابی" آورده‌اند که پیامبر ﷺ به او آموخته‌اند که برای رفع گرفتاری بگوید: «ای محمد ﷺ، من به واسطه تو توجه می‌کنم به سوی خداوند». هم‌چنین ترمذی و ابن‌ماجه در حدیث عثمان بن حنیف آورده‌اند: مردی که از ناحیه چشم ناراحتی و مشکلی داشت [ظاهراً نابینا بوده] آمد خدمت پیامبر ﷺ و گفت: «دعا کنید، خداوند مرا عافیت دهد» پیامبر ﷺ فرمودند: می‌خواهی صبر کن بر این بیماری، که صبر (البته) برای تو بهتر است، و اگر هم می‌خواهی دعا کنم؟ اعرابی گفت: دعا کنید. آن‌گاه پیامبر ﷺ امر کردند وضو بسازد و با این دعا خدا را بخواند:

«اللَّهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُکَ وَ اَتُوْجِّهْ اِلَیْکَ بِنَبِیِّکَ مُحَمَّدٍ نَبِیِّ الرَّحْمَةِ؛ - یا مُحَمَّد - اِنِّیْ تُوْجِّهْتُ بِکَ اِلَی رَبِّیْ فِی حَاجَتِی لِیَقْضِیْهَا، اللَّهُمَّ شَفِّعْ لِیْ»:

«خداوند، از تو درخواست دارم و به سوی توبه (واسطه) پیامبرت ﷺ پیام آور رحمت توجه می‌کنم؛ ای محمد من، با تو، به سوی پروردگارم درباره حاجتم توجه می‌کنم؛ باشد که آن را برآورد؛ بارالها پیامبرت را شفیع قرار ده [و شفاعتش را درباره‌ام بپذیر]

این حدیث را نسائی نیز روایت کرده، و بیهقی آن را صحیح شمرده، و در

آخر آن افزوده است: «آن گاه نابینا ایستاد در حالی که بینایی خود را به دست آورده بود»^۱.

(۲-۲) - فرهنگ تقوای الهی در توسل به رسول ﷺ

از این مطلب آشکار می شود که: توجه به پیامبر ﷺ و «طلب شفاعت او» و «طلب یاری از او به درگاه خدا»، و «مقدم داشتن او در حاجات به سوی خداوند» و «واسطه قرار دادن او»، همه و همه واژه های موازی و هم آوا با "توسل جستن" به پیامبر ﷺ به سوی خداوند بلند مرتبه است. خداوند تعالی فرمود:

«ای کسانی که ایمان آورده اید، از خداوند پروا داشته باشید و به سوی او وسیله بجویید و در راه او جهاد کنید، باشد که رستگار گردید»^۲.

[در این فرمان الهی تدبر کنید که خداوند چگونه اهل ایمان را در میانه "تقوی و جهاد" فرمان «ابتغاء وسیله الی الله» می دهد؛ ابتغاء یا جستن وسیله، سه عنصر مهم رایك جا در خود دارد: "طلب و عطش خواستن"، "شناسایی و معرفت وسیله الهی" و بالاخره چنگ زدن و التزام به آن در طریق بندگی خدا".

بدین ترتیب ابتدا مؤمنان را به خدا و تقوای الهی فرمان توجه می دهد؛ زیرا که پس از ایمان به خدا و دین باوری، پروای از خدا انگیزه ای بنیادین برای حرکت و تلاش خالصانه در راه کسب رضای حق (و عمل صالح) است، آن گاه به ما می آموزد که پیش از آغاز هرگونه جهاد و تلاش در مسیر زندگی الهی خود وسیله خدایی بجویید، تا هم در انتخاب راه به خطای اساسی گرفتار

۱. سنن ترمذی، کتاب الدعوات، باب ۱۱۹، حدیث ۳۵۷۸، سنن ابن ماجه، کتاب اقامه

الصلوة، باب ۱۸۹، حدیث ۱۳۸۵، سنن نسائی، ج ۸، ح ۱۰۴۹۶.

۲. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ». المائدة

(۵): ۳۵.

نشوید و راه شیطان را به جای راه خدا نگیرید - و هم سلامت راه از ناخالصی و التقاط در عقیده و عمل حاصل شود و بالاخره بقاء و مداومت در ایمان و عمل صالح را تضمین می کند.

بی هیچ تردیدی این "ابتغاء وسیله الهی" در زمان پیامبر ﷺ با "چنگ زدن به دامان کلام خدا و رسول خدا ﷺ" تحقق می یافت، و پس از ایشان نیز به حکم عقل و وجدان و محکّمات آیات قرآن، همانند همین آیه شریفه، مردم نیازمند وسیله ای الهی در کنار آیات قرآن هستند تا ایمان و جهاد آنان ضایع نگردد^۱ و فرمان «اتقوا الله وابتغوا الیه الوسیله» ی قرآن در طول زمان و بقاء روزگار نیز زنده بماند؛ چنان که در پیدایش و نزول، با هدایت و زمام داری رسول ﷺ زنده بود.

(۳- ۲) - توسل به رسول ﷺ نمادی مضاعف از نیاز به درگاه خداوند

در منطق قرآن، حتی در توبه و انابه و استغفار به درگاه خدا نیز انسان به طور مطلق، بی نیاز از جستجوی وسیله ای الهی به درگاه خداوند نیست؛ [گویی حتی در بازگشت عذرخواهانه بنده گنه کار به سوی خدای خودش - که جلوه ای از توحید خالص و بندگی است - خداوند حکیم و رحیم، آمدن بنده با "وسیله خدایی" را بیشتر می پسندد از آمدن به تنهایی، و زودتر هم مورد ترحم و غفران خود قرار می دهد، چرا که بنده به زبان حال گوید: ای خدای کریم و ای غفور رحیم! من حتی در این بازگشتم نیز، محتاج دستگیری تو و تمسک به وسیله ای از جانب تو هستم؛ که این «ابتغاء وسیله» نشانه ای از فقر و تذلل مضاعف من و نشانه ای از حکمت و فضل و غفران و عطوفت و مهربانی

۱. «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضَيِّعَ إِيمَانَكُمْ...» البقره (۲): ۱۴۳.

مضاعف توست؛ من بی آبروی درگاه تو هستم و اکنون با آبرویی از سوی توبه سوی خودت عذرخواهانه آمده ام؛ پس ای مهربان! اکنون مرا ببخشای: [.

نیز خدای متعال فرموده:

«وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا»^۱.

«... و اگر آنان، هنگامی که به خویش ستم کردند، نزد تومی آمدند و از خداوند آمرزش می خواستند، و پیامبر ﷺ نیز برای آنان، آمرزش می خواست؛ خداوند را توبه پذیر بخشاینده می یافتند».

پس در آیه پیشین امر به ابتغاء وسیله فرموده، در این آیه وسیله را نیز که رسول خدا ﷺ باشد، معین کرده است. بعلاوه رسول اکرم ﷺ و بزرگ بنده خاص و محبوب خود را گرامی داشته، او را وسیله تقرب قرار داده است. آن گاه به مومنان گنه کار اذن داده بلکه به طور ضمنی امر فرموده است، که برای توبه و استغفار، به جای مراجعه مستقیم، نزد او روند، و آن جا استغفار کنند، و از پیامبر ﷺ نیز بخواهند تا برای ایشان استغفار کند، که در این صورت خدا را توبه پذیر و مهربان خواهند یافت [و این است توحید واقعی در عبادت خدا، در منطق قرآن].

بدین ترتیب استغفار پیامبر ﷺ و شفاعت و وساطت او، در پذیرش توبه گنهکاران از سوی خداوند، و نیز در نزول رحمتش بر بندگان، دخالت مؤثر دارد.

(۴-۲) - نقش فعل و دعای پیامبر ﷺ برای مؤنان

«ای پیامبر - از دارایی های آنان زکاتی برگیر، تا (بدین وسیله) پاکشان کنی

و بیافزایی (حسنات) آنان را و برای آن‌ها (به نیکی) دعا کن، که دعای تو، (مایه) آرامش آنان است و خداوند شنوایی داناست»^۱.

بر اساس این آیه، [عمل پیامبر ﷺ، یعنی اخذ زکات از مردم، در پاکی و پاکیزگی و یا رشد اموال آنان و یا افزایش حسنات حاصل از پرداخت زکات، مؤثر است. و نیز] دعای پیامبر ﷺ درباره آنان، دخالت (مستقیم) در پیدایش آرامش، حصول ایمان و پاکی و پاکیزگی برای آنان دارد.

نیز بنگرید به این آیه:

«پس بدان که هیچ خدایی جز خداوند نیست و برای گناه - یعنی پیامد اعمال -^۲ خود و برای مردان و زنان مؤمن آمرزش بخواه و خداوند از گردشتان (در روز) و آرمیدنتان (در شب) آگاه است»^۳.

بر اساس این آیه، پیامبر ﷺ صریحاً، از جانب خداوند، مأمور به استغفار برای مؤمنان می‌گردد.

۳ - نقش دعا و استغفار پیامبران پیشین

آن چه درباره استغفار (و دعای پیامبر اسلام ﷺ) گفتیم، نظیرش درباره پیامبران پیشین نیز در قرآن آمده است.

۱. التوبة (۹): ۱۰۳.

۲. "ذنب" از "ذَنَبٌ" به معنای "دم" و "دنباله" آمده و لذا ترجمه "پی آمد اعمال" برای ذنب مناسب دیده شد؛ که با مقام عصمت خاص پیامبرص نیز سازگار می‌باشد، پی آمد نیز به طور عمده مربوط به مخالفت پیامبر ﷺ با شرک و بت پرستی مشرکان است که نزد آنان گناهی نابخشودنی به حساب می‌آید.

۳. محمّد (۴۷): ۱۹: «فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلَّبَكُمْ وَمَثْوَاكُمْ».

(۱- ۳) - عفو یوسف و استغفار او برای برادران

در داستان برادران یوسف عَلَيْهِ السَّلَام وقتی او را در مقام والا می شناسند؛ که همان یوسف برادرشان است، به فضل و برتری او از جانب خدا و نیز به خطا کار بودن خودشان درباره او - در برابرش - اقرار می کنند، او نیز اولاً با عفو و اغماض درباره خطای آنان برخورد می کند و ثانیاً برای آمرزش آنان دعا می کند:

«- برادران یوسف - گفتند: سوگند به الله که به راستی خداوند تو را بر ما برتری بخشید (وبرگزید)، و همانا، ما خطا کار هستیم! یوسف گفت: امروز توبیخ و سرزنشی بر شما نیست؛ خداوند شما را ببخشد (بیامرزد) که او مهربانترین مهربانان است».^۲

(۲- ۳) - توسل به حضرت یعقوب عَلَيْهِ السَّلَام برای فرزندان

باز هم در داستان برادران یوسف است که آنان پدر را به درگاه خداوند واسطه قرار داده و از او درخواست می کنند که برای آنان از درگاه الهی استغفار - یعنی طلب آمرزش - کند:

«گفتند ای پدر ما، برای ما، از گناهانمان آمرزش بخواه که ما بی گمان گنه

۱. توجه کنید که اولاً: اظهار کوچکی برادران یوسف در برابر فضل و برتری یوسف و نیز اقرار به خطا کاری و گناه آنان در مقابل یوسف - که بنده ای از بندگان خداست و نه خدا - مورد سرزنش قرآن قرار نگرفته، بلکه استشمام مدح هم می شود. ثانیاً: گذشت یوسف از برادران و وساطت و دعای او برای طلب آمرزش آنان از درگاه الهی، به وضوح مورد مدح قرآن می باشد. و می دانیم که هیچ يك از این موارد با اعتقادات - به اصطلاح - توحیدی و هابیان و سلفی ها قابل پذیرش نیست، بلکه آنان را از مصادیق شرك بالله می دانند.

کار بوده ایم. گفت: به زودی برایتان از پروردگارم آمرزش می خواهم اوست که آمرزنده بخشاینده است»^۱

(۳ - ۳) - توسل قوم به حضرت موسی علیه السلام

خداوند درباره قوم موسی علیه السلام که از او خواستند برای رویش غذای دلخواه آنان از زمین دعا کند، فرمود:

«به خاطر ما از پروردگارت بخواه تا برای ما از آن چه زمین می رویاند، از سبزی و خیار و سیرو عدس و پیاز، برآورد...»^۲

(۴ - ۳) - توسل فرعونیان به حضرت موسی علیه السلام برای رفع عذاب

خداوند درباره قوم فرعون که - در هنگام نزول عذاب - از موسی علیه السلام درخواست کردند دعا کند تا خداوند عذاب را از آنان بردارد، فرمود:

«و همین که عذاب (پلیدی) بر آنان فرود آمد، گفتند ای موسی! پروردگارت را به پیمانی که با تو دارد برای ما بخوان! که اگر این عذاب (پلیدی) را از ما برداری، به راستی به تو مؤمن خواهیم شد و قطعاً بنی اسرائیل را با تو گسیل خواهیم داشت»^۳.

۴ - وجاهت و آبرومندی واسطه‌ها در مقام قرب و بندگی خدا

سخن خداوند درباره دو پیامبر گران قدر خود موسی و عیسی علیهما السلام که خداوند آن‌ها را "وجیه" معرفی فرموده است. "وجیه" در لغت کسی را گویند که دارای "جاه" و مکانت و قرب است و به واسطه همین مقام قرب و آبرو

۱. یوسف (۱۲): ۹۸ و ۹۷.

۲. البقره (۲): ۶۱.

۳. الاعراف (۷): ۱۳۴.

ووجاهتی که نزد خداوند دارد، به واسطه او به سوی خداوند توجه می شود و توسل می جویند.

(۱- ۴) - وجاهت حضرت مسیح عَلَيْهِ السَّلَامُ و مقام قرب او

خداوند درباره عیسای پیامبر عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود:

«آن گاه که فرشتگان (مقرب) گفتند: ای مریم! خداوند تو را به کلمه ای از خویش نوید می دهد که نامش مسیح، عیسی پسر مریم است؛ (او) آبرومند در این جهان و جهان واپسین و از نزدیک شدگان (به خداوند) است»^۱

(۲- ۴) - درباره موسای پیامبر عَلَيْهِ السَّلَامُ فرموده:

«ای کسانی که ایمان آورده اید! همچون کسانی نباشید که موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ را آزرده اند، پس خداوند او را از آنچه (درباره او) گفتند برکنار داشت و او نزد خداوند آبرومند بود»^۲.

(۳- ۴) - وجاهت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، اعطای شفاعت برای خشنودی ایشان

و ضرورت توسل

خداوند تعالی به پیامبرش صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده:

«و زودا که پروردگارت به تو (اختیار میانجی گری) ببخشد و تا تو خرسند گردی». ^۳ براساس روایات، عطای ویژه خدا در این آیه به مقام "وسیله" و "شفاعت" تفسیر شده است، چنان که در دعای مأثور وارد شده است:

«اللَّهُمَّ رَبِّ هَذِهِ الدَّعْوَةُ التَّامَّةُ وَالصَّلَاةُ الْقَائِمَةُ آتِ مُحَمَّدًا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْوَسِيلَةَ وَ

۱. آل عمران (۳): ۴۵

۲. الاحزاب (۳۳): ۶۹.

۳. الضحی (۹۳): ۵.

الشفاعة] الفضيلة وابعثه المقام المحمود الذی وعدته، و ارزقنی شفاعته يوم القيامة»؛

«بارها؛ ای خداوندگار این دعوت تمام... یعنی این دین کامل و پایان بخش - و این نماز و نیایشِ پیاخاسته و استوار شده! به محمد ﷺ مقام بلند وسیله و مقام فضیلت و برتری (بر همه خلائق) را ببخش، و او را به مقام محمود، یعنی مقام شفاعت بزرگ، که به او وعده فرمودی، برانگیز^۲ و شفاعت او را (نیز) در روز رستخیز روزی من فرما».

از آنچه گفته شد، آشکار می‌گردد که لازمه ایمان به اعطای مقام شفاعت - از جانب خداوند - برای پیامبر ﷺ، با ایمان به ضرورت توسل به ایشان (از سوی ما) ملازم و همراه است، زیرا که توسل به پیامبر ﷺ نماد فروتنی و استمداد ما در قبال مقام شفاعت او ﷺ و به منظور برآمدن حاجت نزد خداوند تعالی است.

چنین است که توسل ما عین اقرار به مقام شفاعت پیامبر ﷺ از سوی خداوند (و اعمال آن به اذن خدا) و عین اقرار به فقر و حاجتمندی بنده به درگاه خداوند و عین ایمان و اتکاء بر غنا بخشی و برآوردن حاجات از سوی

۱. المبسوط، شیخ طوسی، ج ۱، ص ۹۷. این دعا در کتاب‌های متعدد عامه نیز با تفاوت‌هایی آمده است، از جمله: صحیح بخاری، ج ۱، کتاب الاذان، باب ما یقول اذا سمع المنادی. و نیز همان، ج ۵، کتاب تفسیر القرآن، باب قوله: عسی أن یبعثک ربک مقاماً محموداً.

۲. ظاهراً اشاره‌ای است به آیه شریفه: «وَمِنَ اللَّیْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ عَسَىٰ أَنْ یَبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقَامًا مَّحْمُودًا» الاسراء (۱۷): ۷۹: «پاره‌ای از شب را به آن نماز شب بیدار باش که (نمازی واجب) افزون برای توست، باشد که پروردگارت تو را به " جایگاهی ستوده" (مقام محمود) برانگیزد».

قاضی الحاجات، و آن عین توحید در معرفت و بندگی خداست. بدین ترتیب "اعتقاد به شفاعت"، خود دلیل مطلوب بودن و بلکه رجحان داشتن توسل است.

[به بیان دیگر: کسی که مثلاً به مقام شفاعت پیامبر ﷺ - که البته عطای خدا و مرضی و مأذون از جانب اوست - ایمان ندارد، دلیلی بر توسل به این وسیله الهی و شفاعت خواهی از چنین شفیع رانیز نمی بیند!

اما برای اهل فکر و تدبر به زودی آشکار می گردد که اگر این احساس بی نیازی دروغین، در قبال وسائل و شفیعان معین شده از سوی خداوند؛ از روی عمد و توجه صورت گیرد، بی تردید نوعی استکبار در برابر خداوند، و منافی با توحید در عبادت و اخلاص در بندگی می باشد و از مصادیق مسلم شرك عبادی محسوب می گردد، اگر چه شیطان مکار، آن را در پوششی از ادعای توحید و اخلاص در بندگی و عدم مراجعه به غیر خدا زینت داده باشد.

بنابراین، معرفت صحیح و ایمان واقعی به خداوند و اخلاص در بندگی او مقتضی آن است که به وساطت پیامبران خدا در هدایت و بندگی باور داشته باشیم و به شفاعت شافعان الهی در رهایی از نیران عذاب و رسیدن به رضوان ثواب او (نیز) دل بسته و امیدوار باشیم تا از ثمرات رستگاری آن بهره مند گردیم].

«... و (انبیا) جز برای کسی که خداوند (از دین) او خرسند باشد، میانجی گری نمی کنند و خود از بیم او هراسانند»^۱.

[نیز روشن است که شفاعت شافعان الهی، در برابر خواست و رضای

خداوند نیست بلکه، همان گونه که در آیه یاد شده تصریح گردیده، شرط اصلی شفاعت، اذن و رضای پروردگار می باشد. شفاعت، از يك سونمایانگر فقر و نیازمندی بندگان و از دیگر سو مقام شفاعت، آیت مالکیت و غنا و (نیز) لطف و عطای پروردگار است و هر که را از بندگان، که خود بخواهد، عطا می کند و مالک می گرداند و در کنار آن، عهد و پیمان تسلیم و بندگی ویژه ای نیز از او می گیرد]:

«مقام شفاعت را مالک نمی گردد مگر کسی که عهد و پیمانی نزد خداوند رحمن پذیرفته است»^۱

بدین ترتیب اذن و رضای خداوند درباره "مقام شفاعت"، با این فرمان او که فرمود: «به سوی او (یعنی خداوند) وسیله بجوید»^۲ کاملاً هم آوا و هم آهنگ است و به ما می گوید:

توسل و تقرب بجوید با وسایل یا وسائلی که چنگ زدن به آن وسائط و شفاعت آنها نزد پروردگار نیز مورد پذیرش و رضایت اوست.

بنابراین، توسل جستن به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و شفاعت خواستن از او، به سوی خداوند، در واقع نوعی خواندن خداوند تعالی (و اجابت فرمان او) است و وسیله هایی که خداوند بلند مرتبه اذن فرموده؛ که به واسطه آنها او را بخوانند، در حقیقت (راه ها) و ابوابی هستند برای خواندن خداوند شکوهمند بلند مرتبه، نه این که خواندن کسانی به جز او (و مستقل از او) باشد.

۴- ۴) - روایاتی دیگر در زمینه توسل به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و شفاعت جویی از او

۱- حاکم نیشابوری در مستدرک خود روایت کرده است که: وقتی از آدم عَلَيْهِ السَّلَام

۱. مریم (۱۹): ۸۷.

۲. المائده (۵): ۳۵.

آن خطا سرزد - عذر خواهانه به درگاه خداوند آمده - گفت:

«یا ربِّی اسألك بحق محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمَّا غفرت لی»:

«پروردگار من، به حق محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از تو درخواست می‌کنم که (خطای) مرا ببخشایی»

خداوند به او فرمود: «ای آدم! چگونه او را شناختی؟ - آدم عَلَيْهِ السَّلَام گفت: زیرا که وقتی مرا آفریدی، به عرش نگریستم؛ این (عبارت) را در آن یافتم که نوشته است: " لا اله الا الله محمد رسول الله "، پس چون نام او را در کنار نام تو دیدم، دانستم که او محبوب‌ترین آفریدگان نزد توست.»^۱

۲ - بخاری از انس نقل می‌کند: «آن گاه که مردم گرفتار قحطی و خشکسالی شدند، عمر بن خطاب در مقام استسقاء - یعنی طلب باران - عباس عموی پیامبر را واسطه قرار داد و گفت: «خداوندا، ما به واسطه پیامبرت به سوی تو توسل می‌جوییم تا ما را سیراب سازی و (نیز) به وسیله عموی پیامبرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به سوی تو متوسل می‌شویم و به موی سپید (و پیری) او به درگاهت شفاعت می‌جوییم، پس ما را سیراب فرما.»^۲

۱. مستدرک حاکم، ج ۲، ۶۱۵. لازم به ذکر است که: در تفسیر "الصفی" و تفاسیر دیگر، ذیل آیه شریفه «فتلقى آدم من ربه كلمات فتاب عليه» روایات متعددی نقل شده که حضرت آدم ع علاوه بر نام مبارک پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به آل و عترت ایشان عَلَيْهِمُ السَّلَام نیز متوسل شده است. از جمله از تفسیر الامام عَلَيْهِ السَّلَام این عبارت را نقل کرده: «اللهم بجاه محمد وعلی و فاطمه والحسن والحسين والطيبين من آلهم لَمَّا تَفَضَّلْتَ بقبول توبتی و غفران زلتی و اعادتی من کراماتک...» [تفسیر الصفی، ج ۱، ص ۹۰۱]: «خداوندا! به آبروی محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و پاکیزگان از آل ایشان سوگند می‌دهم، که با پذیرش توبه‌ام و آمرزش لغزشم و بازگرداندن الطاف بر من مَنّت نهی...»

۲. صحیح بخاری، کتاب استشفاء، کتاب خصائل النبی، باب یازدهم.

۳- احمد بن حنبل روایت کرده است که: زمانی مسروق به عایشه گفت: به صاحب این قبر یعنی قبر پیامبر ﷺ سوگندت می‌دهم و از تومی پرسم که از پیامبر خدا ﷺ درباره خوارچ چه شنیدی؟! (عایشه) گفت: شنیدم که می‌گفت آنان بدترین مردمان و آفریدگان اند، که بهترین آفریدگان و مردمان - یعنی علی ؑ - با آن‌ها کارزار می‌کند و آنان را می‌کشد؛ هم او که میان مردمان نزدیک‌ترین وسیله نزد خدا می‌باشد.^۱

[ملاحظه می‌شود که در این حدیث عایشه به حق صاحب قبر - یعنی پیامبر ﷺ - بعد از رحلت ایشان، توسل جسته و او را سوگند داده است. و نیز حضرت علی ؑ، کارزارکننده با بدترین خلق خداوند (خوارچ) و خود مقرب‌ترین وسائل نزد خداوند - بعد از پیامبر ﷺ - معرفی گردیده است.]

۴- در کتاب "کنز العمال"، از علی ؑ - نقل شده است که:

«يك يهودی نزد پیامبر ﷺ آمد، سپس در برابر ایشان ایستاده، تیزدر چهره او می‌نگریست! پیامبر ﷺ فرمود: ای یهودی چه حاجتی داری؟ گفت: تو برتری یا موسی ؑ؟ پیامبر ﷺ به او گفتند: برای بنده کراهت دارد که خود را بستاید، لکن خداوند فرموده است که «و اما بنعمه ربك فحدث»،^۲ یعنی: نعمت پروردگارت را باز گوی؛ به راستی که آدم ؑ، آن گاه که خطایی برایش پیش آمد و از آن توبه کرد؛ (دعای) توبه‌اش چنین بود:

"اللهم انى اسئلك بمحمد وآل محمد لما غفرت لى": «خداوندا از تو

۱. مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۱۴۰ این حدیث در "سنن دارمی"، کتاب الجهاد، باب ۳۹ و در "سنن ابن ماجه"، مقدمه، باب ۱۴ حدیث ۱۷۰، نیره - که هر دو از صحاح سته‌اند - نقل شده است.

۲. الضحی، (۹۳): ۱۱.

درخواست می‌کنم به حق محمد و آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که گناه مرا بپامری،
آن گاه خداوند او را بخشود.^۱

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - در این سخن - اشاره دارد به سخن خداوند که فرموده:
«آن گاه آدم از پروردگارش کلماتی را فرا گرفت و (پروردگار) از او در گذشت
که او بسیار توبه پذیر بخشاینده است»^۲

۵ - برخی تعبیر قرآنی درباره مقربان و نقش آنان در زمینه توسل و شفاعت
(۱-۵) - کلمه الله: قرآن کریم لفظ " کلمه " را بر مقربان درگاه خداوند اطلاق
فرموده، مثلاً:

۱ - (إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى
ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ):^۳
«آن گاه که فرشتگان گفتند: ای مریم! خداوند تو را به "کلمه ای از خویش"
نوید می‌دهد (که) نامش مسیح پسر مریم است؛ آبرومند در دنیا و آخرت
واز مقربان (و نزدیک شدگان) به خداوند است.»

۲ - «... أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِيَحْيَىٰ مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِنَ
الصَّالِحِينَ»:^۴

«... که خداوند تو را - ای زکریا - به تولد یحیی نوید می‌دهد؛ که (او) کلمه ای
از جانب خداوند یعنی عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ را تصدیق می‌کند و او خود سالاری
خویشن دار و پیامبری از شایستگان است.»

۱. کنز العمال، ج ۱۱.

۲. البقره، (۲): ۳۷.

۳. آل عمران (۳): ۴۵.

۴. آل عمران (۳): ۳۹.

(۲- ۵) در باره محمد و آل محمد ﷺ:

[دیدیم - در منطق قرآن - عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ را کلمه‌ای از جانب خدا و از نزدیک شدگان به خدا و وسیله قرب به خدا و آبرومند درگاه اوست، که خداوند توبه آدم را با دریافت کلمات کامل شده خود - یعنی محمد و آل محمد علیهم صلوات الله - پذیرفت.]. حال، چگونه آل محمد عَلَيْهِمُ السَّلَامُ - وسائل دعا و تقرب به سوی خداوند بلند مرتبه نباشند؟! در حالی که خداوند مقام "زلفی" - یعنی مقام قرب - را به آنان بخشیده و آنان را برگزیده و از نعمت‌های ویژه خود بهره‌مند فرموده است و آنان را "سییل" و طریق (بندگی و قرب) به سوی خودش قرار داده و (درباره آنان) گفته است:

۱- «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»: ۲

«بگومن پاداشی بران - یعنی رسالتم - از شما درخواست نمی‌کنم، به جز محبت و وزیدن به نزدیکان - و خویشانم -»

۱. "زلفی"، از "زلف" به معنی قرب است، که در تنزیل قرآن این تعبیر درباره حضرت داوود عَلَيْهِ السَّلَامُ به کار رفته است: «وإن له عندنا لزلفی و حسن مآب [ص (۳۸): ۲۵] برای او نزد ما (مقام) قرب و بازگشتگاه نیکویی (در بهشت) است».

۲. الشوری (۴۲): ۲۳. در غالب تفاسیر شیعه و سنی و کتاب‌های "اسباب النزول" فریقین روایت شده و نیز مشهور امت اسلامی است که مراد از این "القربی"، که مودت آنان در قرآن - یعنی همین آیه - واجب شده است، قربای پیامبر ص یعنی آل و عترت ایشان، به ویژه حضرات علی و فاطمه و حسن و حسین عَلَيْهِمُ السَّلَامُ هستند. بعلاوه ظهور قطعی آیه نیز همین است؛ زیرا اولاً: وقتی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - به دستور خداوند - خطاب به (کل) امت می‌فرماید: "من از شما اجری نمی‌خواهم مگر مهرورزی به نزدیکان. آن چه وجداناً و عرفاً می‌فهمیم و (به اصطلاح) به ذهن متبادر می‌شود مهرورزی به نزدیکان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است نه نزدیکان خودمان؟! ثانیاً رسیدگی و مهرورزی به ارحام و خویشان خودمان - حتی کفار آنان - در جای خود ذکر شده و طرح آن به عنوان اجر رسالت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بسیار دور از ذهن است ...

نیز گفته:

۲ - «قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ»^۱:

«بگو پاداشی را که از شما خواستم، آن نیز برای - هدایت و سعادت - خود شما است.»

نیز فرموده است:

۳ - «قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا»^۲:

«بگو من پاداشی برانجام رسالت (و هدایتتان) از شما طلب نمی‌کنم جز آن که کسی بخواهد راهی (سبیلی) به سوی پروردگارش اختیار کنید»

بنا بر این مودت و محبت به آنان - یعنی آل محمد - "سبیل" و راه به سوی اوست و آنان عليهم السلام خود وسیله برای توجه به سوی خدای بلند مرتبه هستند. و خداوند، برتری و مقام قرب آنان نزد خودش را، از میان امت و نیز عنایت ویژه خود را به آنان بیان کرده؛ آن جا که گفته است:

۴ - «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»^۳:

«جز این نیست که خداوند اراده می‌فرماید تا پلیدی (و ناپاکی) را از شما "اهل بیت" برگیرد و شما، را به گونه‌ای خاص، طاهر و پاک گرداند.»

۶- توسل و شفاعت جویی؛ از آداب دعا

(۱- ۶) - توجه به قبله و تعظیم شعائر الهی، توجه به خدا و بزرگداشت او است.

اکنون، توجه به این نکته (بسیار مهم) لازم است که "توسل" به مقربان

۱. سبأ (۳۴): ۴۷.

۲. الفرقان (۲۵): ۵۷.

۳. الاحزاب (۳۳)/ ۳۳.

آفریدگار بلند مرتبه و "شفاعت جویی" از آنان، خود از آداب نیایش و روی آوردن به آستان (قدس) الهی است. همان گونه که ما، در هنگام نماز با جسم و بدنمان، به سوی مسجد الحرام - به عنوان قبله - توجه می‌کنیم؛ با این نیت که قلب و درون ما توجه حقیقی به سوی خدای تعالی داشته باشد. در این صورت، کعبه چیزی جز یک وسیله برای توجه به خدا و جز شرطی از شرایط عبادت و بندگی او (تعالی) نخواهد بود.

همین حقیقت است که از نقش "وسیله" و "وسائل" در زمینه توجه به خدا و نیایش با پروردگار، پرده برمی‌گیرد، یعنی در عین حال که شأن توجه به خدا، جهت نمی‌شناسد و (به تعبیر قرآن): «به هر سو رو کنید همان سو روی خداست»، اما این مطلب هرگز ویژگی (توجه به سوی قبله یعنی) مسجد الحرام و کعبه شریف را نفی نمی‌کند. آیا نمی‌نگری که چگونه آفریدگار تعالی آدم عَلَيْهِ السَّلَام را برای سجود فرشتگان "قبله" قرار داد، در عین حال که سجده برای خداوند بلند مرتبه بود؟ و در برابر، "سجده ابلیس لعین" برای خدا را نپذیرفت! همان سجده‌ای که آدم عَلَيْهِ السَّلَام قبله توجه (سجده کننده) به سوی خدا قرار نگرفته بود!

جالب توجه است که خداوند، این داستان را در هفت سوره قرآنی تکرار فرموده! همه این (تکرار)ها برای این است که آشکار فرماید که: از آداب "عبادت و بندگی خدا" و "دعا خواندن او" [تعالی شأنه] توجه به سوی او به (واسطه) اولیاء مقربش می‌باشد. بعلاوه رعایت چنین ادب و شیوه لازمی، خود نوعی تعظیم و بزرگداشت برای خدای تعالی است، همان گونه که در بزرگداشت "کعبه شریفه" و "بیت الحرام" نیز چنین است. به راستی که

۱. «فَأَيُّهَا تُؤَلُّوا فَكَمْ وَجَّهَ اللَّهُ» البقره (۲): ۱۱۵.

خداوند تعالی برای آن دو - یعنی کعبه و مسجدالحرام - احترام و تقدیسی ویژه قرار داده و لازم شمرده است و احترام و بزرگداشت آن دو را از (جمله) حرمت نهادن و بزرگداشت خودش قرار داده و از نشانه‌های تقوای درون بر شمرده است، چنان که فرموده:

«ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظَمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ»^۱

«حقیقت آن است؛ و هر کس نشانه‌های (بندگی) خداوند را بزرگ دارد [و بزرگ شمارد] بی‌گمان، این (کار) از پرهیزگاری دل‌هاست»

(۲-۶) - فعل خدا، وجه و نشانه او

بر انسان زیرک و خردمند پوشیده نیست که آیات قرآنی (که در دنباله آمده) یادآور آن است که فعل خداوند (تعالی) و آفرینش او (خود) وجه و نشانه‌ای برای او به حساب می‌آید؛ زیرا "مخلوق بودن و آفریده بودن آن چه در شرق و غرب عالم است، بلکه هر آن چه در سراسر عالم هستی است"، به خودی خود آیات و نشانه‌هایی [از آفریدگاری خدا و علم و قدرت حق] هستند که تدبیرکننده در آن‌ها را به "خدای تعالی" توجه می‌دهند و بنابراین وجه او محسوب می‌گردند:^۲ «بگو: مشرق و مغرب از آن خداوند است؛ هر

۱. الحج (۲۲): ۳۲.

۲. البته در این که همه آفریدگان خداوند در سراسر جهان هستی آیات و نشانه‌های آفریدگار هستند، تردیدی نیست و وجدان و عقل و نقل و گواه بر آن است، اما این که آیا همه این آیات را می‌توان "وجه خدا" نامید؟ ظاهراً جای گفتگوی علمی بیشتری وجود دارد. اما به طور قطع برخی از این آیات چنین شأنی را دارند و بدین نام نیز نامیده شده‌اند، چنان که ائمه علیهم‌السلام - بنابر روایات مأثوره - فرموده‌اند: "نحن وجه الله... یعنی ماییم وجه خدایی... [التوحید، ص ۱۵۰ و تفسیر الصافی، ج ۷، ذیل آیه «وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ...»، الرحمن (۵۵): ۲۷ و...]."

که را بخواهد به راهی راست رهنمون می‌گردد* و بدین گونه شما را امتی میانه قرار دادیم تا گواه بر مردم باشید و پیامبر ﷺ بر شما گواه باشد؛ و (ای پیامبر) قبله‌ای که بر آن بودی، بزرگ‌دانیم، مگر بدین روی که معلوم داریم: چه کسی از پیامبر پیروی می‌کند و چه کسی واپس می‌گراید [و به رهایی (ونادانی) جاهلیت برمی‌گردد!] و بی‌گمان این (امور) ^۱ جز بر آنان که خداوند رهنمونشان شده، گران است و خداوند بر آن نیست که ایمانتان را تباه گرداند که خداوند به مردم، به راستی رؤفی مهربان است ^۲ یقیناً گرداندن رویت را در جهت آسمان و در انتظار وحی و دگرگونی قبله [می‌بینیم؛ پس رویت را حتماً به قبله‌ای که می‌پسندی می‌گردانیم؛ اکنون رویت را سوی مسجدالحرام بدار و (همگی) هر جا بودید به سوی آن رو کنید؛ و اهل کتاب (نیز) بی‌گمان می‌دانند که آن (حکم) از سوی پروردگارشان، راستین است و خداوند از آن چه انجام می‌دهند غافل نیست ^۳

و اگر برای اهل کتاب هر نشانه‌ای (آسمانی) بیاوری، از قبله تو پیروی نخواهند کرد، و توهم (به فرمان خدا) پیرو قبله آنان نخواهی بود، و آن‌ها نیز (گروه‌های مختلفشان) پیرو قبله یکدیگر نخواهند بود؛ و اگر تو پس از دانشی (و حیانی) که به تو رسیده است، از خواسته‌های آنان پیروی کنی، در آن صورت بی‌گمان تواز ستمکاران خواهی بود* کسانی که به آنان کتاب (آسمانی) داده‌ایم، او- یعنی پیامبر- را می‌شناسند؛ همان گونه که فرزندانشان را می‌شناسند؛ و به راستی دسته‌ای از آنان، حق را دانسته پنهان می‌دارند

لذا اصل استدلال به قوت خود باقی است، اگر چه در برخی جزئیات، جای گفتگوی علمی وجود داشته باشد.

۱. یعنی پیروی راستین از پیامبر ص در دگرگونی قبله و دیگر اوامر و سنت‌های الهی.

۲. البقره (۲): ۱۴۲ تا ۱۴۴. ر.ک. تفسیر صافی، ج ۱، و نیز تفسیر شبر، ذیل آیات شریفه.

* حق - به راستی از (آن) پروردگار توست، پس هرگز از دو دلان مباش * برای هریک از (اقوام یا اهل آبادی ها) «جهتی - یعنی قبله، یا رویکردی در زندگی - است؛ پس شمادکارهای نیک (طاعات) از یکدیگر پیشی گیرید...»^۱.
نیز فرموده است:

«و خاور و باختر از آن خداوند است؛ پس هر سورو کنید، آن سوری خداست؛ بی گمان خداوند نعمت گستری داناست.»^۲

(۳ - ۶) قبله؛ واسطه توجه و بندگی خدا

بدین ترتیب فعل و آفرینش خداوند، در شرق و غرب عالم و کران تا کران هستی، آیات و نشانه های خداوند هستند، که به اهل تدبیر باره آفریدگارشان تذکر می دهند و به تعبیری: جهت، وجه و واسطه توجه به خدا قرار می گیرند.

قبله، خود چیزی (یعنی واسطه ای) است که در هنگام توجه، "مقابل" قرار می گیرد، و قرار دادن "روی" (وجه) به جهت و سوی قبله، در واقع مقابله یا برابر قرار گرفتن با چیزی است که: آن رمزی علامتی از وجهه خدای تعالی [و واسطه و نشانه توجه به سوی خداوندی است که خود، منزه از هرگونه نشان دار شدن و جهت پذیری و مکان یافتنی] می باشد؛ تو گویی ما با رویکردمان به سمت قبله، روی خود را در برابر وجه او - تعالی شانه - قرار می دهیم؛ چرا که "استقبال" و "مقابله" - یعنی رو در رو قرار گرفتن - فقط از این راه حاصل می شود که مستقبل (به کسرب یعنی روی آورنده) روی خود را به سمت وجهه - یا روی مستقبل (به فتح ب یعنی روی پذیرنده) متوجه کند.

۱. البقره (۲): ۱۴۵ تا ۱۴۸ ر.ک. تفسیر الصافی و تفسیر شبّرو... ذیل آیات شریفه.

۲. البقره (۲): ۱۱۵ ر.ک. تفسیر الصافی و تفسیر شبّرو... ذیل آیه شریفه.

(۴-۶) - آیات مهم و کلمات تامه خداوند، وجه او هستند

آیه های بزرگ خدای سبحان "وجه او" هستند، چنان که "کلمه های تمام و کامل" خداوند؛ آیات بزرگ خدا و "وجه (کریم)" او محسوب می شوند که به واسطه آن ها به سوی او توجه می شود؛ همان گونه که پیشتر درباره حضرت عیسیٰ مسیح علیه السلام گذشت که او - به تعبیر قرآن - کلمه خدا و نشانه او است:

«إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ»^۱؛

«آن گاه فرشتگان گفتند: ای مریم! خداوند تو را به کلمه ای از خویش نوید می دهد که نامش مسیح پسر مریم است، که در این جهان و در جهان واپسین، آبرومند^۲ و از نزدیک شدگان به (خداوند) است». خداوند حضرت موسی علیه السلام را نیز با همین وصف و جیه توصیف فرموده است:

«ای مؤمنان، همچون کسانی نباشید که موسی علیه السلام را آزرندند و خداوند او را از آن چه (درباره اش) گفتند برکنار داشت و او نزد خداوند آبرومند بود»^۳

بنابراین "وجه خدای تعالی" نه به آن معنی است که "مجسمه کژدل"^۴ پنداشته اند؛ هم آنان که برای خداوند قائل به جسم و اعضا و جوارح شده

۱. آل عمران (۳): ۴۵.

۲. وجیها: «القَمسی: ذووجه وجاه فی الدنيا؛ بالنبوة والرسالة وفي الآخرة بالشفاعه وعلو الرتبة...»، [الصفافی، ج ۱، ذیل آیه شریفه]؛ تفسیر قمی گفته: "وجه" یعنی: «دارای موقعیت و جاه در دنیا؛ با نبوت و رسالت، و در آخرت با داشتن اذن و مقام شفاعت و درجات بالای بهشت و رضوان الهی».

۳. الاحزاب (۳۳): ۴۵.

۴. مجسمه: قائلین به جسم بودن یا جسم داشتن خدا را گویند.

اند!! که خداوند از چنین نسبت هایی که ستم پیشگان می گویند، بسی برتر و والاتر است.

بلکه باید گفت: "وجه خداوند" در واقع همان آیات (بزرگ) خداوند هستند که خداوند آن ها را آفریده و (آن ها را) آیات و نشانه های تام و تمام در دلالت بر عظمت و کمال خود قرار داده است.^۱

(۵-۶) - توجه به اشرف مخلوقات خداوند، توجه به وجه کریم اوست

بنابر آن چه گفته شد، توجه به اشرف مخلوقات خداوند، خود رویکردی است به سوی وجه کریم او و در روایت صدوق علیه السلام در "کتاب امالی" در داستان جوانی که به نبش قبر اشتغال داشت آورده است که: وی - در پی جفاکاری های خود - در حالی که در مقابل درب خانه پیامبر صلی الله علیه و آله ایستاده بود، همانند زن جوان مرده (به شدت) می گریست، آن گاه داخل شد و سلام کرد: آن حضرت پاسخ سلام او را دادند و پرسیدند: - ای جوان دلیل گریه تو چیست؟! گفت: چرا نگریم؟ در حالی که مرتکب گناهانی (بزرگ) شده ام که اگر خداوند مرا به بعضی از آن ها مورد مؤاخذه قرار دهد، مرا وارد جهنم خواهد کرد! و جزاین نمی بینم که به زودی چنین خواهد کرد و هرگز مرا نخواهد بخشود! آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله شروع به

۱. وجه الله: وجه در لغت به معناب چهره و صورت آمده و وجه شییی به طور کلی واقعیتی است که سایر اشیاء به واسطه آن وجه با آن (شییی) مواجه می شوند. اما تعبیر «وجه الله» بنابر مبانی عقلی، قرآنی و روایات اهل بیت علیهم السلام، همان ذات خداوند (یا جزء ذات) نیست - آن گونه که برخی مفسران پنداشته اند - بلکه در رتبه فعل و خلق خداوند است، چنان که در ظاهر لفظ هم کلمه «وجه» به کلمه «الله» اضافه شده است.

پرس و جواز احوال او و نوع گناهان کردند؛ که آیا از نوع شرك یا قتل نفس و یا گناهان (بزرگ) دیگری است؛ که او را به چنین ناامیدی کشانده است؟! تا آنجا که وقتی جوان به جنایات خود اعتراف کرد؛ پیامبر ﷺ از زشتی جنایات او متنفر (و روی گردان) شدند. پس (آن گاه) جوان سر به کوه‌های اطراف مدینه نهاد و به عبادت (و گریه و زاری به درگاه خدا) پرداخت، لباس "مسوح" به تن کرد، دو دست خود - به نشانه ذلت - به گردن آویخته به درگاه خدا می‌نالید:

«پروردگارا! این بنده فرومایه تو (بهلول) است که در برابر تو (ذلیلانه) خود را مغلول و دربند کرده! ای پروردگار من، تو آنی که مرا می‌شناسی؛ از من لغزش‌هایی سرزده - ای آقای من - که تواز آن آگاهی؛ پروردگارا! هم اکنون من به پشیمان شدگان پیوسته‌ام و پیش پیامبر ﷺ تائبانه آمدم، اما او مرا - به واسطه زشتی اعمالم - از خود راند و بر خوف و نگرانیم افزود! پس - اکنون - از تو درخواست می‌کنم (و) تو را به اسم خودت و شکوه و جلالت، و عظمت و سلطانت سوگند می‌دهم که امیدم را به خسران و زیان ناامیدی، مبدل نسازی؛ ای آقای من! و دعا و راز و نیازم را باطل نکنی، و مرا از رحمت و مهربانی خود مأیوس نفرمایی...».

او همواره به درگاه خدا می‌نالید و این گونه سخنان بر زبان می‌راند، تا چهل شب و روز، تا بدان جا که وحش و طیر بیابان بر احوال او گریستند،

۱. المسح، ج: مسوح، کساء یا عباى معروف نزد اعراب است، به معنای پلاس و گونی هم آمده، دهخدا - به نقل از آند راج - مسوح را "پلاس" معنی کرده است. در هر صورت، ظاهراً لباسی پست و ذلیلانه پوشیده است، تا نشان از ذلت و خواری بیشتر او به درگاه خدا باشد.

آن گاه خداوند - تبارک و تعالی این آیه را بر پیامبرش ﷺ، درباره توبه او نازل فرمود:

«وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرُ اللَّهُ...»^۱

«و آنان که وقتی کار زشتی مرتکب می شوند، یا بر خود ستم می کنند، خداوند را به یاد می آورند و برگناهان خود - از درگاه او - آمرزش می خواهند؛ و چه کسی جز خداوند گناهان را می آمرزد؟!...»

خداوند - در این باره - می فرماید: بنده من، ای محمد! با حال توبه پیش تو آمد؛ تو (هم) او را راندی؛ پس او کجا رود و آهنگی که کند؟! و از چه کسی جز من درخواست آمرزش گناهانش کند؟! سپس - در دنباله آیه مذکور - فرموده است:

«... وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ * أُولَٰئِكَ جَزَاءُ هُمْ مَغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَجَنَاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَيَعْمَرُ أَجْرُ الْعَامِلِينَ»^۲

۱. آل عمران (۳): ۱۳۶ و ۱۳۵.

۲. این عبارات - همان گونه که دیده می شود - در متن آیات نیامده، لکن در عبارت اصلی متن، که نقل روایی است آمده است. و ظاهراً شبیه به عبارات احادیث قدسی است ولی بعید هم به نظر نمی رسد که عبارت میان دو آیه نوعی تفسیر ذوقی - از جانب برخی مفسران - باشد، چرا که ظاهراً با مقام "رحمه للعالمین" بودن و مقام "انك لعلى خلق عظيم" بودن پیامبر رحمت ص قدری ناسازگاری به نظر می رسد و باید توجیه گردد. مانند آن که گفته شود: بر فرض صحت حدیث، منظور پیامبر ﷺ از راندن جوان (بر اساس وحی الهی) این بوده که جوان مرتکب آن گناهان شنیع، حال انقلاب روحی و توبه نصوح بهتری پیدا کند و مورد لطف و غفران خداوند قرار گیرد (والله العالم - مترجم).

۳. آل عمران (۳): ۱۳۶ و ۱۳۵.

«... و (همان کسان که) بر آن چه کرده اند، (دانسته)، پافشاری نمی کنند* پادش اینان، آمرزش پروردگارشان و باغ‌هایی (بهشتی) است که از زیر آن، جوئیاران روان است، در آن جاودانند و چه نیکوست پادش عمل کنندگان (به کارهای نیک)».

بدین ترتیب، خداوند، آهنگِ بنده (گنهکار) را به در خانه پیامبرش و آمدن نزد او صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را، آهنگ به سوی خود و به در خانه خودش - تعالی شأنه - تلقی فرموده است.

بر همین اساس، در آیه دیگری نیز فرموده است:

«... وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا»؛

«... و اگر آنان، هنگامی که به خویش ستم روا داشتند نزد تومی آمدند و از خداوند آمرزش می خواستند، و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز برای آنان، آمرزش می خواست؛ خداوند را توبه پذیر مهربان می یافتند.»

بارالها! از تو درخواست داریم و به سوی تو توجه می کنیم؛ به واسطه پیامبرت، پیامبر رحمت و پیشوای هدایت، و (نیز) خاندان پاکیزه و مطهر او؛ همان کسانی که پلیدی را از آنان دور ساختی، و مودت و مهرورزی به آنان را در کتاب خود بر ما واجب فرمودی، درودهای (بی پایان) تو بر او و آل او باد...:

یا رسول الله، یا آل رسول الله - صلوات الله علیکم - إنا توجهنا واستشفعنا

بکم الی الله فاشفعوا لنا عند الله، فانکم وسیلتنا الی الله، و بحبکم نرجوا
النجاة، فکونوا عندالله رجانا:

ای پیامبرگرامی خدا، ای آل پیامبرخدا - که دروذهای خدا بر شما باد - ما
به واسطه شما به سوی خداوند توجه می کنیم و شفاعت می جوئیم؛ پس
شما نیز نزد خداوند برایمان شفاعت کنید؛ چرا که شما یید وسیله ما به
درگاه خداوند، و با محبت شما است که ما امید رستگاری و رهایی - از
آتش قهرخدا ج را داریم؛ پس - ای مهربانان - نزد خدا امید ما باشید.

توسل، در مذاهب اسلامی، یعنی وسیله قرار دادن خوبان به درگاه خدا و به تعبیری خواندن غیرخدا و واسطه قرار دادن، بلکه حاجت خواستن از غیر خدا را، با شرایطش، نه تنها مخالف عقیده توحید و دین الهی نمی‌شمرند، بلکه آن را به عنوان سنت و قانونی الهی در دو نظام تکوین (نظام آفرینش) و تشریح یعنی نظام دین و قانون گذاری الهی، و سامانه فرهنگ و تربیت فردی - اجتماعی انسان، می‌پذیرند. اما در این میان عده‌ای از پیروان "ابن تیمیّه" به ویژه «محمد بن عبدالوهاب» و پیروان مسلك او (وهابی‌ها) توسل و توجه به اولیاء الهی، حتی به پیامبر خدا ﷺ و اهل بیت طاهرینش علیهم‌السلام، که همان خمسه طیبه از اصحاب کساء هستند، غیر جائز، بلکه شرک در عبادت خدا محسوب می‌گردد!؟

آنان در این زمینه و در جهت اثبات نظریه خود، به مطالبی استناد می‌کنند که در این جا - طی چند بخش - به بیان و نقد آنها خواهیم پرداخت.

بخش اول؛ وجوه استدلال کسانی که توسل به غیر خدا را جایز نمی‌شمارند:

وجه اول:

- «دعا» یعنی «خواندن» و صدا کردن کسی و طلب حاجت از او، که این عبادت اوست، و عبادت غیر خدا جایز نیست؛ چه - این غیر - پیامبر باشد، یا ولی و یا فرشته و «دعا»، در حد ذات خودش عبادت است و بر این اساس خواندن غیر خدا، عبادت آن غیر یعنی شخص خوانده شده می‌باشد.

و نیز «دعا»، همان گونه که در احادیث وارد شده، «مخ عبادت»^۱، یعنی مغز و روح عبادت است. و بنا بر این، اقسام عبادت به منزله «جسد» و دعا به مثابه «روح»، جوهر و حقیقت آن است. پس چگونه می‌توان سمت گیری دعا را به جانب غیر خدای تعالی جائز شمرد؟! همین ایراد درباره استغاثه (طلب فریاد رسی) و توسل به غیر خدا و یاری جویی از آفریدگان نیز وارد است؛ چه آن

۱. اشاره به حدیث شریف نبوی است که در آن آمده است: «الدعاء مخ العباده» که منظور از «دعا» در این حدیث شریف، راز و نیاز به درگاه خداوند است. دلیل آن که مغز و جان عبادت به حساب می‌آید، آن است که: اظهار فقر و نیاز به درگاه خالق بی نیاز، چیزی جز معنای حقیقی عبادت نیست. لذا دعا به این معنا حقیقتاً مغز عبادت است، نه این که خواندن هر کسی برای انجام کاری و رفع هر نیازی و با هر قصد و نیتی عبادت آن شخص باشد. که اساساً خدای متعال نظام جامعه را بر اساس نیازمندی بندگان و رفع نیازهای جامعه از یکدیگر برپا فرموده و پاداش‌های فراوانی برای رفع حوائج بندگان خود برای برآوردندگان حوائج مقرر داشته است، چنانکه نبی مکرم فرموده: «احب عباده الله انفعهم لعباده»: «محبوب‌ترین بندگان نزد خداوند کسی است که بیش از دیگران نفعش به بندگان خدا می‌رسد». [ر.ک. الکافی، ج ۲؛ ابواب: «الاهتمام بامور المسلمین...» و «قضاء حاجه المؤمن» و «السعی فی حاجه المؤمن» و... و سایر کتاب‌های حدیث و اخلاق در زمینه آداب معاشرت در اسلام]. مترجم

آفریده پیامبر باشد یا ولی یا فرشته یا جنی یا بت یا هرگونه آفریده دیگری؟! و همین گونه است درخواست و التماس (از غیر خدا).

در نتیجه اگر انسان (ظاهراً) به دعا رو کند ولی قصد و نظرش (در واقع) غیر خدا - سبحانه تعالی - باشد؛ این کار نوعی شرک در عبادت محسوب می‌گردد، که از آن تعبیر به شرک صریح یا شرک اکبر می‌شود^۱

وجه دوم:

لازمه، بلکه حاصل کلمه توحید - یعنی لا اله الا الله - توحید در عبادت

۱. منظور از شرک اکبر یا شرک صریح، شرکی است که موجب ارتداد و خروج از دین است؛ اما شرک اصغریا غیر صریح مانند ربا در عمل - که آن را شرک خفی هم گفته‌اند موجب ارتداد نیست، و این گونه شرک‌ها - همانند ربای در طاعات و کارهای خیر - چیزی است که کمتر کسی از آن رهایی می‌یابد، مگر آن (اندک) موحدان و خدا پرستان مخلص (مانند انبیای الهی و امامان معصوم). و شرک صریح، از آن رو موجب ارتداد می‌باشد که صریحاً منافی بنیادهای ثابت و مقررات نخستین شریعت اسلامی است؛ چرا که اقرار و اعتراف به باورهایی که صریحاً با بنیادهای دین منافات و ضدیت دارد، خود نوعی «انشاء فسخ» و خارج شدن از عهدها و میثاق‌های وابسته به شهادتین می‌باشد؛ زیرا که اقرار به شهادتین - یعنی شهادت به توحید و رسالت پیامبر (برای ظهور مسلمانی) - و شهادت سوم (اشهد أن علیا ولی الله) برای حصول ایمان؛ نزد امامیه، مستلزم پای بندی به تعهدات و پیمان‌های ویژه‌ای می‌باشد. پس اگر ابتدا به شهادت‌های سه گانه (مذکور) اقرار کند و - سپس، در گفتار و کردار - ملتزم و پای بند به مواردی شود که صریحاً با شهادت‌های مذکور منافات و تضاد داشته باشد؛ روشن است - که در این صورت - از عهد و پیمان و پای بندی پیشین خود بیرون رفته است. اما شرک اصغر - مثل ربا و امثال آن - چنین پیامدی ندارد، زیرا که رفتار و گفتار صاحب آن، نقض کننده و شکننده شهادتین نیست و از نظر عرف معنای فسخ پیمان و نفی پای بندی به اسلام و ایمان ندارد.

است؛ به این معنی که وقتی غیر خدای عزوجل خوانده شود؛ این خود نوعی عبادت آن غیر-واله و معبود دانستن غیر خداوند، عزوجل-می باشد.

اکنون در بیان تفاوت این وجه با وجه پیشین گوئیم: مفسران و متکلمان، در معنی «لا اله الا الله» اختلاف کرده اند؛ که آیا محتوا و پیام آن، توحید ذاتی، یا توحید در صفات و اسماء و افعال، و یا توحید در عبادت است؟ و البته این اختلاف نیز خود از اختلاف در معنی الوهیت و معنی لفظ (جلاله) "الله" سرچشمه می‌گیرد. به این معنی که: آیا اسم "الله" اسم عَلَم است برای ذات خداوندی و یا نه؛ مشتق از ریشه "أله" یا وَلَه یا... است و معنای وصفی "تألیه" و معبود دانستن و (شایسته پرستش بودن) را در خود دارد؟ که در این صورت، معنای دو وجه (یاد شده) یکسان و یا بسیار نزدیک^۱ می‌شوند. اما اگر "الله" را عَلَم برای ذات خداوندی بدانیم؛ با معنای اشتقاقی و وصفی آن متفاوت خواهد بود.^۲

معنی لغوی إله (إلاه): إلاه؛ از ریشه أله [یاَلهء الها]؛ اذا تحیر: یعنی دستخوش حیرت گردید؛ منظور زمانی است که بنده در برابر عظمت خداوند و جلال و شکوه و سایر صفات ربوبیت او به حیرت می‌افتد.^۳

۱. و بدین ترتیب، هر دو وجه به معنای توحید عبادی بر می‌گردد، بدین معنی که: پناهگاه و محلّ حوائج و معبود همه خداست.

۲. و براین اساس، اسم جلاله «الله» لزوماً معنای «توحید عبادی» را در بر نخواهد داشت. خواندن غیر خدا از این جهت می‌تواند شرک به حساب آید که خواننده غیری را در کنار ذات خداوند قرار داده است (شرک ذاتی).

۳. رک. التهایه ابن اثیر، ص ۶۲ ماده أله. توضیح آن که: راغب اصفهانی این معنای الیه را اشاره به سخن امیرالمؤمنین می‌داند، که فرموده است: «کَلَّ دون صفاته تحبیر تعبیر الصفات و ضل هنک تصاریف اللغات»: «آرایش صفت‌ها از وصف او درمانده و

- یا از ریشه وله یأله؛ که عبارت است از وَّكَلَهُ و شیدایی در برابر شیئی و توجه به سوی آن.

- برخی گفته اند: وَّكَلَهُ یأله به معنی عَبَدَ یَعْبُدُ: یعنی پرستید و می پرستد. و دیگرانی گفته اند: ریشه وله یاله: ای اَتَّخَذَهُ رَبًّا و خالقا: یعنی او را به عنوان رب [مالک و مدبر] و آفریدگار آخذ کرد، یعنی باور داشت.

بدین ترتیب معنای "لا اله الا الله" عبارت است از این که: روی کرد بندگی و کانون دادن عبادت و بندگی - فقط - برای خداوند - سبحانه تعالی - می باشد. بنابراین - به گمان برخی - وقتی کسی به غیر خدا توسل می جوید یا به سوی غیر خدای سبحان توجه می کند؛ گرفتار شرك عبادی شده است.

وجه سوم:

نص صریح آیات متعددی از قرآن کریم دلالت دارد بر این که وسیله جستن و قصد و توجه به سوی کسی، جز به سوی خداوند عزوجل، بی هیچ واسطه ای، جایز نیست، از جمله آیه های مورد استناد بر این مدعا:

۱- «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»^۱

«و خداوند را نیکوترین نام هاست؛ او را بدان ها بخوانید و آنان را که در نام های خداوند کژاندیشی می کنند، وانهیید، به زودی بدانچه می کرده اند کیفر می بینند.»

فرمان خداوند - یعنی فادعوه بها - مبنی بر این که «او را بدان نام ها

ناتوانند، و در این میدان تصریف ها و قالب های واژگان - دست و پای خود را - گم کنند»، المفردات، ص ۲۱، ذیل ریشه أله.

بخوانید»؛ بدین معنی است که انسان در مقام دعا و توجه، نباید بجز با نام‌های خداوند او را بخواند!؛ همچنین "الحاد می‌کنند"؛ یعنی کج می‌شوند و نام‌های غیرخدا را بر زبان می‌رانند، مانند این که می‌گویند: "یا محمد" و "یا علی" و مانند این‌ها.

۲- «وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا»!

«و اینکه سجده گاه‌ها از آن خداوند است، پس با خداوند، هیچ کس را به پرستش مخوانید.»

۳- «وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذَا مِنَ الظَّالِمِينَ»^۲؛

«و به جای خداوند، چیزی را که نه تورا سودی می‌رساند و نه زیانی به پرستش نخوان، که اگر چنین کنی، در آن صورت، بی گمان از ستمگرانی.»

۴- «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ»^۳؛

«این بدان روست که خداوند؛ همو حق استوار و راستین است و همانا آن چه به جای او به پرستش می‌خوانند؛ باطل و پست و نادرست است و این خداوند است که فرازمنند بزرگ است»

۵- «قُلْ إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا»^۴

«بگو: تنها پروردگار خویش را می‌خوانم و هیچ کس را با او شریک نمی‌گردانم»

۱. الجن (۷۲): ۱۸.

۲. یونس (۱۰): ۱۰۶.

۳. الحج (۲۲): ۶۲.

۴. الجن (۷۲): ۲۰.

۶- «... وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ!»:

«... و پیروزی جز از سوی خداوند پیروزمند فرزانه نیست.»

۷- «إِنَّ يَنْصُرْكُمْ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذَلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرْكُمْ مِنْ

بَعْدِهِ...»^۲:

«اگر خداوند یاریتان کند، هیچ کس بر شما چیره نخواهد شد و اگر شما را واگذارد، پس از او کیست که یاریتان دهد؟!»

۸- «وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا

عِنْدَ اللَّهِ...»^۳:

«و به جای خداوند چیزی را می پرستند که نه زانی به آنان می رساند و

نه سودی؛ و می گویند اینان میانجی های ما نزد خداوند هستند...»

۹- «وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى...»^۴:

«و آنان که به جز خداوند سرورانی گرفته اند (و می گویند) ما اینان را جز برای

این که ما را به خداوند، نیک نزدیک گردانند، نمی پرستیم...».

از این گونه آیات دانسته می شود که توحید در عبادت و دعا و درخواست

فریاد رسی، ریشه و پایه دین و مبنای راه و رسم مذهبی ماست، و درستی

عبادت و بندگی نیز وابسته به صحت و درستی عقیده است. چنان که

خدای تعالی فرموده: «به راستی، به تو و پیشینیان تو، وحی شده است که

۱. آل عمران (۳): ۱۲۶.

۲. آل عمران (۳): ۱۶۰.

۳. یونس (۱۰): ۱۸.

۴. الزمر (۳۹): ۳.

اگر شرک بورزی بی گمان کردارت تباه خواهد شد و بی تردید از زیانکاران خواهی بود.^۱

نیز فرموده است:

«این رهنمود خداوند است که هر یک از بندگان خود را بخواهد، به آن رهنمون می شود و اگر شرک ورزیده بودند، آن چه از کارهای نیک انجام می دادند تباه می شد»^۲

بدین ترتیب درستی - باور دینی و - اعتقاد به توحید را شرط درستی عبادات و پذیرش آن ها قرار داده است.

وجه چهارم:

این وجه، در واقع استدلال یا استنادی نیست بلکه توجیه و تأویل ظاهر سخن خدای تعالی است، که فرموده است: «وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ»، یعنی «به سوی او - یعنی خدا - وسیله بجوید»؛ بدین گونه که گفته اند: مراد خداوند از "ابتغاء وسیله"، یعنی "جستن و گرفتن وسیله"، در این آیه؛ طاعات و عبادات و کارهای نیکویی است که بنده با انجام آن امور به خدا نزدیک می شود؛ و بدین ترتیب، شخص پیامبر ﷺ و جانشینان پیامبر و به طور کلی «حجت ها و اولیای الهی»، بی هیچ دلیلی از قلمرو این فرمان خداوند بیرون می روند و آنان را نایستی "وسيلة الى الله" تلقی کرد؟!

متن آیه شریفه عبارت است از:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»^۳:

۱. الزمر (۶۵): ۶۵.

۲. سوره انعام (۶): ۸۸.

۳. سوره مائده (۵): ۳۵.

«ای کسانی که [به خدا و پیامبر ﷺ و دین] ایمان آورده اید، از خداوند پروا کنید و به سوی او وسیله بجویید و در راهش جهاد کنید، باشد که رستگار گردید»

وجه پنجم:

آن چه در برخی احادیث آمده است که: وقتی حضرت ابراهیم علیه السلام در آتش نمرودی افکنده شد، جبرئیل علیه السلام نزد او آمد و به او گفت: آیا به من نیاز داری؟! ابراهیم علیه السلام گفت: به تو؟ نه! اما به پروردگار جهانیان؟ آری!^۱

گویند: از این حدیث استفاده می شود که حضرت ابراهیم علیه السلام به ما چنین درسی می آموزد که: حاجت بردن نزد کسی به جز خداوند - سبحانه تعالی - جائز نیست.

پایان استدلال ها و پاسخی اجمالی:

این ها مجموعه ای از استدلال هایی است که مخالفان "توسل به غیر خدا"، بردیدگاه خود، استناد جسته اند و بر پایه آن، توسل جستن به غیر خدا را شرك دانسته اند - حتی اگر آن غیر پیامبر صلی الله علیه و آله و یا خلیفه و جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله و یا ولی از اولیاء خدا باشد!.

اکنون ما پیش از پرداختن به پاسخ های تفصیلی و به عنوان پیش درآمد، سخنی را در برابر گفته های آنان، و درست بر خلاف مدّعی آن ها برپا می داریم و به یاری خداوند سبحان گوئیم:

مطلب حق بر خلاف فرضیه ها و گفته های شماست؛ بدین معنی که:

نفی این واسطه‌ها و وسیله‌ها در هنگام توسل به خداوند عزوجل؛ در واقع شرک به ذات اقدس خدای تعالی است! چرا که این وسائط را خداوند قرار داده و به واسطه عقل و وحی به تمسک به آن‌ها فرمان داده است و با ترك این تمسك، فرمان خدا را ترك کرده به فرمان غیر خدا عمل کرده ایم و این شرک آشکار است. و در برابر، توسل و شفاعت جویی به این وسائط، برای برآورده شدن حاجت‌ها، همانا توحید واقعی است.

توضیح کوتاه دیگر آن که: این وسیله‌ها "واسطه‌ها"، اگر از جانب خداوند (عزوجل) قرار گرفته و نصب شده باشد؛ توسل و توجه به آنها، در حقیقت توحید تمام و کامل است. اما آن گاه که به جعل الهی نباشد، بلکه در برابر وسائط منصوبه از جانب حق باشد توسل به چنین واسطه‌ها و وسیله‌هایی شرک خواهد بود.

بخش دوم - تحلیلی بر زمینه‌های شرک در قلمرو "موضوع توسل"

(۲-۱) - وسائط الهی و امر به توسل به آن‌ها

روشن است که بعضی وسیله‌ها و واسطه‌ها معین شده از سوی خداوند عزوجل است و او خود زمینه سازی کرده، یا اذن فرموده و یا فرمان داده است که مردم به آن وسائط مراجعه و از آن‌ها بهره گیرند.

[بیان مطلب آن که: بی هیچ تردیدی، مردم در زندگی مادی و معنوی خود؛ برای رسیدن به هدف‌های کلی و جزئی زندگی نیازمند واسطه و ابزار هستند. همین مطلب به روشنی در قلمرو دین و بندگی خداوند و سیر در درجات قرب الهی نیز وجود دارد. اگر در این حوزه نیازمند وسائط نبودیم، سزاوار بود خدا در زمینه اصل دین به جای فرستادن پیامبران، خود به تك تك انسان‌ها

وحی فرستد و به شخص مشخص خودش متکفل تعلیم و تربیت فرد انسان‌ها شود! و آنان را خودش به مقام قرب خویش رساند]

(۲-۲) - واسطه تراشی مخلوق و شرك به خداوند

دلیل طرح این موضوع و بیان این مدعا، در هر دو شاخه اش یعنی دو زمینه مادی و معنوی، برونی و درونی و بالاخره در قلمرو آفرینش و دین، توجه دادن به این حقیقت است که:

قرار دادن واسطه‌ها و ابواب، و بهره‌گیری و پیروی از آن‌ها، البته با قصد و رویکرد دینی؛^۱ اگر جانب آفریدگان باشد، نوعی تصرف در (قلمرو) اراده پروردگار به شمار می‌آید و براین پایه شرك خواهد بود به همین دلیل است که خداوند به واسطه پیامبرانش رفتار مشرکان و بت پرست‌ها را مورد انکار و سرزنش قرار می‌دهد. چرا که مشرکان به رأی و ابتکار خود، نه به نصب و تعیین خداوند، واسطه و وسیله تقرب به سوی خداوند می‌گیرند.

بدین ترتیب وقتی خداوند بت پرستان را مورد سرزنش قرار می‌دهد، نمی‌خواهد اصل نیاز به واسطه را انکار و سرزنش کند؛ بلکه انکار و سرزنش او متوجه واسطه‌سازی و وسیله‌پردازی است که آنان به رأی و سلیقه خود اختیار کرده، آن را براراده پروردگار عالم و اختیار او برگزیده‌اند.

(۲-۳) - وجوه معانی آیات، در موضوع وسائط و سرزنش مشرکان

همان گونه که اشاره شد، اصل واسطه‌خواهی مورد انکار نیست؛ بلکه

۱. زیرا قرار دادن واسطه، درپچه و ابزار در زندگی انسان‌ها بدون نیت و رویکرد دینی یا ضد دینی امری عادی و روزمره است و اختصاص به انسان موحد یا مشرک ندارد و معمولاً ملاک توحید یا شرك در آن مدخلیتی ندارد.

انکار متوجه واسطه‌های جعلی و غیر خدایی است، و نیز این که جایگاه و تکیه‌گاه انکار، همانا شریک ساختن سلطنت و نفوذ اراده‌بندگان، با مقام سلطنت خداوند بلند مرتبه است؛ این مطلب دلیل‌های متعددی دارد، که در زیر به گروهایی که از آیات قرآن - در این زمینه - اشاره می‌گردد:

دسته اول: آیاتی که درباره "اسماء یا نشانه‌های بشر ساخته برای خداوند، از سوی بندگان و براساس هوای نفس آنان"، با زبان انکار و سرزنش برخورد می‌کنند:

۱- «... أَتَجَادِلُونَنِي فِي أَسْمَاءٍ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَءَابَاؤُكُمْ مَا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ...»^۱

«آیا شما در اسم‌هایی (نام‌ها و نشانه‌هایی) که شما و پدرانتان، آنها را از پیش خود نامیده‌اید (و خداوند هیچ سلطان (وبرهانی) بر(تایید) آن‌ها نفرستاده است، با من چالش می‌ورزید (بحث می‌کنید)؟!»

نکته ای اصولی - در علم اصول فقه ثابت شده است که وقتی "نهی" یا "نفی" بر طبیعت و سرشت چیزی، که قید (و وصفی) دارد، وارد شود؛ در واقع آن نفی، یا نهی، روی آن قید یا صفت قرار می‌گیرد نه روی ذات آن فرد مقید یا موصوف. به عنوان مثال: وقتی گویی: "مرد بلند قامتی" در خانه نیست، منظور این نیست که "هیچ مردی" (ذات مرد) در خانه نیست، بلکه منظور آن است که "هیچ مردی با وصف و قید بلندی قد" در خانه وجود ندارد.

در زمینه پیام این آیه نیز باید توجه داشت که: آیه شریفه در مقام نفی کردن اصل اسم، نشانه^۲ و واسطه و وسیله؛ میان خلق با خداوند نیست.

۱. الاعراف (۷): ۷۱.

۲. در لغت اصیل عرب و در زبان قرآن و احادیث و حیانی اسم به معنی علامت و نشانه و از نظر

بلکه تنها اسامی و واسطه‌های ساختگی مشرکان از سوی خود و پدرانشان مورد نفی است، و نیز چیزهایی که خداوند سلطان و برهانی برتأیید آن از آسمان فرو نفرستاده است.

بنابراین تکیه گاه انکار و سرزنش؛ در نامیدن اسامی و گرفتن وسائط، نبودن اذن و برهان الهی - و به دیگر بیان بشر ساخته بودن آنها - است. زیرا اگر اصل نام گذاری، و واسطه گیری مورد انکار خداوند بوده، دیگر مقید شدن مطلب، به چنین قیدی درآیه بی معنا بود که بگوید:

«خداوند برآن نام‌ها و نامیدن‌ها سلطان و دلیلی نازل نفرموده است»

۲- «إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَءَابَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ...»!

«آن‌ها جز نام‌هایی که شما و پدران‌تان نامیده اید، نیستند، خداوند بر تأیید آن‌ها هیچ حجتی نفرستاده است؛ آن‌ها جز از گمان و هوای نفس، پیروی نمی‌کنند...».

[روشن است که در این آیه نیز، تکیه بر نداشتن دلیل و سلطان و حجّت و برهان از جانب خداوند، و در پی آن پیروی از گمان‌ها و هوس‌های نفسانی است و نه انکار اصل نام‌ها و نشانه‌های خداوند، و خواندن او (تعالی) بدان اسم‌ها و نشانه‌ها.]

معنی با دو کلمه «آیه» و «وصفصفت» نزدیک است. و نیز «اسم» همان مسمی نیست بلکه غیر آن و نشانه آن است. «أسماء خداوند» غیر خدا، یعنی مخلوق خدا، نشانه‌های خداوند و واسطه‌ها و وسائطی هستند که خداوند - از روی لطف و مهر - برای ارتباط و دعا و راز و نیاز خلق با خداوند قرار داده است.

دسته دوم: آیاتی که گویای "شریک قرار دادن غیر خدا" با خداست؛ بدون آن که به سلطان (قدرت و برهان از سوی) خداوند و اراده و فرمان او مؤد شده باشد:

۱- «سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَأْوَهُمُ النَّارُ وَبئسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ»:

«بزودی در دل کافران بیم خواهیم افکند؛ زیرا برای خداوند چیزی را شریک قرار می دهند که خداوند سلطانی (حجت و دلیلی) بر آن فرو نفرستاده است و سزای آنان دوزخ است و سزای ستمکاران، جایگاهی می باشد.»

۲- «وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُم بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ»:

«و چگونه از آن چه شریک خداوند قرار داده اید بهراسم، در حالی که خود نمی هراسید از این که چیزی را شریک خداوند قرار می دهید که برهانی بر (تأیید) آن، بر شما فرو نفرستاده است؛ پس اگر دانایید (و بر پایه دانایی حکم می کنید)، کدام یک از (ما) دو گروه به آرامش (و نترسیدن) سزاوار تر است؟!»

۳- «... وَأَنَّ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ»:

«... و (نیز بپرهیزید از) اینکه برای خداوند، چیزی را که برهانی بر آن فرو نفرستاده است؛ شریک آورید؛ و این که درباره خداوند چیزی بگویند که نمی دانید.»

دسته سوم: آیاتی که از مفاد آن استفاده می کنند که توسل به واسطه ها و

۱. آل عمران (۳): ۱۵۱.

۲. الانعام (۶): ۸۱.

۳. الاعراف (۷): ۳۳.

شفیعان، بدون سلطان (برهان و حجت) و اذن خداوند، موجب پرستش کسانی (یا اشیائی جز خداوند یاپائین تراز خداوند) می شود:

۱- «وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ يَنْزِلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَا لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ...»^۱

«و به جای خداوند، چیزی را که (خداوند) برهانی بر آن فرو نفرستاده است و (نیز) چیزی را که دانشی به آن ندارند، می پرستند...»

۲- «مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَءَابَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ...»^۲

«شما به جای او - یعنی خداوند - جز نام هایی که خود و پدرانتان آن ها را نامیده اید، نمی پرستید؛ که خداوند بر آن ها هیچ حجتی فرو نفرستاده است؛ فرمان (و داوری) جز از آن خداوند نیست...»

دسته چهارم: آیاتی که می گویند: گرفتن دین و قانون، از غیر خدای تعالی، در صورتی که بدون اذن او باشد، شرک در تشریح و دین است:

۱- «أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ...»^۳

«یا این که آنان را شریک هایی است که برای آنان دینی تشریح می کنند، که خداوند بدان اذن نداده است...»

۲- «قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَرَامًا وَحَلَالًا قُلْ أَللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ»^۴

«بگو: آیا می نگرید؟ آن چه را که خداوند از رزق برایتان فرو فرستاده است؟»

۱. الحج (۲۲): ۷۱.

۲. یوسف (۱۲): ۴۰.

۳. الشوری (۴۱): ۲۱.

۴. یونس (۱۰): ۵۹.

که شما از پیش خود برخی از آن را حرام و برخی را حلال گردانیده اید! بگو آیا خداوند به شما اجازه داده است که قانون گذاری کنید؟ یا بر خداوند دروغ می بندید؟!».

نتیجه گیری از مضمون گروه‌های چهارگانه آیات:

معیار بنیادین شرك و سرزنش مشرکان: بنا بر آن چه گفته شد، آماج بارش تیرهای انکار و سرزنش بر بت پرستان و شرك پیشگان - از سوی آیات قرآنی - عبارت از اندیشه واسطه داشتن و واسطه جویی میان خلق و خالق نیست، بلکه در واقع عبارت است از: تصرف و اثرگذاری آنان در برابر خداوند، از راه قرار دادن واسطه‌های خودشان یعنی چیزهایی که خداوند، سلطان و برهان و حجتی بر آن نازل نفرموده و بدان اذن نداده است.

بدین ترتیب، اساس و بنیاد شرك ورزیدن آنان، عبارت است از منازعه و به چالش کشیدن مقام سلطنت و اقتدار خداوند تعالی، با سلطنت و قدرت طلبی شخصی و نفسانی خودشان! نیز می‌توان گفت: گروه‌های یاد شده از آیات قرآنی، با وجوه چهارگانه معانی خود، مؤد معانی مذکور و تفسیرکننده کلیه آیات حاوی انکار و سرزنش، در برابر مشرکان و بت پرستان هستند. اکنون گوییم: این معنا کجا و معنایی که مخالفان توسل بر آن رفته اند، کجا؟ که آنان اصل واسطه قرار دادن و واسطه بودن میان خلق و خالق را انکار کرده اند؟!

نگاهی مجدد به وجوه چهارگانه معانی، در آیات سرزنش مشرکان:

۱- زبان دسته نخستین آیات، گویای آن است که تیرباران تخطئه بت پرستان، متوجه این هدف است که آنان اسم‌هایی که بدان‌ها خدا - یا به زعم خود، خدایان - را می‌خوانند؛ نام‌هایی است که از جانب خود و به

ابتکار خود بر خدا نهاده‌اند؛ و خداوند بر این کار آنان نه سلطان و برهانی نازل کرده و نه اذن و اجازتی صادر فرموده است:

بدین ترتیب محور سرزنش - در این دسته از آیات - حاکم قرار دادن اقتدار و اراده خودشان، بر سلطنت و اراده خداوندی است و نه واسطه قرار دادن اسماء میان خود و ذات باری (یعنی خداوند) عزوجل.

۲- مفاد دسته دوم آیات آن است که: سبب اصلی فروافتادن در ورطه شرک، نه در توسل مشرکان به وسائط میان خلق و خالق؛ که در منصوب نبودن این واسطه‌ها از سوی خداوند ﷻ برای آن‌ها است.

بنابراین، وقوع در ورطه شرک بدان روست که آنان اراده خویش را شریک و در عرض اراده خدای (عزوجل) قرار داده‌اند، نه منقاد و مطیع و پیرواراده خداوند عزوجل!

در نتیجه: خضوع و خاکساری آنان، در برابر این وسائط، خضوع در برابر خداوند پیروز و باشکوه نیست؛ بلکه خضوع و خاکساری در برابر هواهای نفسانی و شهوات خودشان است!

۳- مفاد دسته سوم از آیات آن است که عامل اصلی برای حصول عبادت غیر خدای عزوجل، آن است که خضوع و خاکساری در برابر آن

۱. عبارت متن این است: «إن الموجب لتحقق عبادة من هودون الله عزوجل. توضیح آن که: عبارت: «من هودون الله» تلمیحی از تعبیر «من دون الله» در آیات شریفه قرآنی است؛ که هم معنی «بجز خدا و غیر خدا بودن» را، برای معبودهای دروغین، می‌رساند و هم معنای: «پایین دست خدا بودن» یعنی رتبه مخلوق داشتن را می‌رساند که ظاهراً متن، معنای دوم را اخذ کرده و از عبارت یاد شده، معنای «عبادت کسی که پائین دست خداست»، یعنی عبادت مخلوق را برداشت کرده

"غیر"، به جز از راه فرمان و اذن خدا بوده و بدون آگاهی و توجه به کرامت و جایگاه رفیع آن غیر - نزد خدا - صورت گرفته است! به همین جهت، خضوع و کوچکی در برابر آن غیر، اطاعت از خدا و خضوع در برابر خدای متعال به حساب نمی آید.

آری، خضوع در برابر غیر خدا، اگر به فرمان خدای عزوجل باشد؛^۱ در واقع خضوع در برابر خدا و فرمان بری از او خواهد بود. در این صورت، آن غیر، چیزی جز یک وسیله برای تحقق اطاعت و عبادت خداوند نخواهد بود.

برخلاف وقتی که امر و فرمانی از جانب خداوند تعالی - برای چنین کاری - وجود نداشته باشد؛ که در این صورت، عبادتی برای خداوند محقق نشده، بلکه عبادت غیر خدا؛ یا شرک در عبادت خدا صورت پذیرفته است.

۴- اما آیات دسته چهارم، در صدد بیان شرک در تشریح هستند. [توحید در تشریح به ما می گوید که حق امر و نهی بندگان و قانون گذاری برای آنان، فقط از آن خداست و برای هر کس که خداوند چنین اذنی به او بدهد. بنابراین] شرک در تشریح زمانی حاصل می شود که برای واسطه ها بدون اتکاء به خدا و اذن الهی، شأن امر و نهی و قانون گذاری قائل شویم؛ که به عنوان مثال: از

است و مترجم، به منظور سهولت، از تعبیر «عبادت غیر خدا» استفاده کرده است، زیرا غیر خدا همه مخلوق اند.

۱. لازم به یاد آوری است که: صرف خضوع در برابر کسی عبادت او نیست، تعریف عبادت هم، خضوع، یا حتی نهایت خضوع نیست. برای آن که نهایت خضوع - در برابر کسی - عبادت حساب شود شروط دیگری نیز لازم است؛ مانند اعتقاد به خدایی او یعنی بی نیازی او از خدا و لو در شأنی از شئون و نیز نیت پرستش داشتن در خضوع و... و در هر صورت، خداوند دستور به خضوع در برابر غیر خود را می دهد. مانند خضوع در برابر پدر و مادر و معلم و... لکن هرگز دستور به عبادت غیر خود را نمی دهد.

پیش خود بگویند که فلان مطلب حرام و آن دیگری حلال است.

۵ - نتیجه گیری: حاصل آن که؛ این اقسام و وجوه چهارگانه، مفسر و بیان کننده تمامی آیات باطل کننده عقاید دوگانه پرستان و بت پرستان است. و نیز آن که: علت و جهت انحراف و کژی در آن عقاید مشرکانه و شرک آلود، به دلیل اصل اندیشه واسطه محوری و وسیله جویی و نیاز به وسائط و وسایل نیست؛ بلکه علت انحراف و کژی؛ وسائط و وسائل را به اراده بنده و مخلوق دانستن و حاکم کردن سلطنت و اراده مخلوق و مرئوس بر اراده و سلطنت ربّ و آفریدگار (تعالی شأنه) می باشد.

بخش سوم - بحثی در مفهوم عبادت و حقیقت وضابطه آن

(۱-۳) معنای لغوی - کاربردی عبادت

برای معنای لغوی و کاربرد قرآنی - روایی کلمه العبادة (عبادت)، معانی متعددی ذکر شده که از جمله آن ها موارد زیر است:

۱- "مملوکیة المنفعة" یعنی آنکه منفعت در ملک دیگری باشد (شخص): «صَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ»؛

«خداوند "عبد"ی (یعنی بنده ای) "مملوک" (یعنی خریداری شده و به مالکیت دیگری درآمده) را مثال می زند؛ که هیچ از خود اختیاری ندارد [و منافع عمل او تمامادر ملک دیگری است]...» و نیز آیه: «وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ»؛^۲

«به راستی که يك برده مؤمن (برای ازدواج با زن مؤنه) از مرد (آزاد) مشرک

۱. النحل ۱۶ / ۷۵.

۲. البقره ۲ / ۲۲۱.

بهتر است، هر چند (آن مرد مشرک) شما را به شگفت آورده باشد».

۲- «سیادة الطاعة وإن لم تكن اصالة للمطاع»:

«آقایی اطاعت، برای شخصی که از او اطاعت می‌کنند؛ اگر چه (این آقایی) در اصل از آن اطاعت شده نباشد»! مانند سیادت (غصبی) شیطان و طاعت و پیروی یاران او، در این آیه شریفه: «الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِشِرْكَ لَدُنِّهِمْ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُ اللَّهُ إِنَّهُ عَزِيزٌ غَفُورٌ»؛ الشَّيْطَانُ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ»!

«ای فرزندان آدم! آیا با شما پیمان نبستم، که شیطان را عبادت (پرستش) نکنید؟! که او دشمن آشکار شماست»؛ که در آن، «آقایی شیطان» توسط مریدان او پذیرفته شده، و این پذیرش عملی و پیروی از شیطان را «عبادت» او معرفی کرده است، اگر چه، این سیادت و آقایی، در اصل از آن شیطان نیست.

۳- «الطاعة والخضوع لمعبود على وجه التقديس، على وجه أنه غنى بالذات و مصدر كل التعم والكمالات... وهو المعنى الأهم...»: «فرمان بری و فروتنی در برابر "معبود" به گونه ای که دلالت بر تنزیه و تقدس معبود داشته باشد؛ و این که غنای او ذاتی دانسته شود، [نه آن که غنای او نشانه فقرش در برابر شخص غنا بخش باشد] او با این باور که او عطا کننده همه نعمتها و کمالات است و او بالذات و بالاصاله مستحق این (مقام) است» و این مهم ترین معنی در میان معانی یاد شده است.

(۲-۳) - حقیقت عبادت و معیار تحقق آن:

بنابراین، سخن درباره حقیقت عبادت - و بروز شرک - درست مانند

سخنی است که پیشتر (درباره وسائط) بیان شد؛ که اگر واسطه‌ها از جانب خدا باشد و اتخاذ وسائط نیز به امر و فرمان او باشد، این کار اطاعت از خدا و عبادت او خواهد بود. [به همین ترتیب؛ اگر خضوع و تواضع در برابر غیر خدا نیز به تعیین خدا و فرمان او باشد، چنین تواضع و امتثال امری نیز عبادت خدا خواهد بود].

نمونه این مطلب در سجده فرشتگان بر حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام به چشم می‌خورد؛ چرا که در آن جا، سجده بر آدم، گرچه در واقع و ظاهر آن احترام و بزرگداشتی برای حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام بود، اما در حقیقت و درون، عبادتی برای خداوند عزوجل محسوب می‌شد؛ به آن جهت که امتثال و فرمان بری از دستور الهی بود.

[تأکید می‌گردد که بنابراین اصل توحید عبادی؛ عبادت به معنای اخیر در بحث لغوی، فقط و فقط مختص خداوند است، لذا در قضیه سجده ملائکه، آدم عَلَيْهِ السَّلَام معبود ملائک نبود، بلکه آدم، قبله گاه عبادت و البته مورد تکریم و احترام قرار گرفت. و آن سجده، به عنوان عبادت، به فرمان خدا و در حقیقت عبادت خداوند بود].

(۳-۳) - داستان حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام با ابلیس، جلوه تسلیم راستین و اخلاص

در بندگی خدا

این داستان را امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام در خطبه قاصعه^۱ بیان کرده‌اند. در این داستان - در خطبه مذکور - محورهای مهمی از مباحث آموزنده وجود دارد. اما از آن میان ما به مناسبت موضوع این نوشتار، به مسأله سجده فرشتگان بر آدم عَلَيْهِ السَّلَام می‌پردازیم.

۱. نهج البلاغه خطبه ۱۹۲.

ابتدا گوییم: این قصه در تعدادی از سوره‌های قرآنی آمده است، از جمله:
 ۱- «إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّنْ طِينٍ * فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ * فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ * إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ»^۱؛

«آن گاه پروردگارت به فرشتگان گفت: من برآدم بشری از گلی بیافرینم * پس هنگامی که او را به اندام برآوردم و در او از روان خود دمیدم، برای او به سجده درافتید * آن گاه، همه فرشتگان، همگان سجده بردند * جز ابلیس که سرکشی ورزید و از کافران بود.»

۲- «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ»^۲؛

«وآن گاه که به فرشتگان گفتیم: بر آدم سجده برید، پس همه سجده بردند جز ابلیس که سر باز زد و سرکشی کرد و او از کافران بود.»

(۳-۴) - تحلیل داستان در جستجوی حقیقت عبادت:

اکنون باید گفت: برپایه سخن معترضان و یاران شبهه شرک؛ خود داری ابلیس از سجده بر آدم ﷺ عین توحید عبادی است!! چرا که او از سجده بر غیر خدا امتناع کرد - و از دید او سجده فرشتگان بر آدم عین کفر و شرک بود. در حالی که می‌دانیم امر بر خلاف آن است، چرا که فرشتگان، به واسطه

۱. رك: الاعراف (۷): ۱۱ و الإسراء (۱۷): ۶۱ و الکهف (۱۸): ۵۰ و طه (۲۰): ۱۱۶ و الحجر (۱۵): ۳۲-۲۹.

۲. ص (۳۸): ۷۱ تا ۷۴.

۳. البقره (۲): ۳۴.

فرمانبری بی تردید خود در سجده بر آدم عَلَيْهِ السَّلَام، به فرمان خداوند، به مقام قرب الهی بسی نزدیک تر شدند و مورد مدح خداوند قرار گرفتند. اما ابلیس هم به واسطه همین استکبار و سرکشی اش در قبال فرمان خداوند به سجده بر آدم عَلَيْهِ السَّلَام در نهایت دوری از مقام قرب و رحمت الهی فرو افتاد و سزاوار طرد و ردّ از درگاه خداوند گردید. چرا که او از سرکبر و غرور، برآن شد تا اراده خود را بر اراده آفریدگار عَلَيْهِ السَّلَام حاکم گرداند.

در حدیث قدسی نیز آمده است که: شیطان به خداوند عَلَيْهِ السَّلَام گفت: مرا از سجده بر آدم معاف دار و من نیز ترا چنان عبادتی خواهم کرد که هیچ کس پیش از من ترا آن گونه نپرستیده باشد، و نه کسی بعد از من چنان عبادتی بکند! خداوند (تعالی) به او فرمود: مراد عبادت تو حاجتی نیست؛ من می خواهم پرستیده شوم از آن راه و بدان گونه که خود می خواهم نه از آن راه که تو می خواهی!

بنابراین حقیقت عبادت؛ فرمانبرداری محض و خالص در برابر امر و فرمان خداوند، و رغبت و دلباختگی و اقرار و شیدایی بر آستان الوهیت اوست؛ نه این که اصل و ملاک در عبادت: شکل و قیافه ظاهری و آئین های گوناگون ظاهری عبادت باشد. بلکه همان گونه که اشاره شد، مدار و ملاک تحقق عبادت و صحت و درستی آن در فضای توحید خداوندی؛ همانا کمال دلباختگی

۱. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۴۱ و ۴۲. توضیح: اگر حقیقت عبادت و بندگی، نماد تذلل و خاکساری بنده در برابر آفریدگار عزیز است، عبادت بایستی مطابق با خواست معبود و رضا و محبت محبوب باشد و آن عبادتی که به دلخواه عابد و برخلاف خواست معبود و خشنودی و محبت معبود باشد اساساً این عبادت نیست، بلکه عین کفر و استکبار خواهد بود.

و تسلیم جویی و سرسپردگی در قبال اراده آفریدگار (پیروز و شکوهمند) و امتثال فرمان مولای حقیقی و خداوندگار جهانیان است: همان گونه که دانشمندان علم کلام و دانش اصول فقه، بیان داشته اند.

(۳-۵) - پرسش و پاسخ:

در این جا ذکریک پرسش ذهنی و پاسخ آن مناسب به نظر می رسد: چه تفاوتی میان توجه به سنگ های کعبه و توجه به بت های سنگی و چوبی است؟!

پاسخ: روشن است که پاسخ درست در همین معیاری است که گفته شد؛ یعنی اراده و فرمان حق، نه بود یا نبود واسطه؛ چرا که در هر دو مورد، واسطه وجود دارد؛ در یکی يك خانه مکعب شکل سنگی "کعبه" و در دیگری نیز مثلاً يك قطعه سنگ تراشیده "بت" پس وجه وجود واسطه، وجه اشتراك است نه وجه تفاوت! بلکه فرق و اختلاف در آن است که در یکی امرالهی برتوجه به واسطه کعبه وجود دارد و در دیگری، چنین امری وجود ندارد و یا در برابر؛ از آن نهی شده است.

بنابراین توجه به سنگ های کعبه عبادت است، از آن جهت که امرالهی پشتوانه آن است و توجه به سنگهای بت ها شرك و کفر و عصیان است، به لحاظ آن که نهی الهی درباره آن وجود دارد.

(۳-۶) - پرسش دیگر: آیا خداوند امر به عبادت غیر می کند؟

[پرسش از آن جا به وجود می آید که شما گفتید مدار و ملاک در عبادت بودن، نه بر محور بودن، یا نبودن وسائط؛ بلکه بر محور "وجود" یا "عدم" امر و فرمان خداوند است]

اکنون این پرسش به وجود می آید که: آیا ممکن و معقول است که خداوند ﷻ امر کند که غیر خودش پرستیده شود؟!

گویی اشکال کننده، از این راه می خواهد بگوید که ضابطه عبادت؛ بودن امر مولی یعنی خداوند نیست، بلکه ضابطه آن است که: "منسوب الیه" یا "مضاف الیه" فعل عبد کیست؟! آیا خداست یا غیر خدا؟ آیا فعل به خدا نسبت دارد؟ یا به غیر خدا آیا روی فعل به خداست و به او توجه دارد یا نه؟ در این صورت چگونه ممکن است خداوند به توجه به غیر خودش یعنی به عبادت غیر خودش امر کند؟

پاسخ آن است که: مدار و ملاک در عبادت بودن، همان گونه که پیشتر گذشت، امر و نهی الهی است نه چیز دیگری. به بیان دیگر: آن چیزی که عامل - و بنابراین اصطلاح - علت پیدایش این نسبت یا اضافه است؛ یعنی عبادت را "عبادت خدا" یا "عبادت غیر خدا" می کند همانا "امر الهی" است، نه غیر آن.

توضیح آن که: ملاک و مدار عبادت، بر پایه «ایجاد يك شکل و صورت خاصی از کار»^۱ که ارتباط و اتصال و تعلق و توجه به چیزی بیرون از خود نداشته باشد نیست. در مثل: عبادت مانند يك جعبه در بسته نیست که اگر در خانه خدا برود عبادت خدا و اگر در خانه غیر خدا برود عبادت غیر باشد. بلکه

۱. البته نباید داشتن قالب ها و صورت های خاص را برای عبادت انکار کرد مثل این که مثلا «نماز صبح» دورکت با شکل و مشخصات خاص است. سخن در آن است که حقیقت عبادت بودن این کار به شکل و صورت آن نیست گوهر عبادت، در «به امر الهی بودن آن» و از سوی بنده «به فرمان بری از آن» است؛ که البته در قالب های مختلف از خداوند معرفی شده است.

گوهر عبادت، خضوع و تسلیم محض بودن در برابر فرمان خداست و اطاعت و پیروی واقعی از دستور الهی و عمل به آن، برفیق امر خداوند به مورد و شکل خاصی از عبادت، آن گونه که آفریدگار عالم اختیار فرموده است.

چنان که از ویژگی های يك عبادت خاص، مثل نماز یا سجده، باب (دروازه) و سمت توجهی است که خداوند بلند مرتبه برای آن عبادت قرار داده است؛ مثلاً "خانه کعبه" - برای نماز - و حضرت آدم عليه السلام برای سجده فرشتگان.

اما در هر صورت، باید توجه شود که مقوم و عامل اصلی در تحقق عبادت، امر و فرمان خداوند است نه غیر آن؛ اعم از واسطه، جهت، نسبت و امثال آن.

بخش چهارم - نفی واسطه ها به باور تجسیم می انجامد:

اعتقاد به نبودِ وسائط - میان خلق و خالق - به قول به تجسیم، یعنی اعتقاد به جسم بودن خدا، منتهی می شود. زیرا:

(۱-۴) - خداوند جسم نیست، از عوارض جسمانیّت نیز منزّه است و رویاروی، هم ردیف و چهره به چهره قرار نمی گیرد. و مجسم نیز نمی شود، بلکه به منظور ارتباط متقابل با موجوداتی که از جسم و شئون جسمانی برخوردارند (مانند انسان ها) ناگزیر از وجود وسائط دیگری هستیم؛ که این بنا بر فرض منتفی است.

پس با نفی واسط، ناگزیر از این سخن هستیم که بگوییم: همه یعنی تك تك انسان ها خود پیامبر هستند! یعنی هر يك جداگانه با خداوند رابطه دارند؛ چه در عالم و نشاء گذشته و چه در عوالم و نشئات حال و آینده؛ که این نیز منتفی است.

انتخاب سوم آن است که شئون ربوبیت و تدبیر امور آفریدگان را از آفریدگار متعال، سلب کنیم و قائل به تعطیل آن شویم!؟ که این نیز قطعاً منتفی است.

(۲-۴) - بدین ترتیب راهی باقی نمی ماند بجز اعتقاد به وسائط الهی، که همان پذیرش وجود خلیفه - از سوی خداوند - در زمین است؛ اعتقادی که از سخن خدای متعال برمی خیزد.

چنان که فرموده است: «انی جاعل فی الارض خلیفه: (خداوند به فرشتگان فرمود): می خواهم جانشینی در زمین بگمارم...». بدین ترتیب "خلیفه" - در تعبیر قرآنی - اعم از نبی و رسول و به طور کلی حجت الهی است و وظیفه اش به اذن خداوند و تحت تدبیر او وساطت در تدبیر شئون بندگان خداست.

تعطیل - در شأن ربوبیت و تدبیر خداوند، درباره امور خلق - منتفی است. همچنین تشبیه در جسمانی بودن و غیر آن بین خدا و خلق نیز جایز نیست. لذا دوره بیشتر باقی نمی ماند: یا باید قائل به مقام نبوت برای کل افراد انسانی بشویم؛ که این باطل است، و یا قائل به تحقق وسائط از جانب خداوند بشویم که همان مطلوب ماست؛ زیرا سایر وجوه قابل فرض، باطل است.

(۳-۴) - در این جا نکته مهمی است که ناگزیر از اشاره به آن هستیم و آن مضمونی است که از دعای شریف و مأثور مربوط به ایام غیبت به دست می آید. عبارت دعا این است:

«اللهم عرفنی نفسک فانک إن لم تعرفنی نفسک لم اعرف نبیک، اللهم عرفنی رسولک فانک إن لم تعرفنی رسولک لم اعرف حجتک اللهم عرفنی حجتک فانک

إن لم تعرفنی حجتك ضللت عن دینی!

«خداوندا تو خود را به من بشناسان، زیرا اگر خودت را به من نشناسانی، پیامبرت را نشناخته ام. خداوندا پیامبرت را به من بشناسان، زیرا که اگر پیامبرت را به من نشناسانی، حجت تو را نخواهم شناخت، خداوندا حجت خود امام زمانم را به من بشناسان، چرا که اگر حجت خود را به من نشناسانی، از دینم گمراه خواهم شد.»

مضمون این دعای شریف به ما می‌گوید که: نظام معرفتی و دانش‌های بنیادین اعتقادی ما، زمانی درست و پابرجاست، که معرفت انسان به پروردگارش صحیح و حق و از سوی خود او باشد.

درستی و واقع‌نمایی سازمان شناختی انسان، وابسته به درستی و حقیقت معرفت انسان به پروردگار خویش است؛ و این که بدانیم: خلل و کاستی پیش آمده در شناخت پیامبر، برخاسته از کاستی و خلل در شناخت خداست؛ چنان که کاستی در شناخت امام یا حجت بعد از پیامبر، سرچشمه اش در معرفت پیامبر است؛ که جهل در آن نیز، خود برخاسته از کاستی در شناخت خدای عزوجل است. و این نتیجه را مجموعه ای از آیات قرآنی تأیید می‌کنند، که از آن جمله است:

۱- «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَىٰ بَشَرٍ مِّنْ شَيْءٍ»^۲:

«و خداوند را سزاوار بزرگی اش ارج ننهاده‌اند، که گفتند: برهیچ بشری چیزی فرو نفرستاده است...»^۳

۱. مفاتیح الجنان، به نقل از «جمال الأسبوع» سید بن طاووس.

۲. سوره انعام (۶): ۹۱.

۳. در کتاب کافی از امام صادق حدیثی آمده که ترجمه اش این است: «همانا خداوند وصف پذیر نیست و چگونه وصف شود در حالی که خود در کتابش فرموده: «و ما

این انکار درباره پیامبران، از جهل آنان به عظمت آفریننده و بزرگی حکمت و تدبیر او سرچشمه می‌گیرد، که همانا کاستی معرفت آنان درباره آفریدگار عالم و کارهای اوست.

۲- «وَمَا كَانَ لِدَبْرِئِ أَنْ يَكْلِمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحِبًّا أَوْ مِّنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بآيَاتِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلَىٰ حَكِيمٍ»^۱:

«و هیچ بشری را نسزد که خداوند با او سخن گوید مگر با وحی یا از فراسوی پرده ای یا فرستاده ای فرشته ای فرستد که به اذن او، آنچه می‌خواهد وحی کند؛ بی‌گمان او فرازمندی فرزانه است»؛ «او علی است»؛ [یعنی برتر است از جسمانیت و سایر صفات آفریدگان] و «حکیم» است.

خداوند حکیم است در افعالش، یعنی برای اجرای قدرت خدای سبحان و حکمت او تعطیل شدنی راه ندارد.^۲

همچنین در پرتونفی جسمانیت از خداوند، باید گفت: «وجه خدا» - مثلاً در ایه شریفه ای که گوید: هر کجا رو کنید آن جا «وجه خداست» - وجه جسمانی نیست، بلکه آیه و نشانه ای آفریده شده و از بزرگترین نشانه‌های خداست که وقتی انسان به سوی او، یا با او توجه می‌کند؛ متوجه به سوی خدای ﷻ شده است.

(۴.۴) - نتیجه گیری:

بنابراین چه گفته شد وجود وسیله و وساطت، امری برهانی و ضروری در

قدرت خدا حق قدره» پس با هیچ اندازه ای وصف نمی‌شود، مگر آن که از آن بزرگ تر است» [به نقل از تفسیر صافی، ذیل آیه شریفه، (الانعام(۶): ۹۱)]

۱. الشوری (۴۲): ۵۱.

۲. ر.ک. «تفسیر صافی» و «تفسیر القمی»، ذیل آیه شریفه [الشوری (۴۲): ۵۱].

همه نشئات و عوالم است و نفی و انکار این مطلب، لزوماً و دست کم یکی از سه قول فاسد را در پی خواهد داشت: "قول به جسمانیت خداوند"، یا "قول به دعوی نبوت همگانی" و یا قول به تعطیل (در ربوبیت و تدبیر الهی).

برخلاف قول به وجود وسائط تعیین شده از جانب خداوند تعالی، که هیچ يك از این گونه نتایج ناصواب را همراه یا در پی نخواهد داشت. این دیدگاه و باور درست و محکم، از جمله باورهای است، که مکتب اهل بیت علیهم السلام و پیروان آنان را، بر سایر مکاتب و مذاهب امتیاز و برتری می بخشد.

(۵-۴) - توسل به وسائل، نشانه فقر مخلوق و غنای خالق

نکته مهم دیگری که شایسته است بدان اشاره شود آن که:

این معنای از "وسیله" و "توسل" و "واسطه بودن" و "شفاعت"؛ که "من الله" یعنی از سوی خدا است و با تعیین و اذن الهی حاصل می شود، ویژگی نبود خود محوری و "عدم استقلال ذاتی" و بلکه "فقر و اتکای به خدا" را، برای واسطه و شفیع، با خود دارد؛ یعنی برای میانجی و واسطه و وسیله، هرگز خود اتکائی و استقلالی، در قبال خداوند عز و جل وجود ندارد تا موجب شرک به خداوند باشد.^۱

اما برای وسیله‌ها و شفاعت‌های "من دون الله"؛ یعنی غیر خدایی و از جانب مخلوق [که در اصطلاح عامیانه به آن پارتی بازی گفته می شود]

۱. بلکه باید گفت: این‌ها همه نشان‌های «فقر و وابستگی» از يك سو و «قبول نیازمندی و تدلل و طاعت و بندگی»؛ برای همگان، در قبال خداوند بی نیاز و دست گیر است؛ چه برای نفس «وسیله» و «واسطه» و چه برای ذینفع در شفاعت، که گرفتار غرور بی نیازی یا استکبار شیطانی - به علت مراجعه نکردن به وسائلی که خداوند قرار داده - نخواهند شد؛ و این خود نشانه بندگی آنان است.

وضع برخلاف این است؛ و پیام خود اتکایی و غفلت از خدا را به دوش می‌کشد، لذا در وساطت و آبرو نهادن خود - معمولاً - ناکام و زیان کار است، چرا که (واسطه و واسطه جو) مستقل از خداوند و مقام سلطنت و اذن و اراده او در پی کامیابی هستند.

(۴-۶) - پاسخی شگفت بریک پرسش ساده

حکم شفاعت و توسل در دنیا و برزخ و قیامت چیست؟ از عجایب روزگار، پاسخی است که عده‌ای از اصحاب این گفتار - یعنی مخالفان با توسل و شفاعت - بر زبان و قلم می‌رانند و آن اینکه: شفاعت پیامبر ﷺ و شفاعت جویی از ایشان در جهان آخرت شرک نیست. و همین گونه "شفاعت جویی" در عالم دنیا، یعنی در زمان حیات ایشان هم شرک نیست. اما "شفاعت خواهی" از ایشان در عالم برزخ و پس از رحلت شرک است!! - پاسخ اینان در موضوع توسل نیز همین گونه است!

پرسش دیگری که در پی این پاسخ شگفت مطرح می‌شود آن است که: معیار و قلمرو شرک در این سخن از کجا آمد؛ آیا این ملاک را، به اصطلاح، از حدّ معنی؛ یعنی مثلاً از تعاریف "مرگ" و زندگی و شفاعت و... به دست آورده اید؟! یا از "حدّ تعبدی"؛ یعنی مثلاً دستوری از وحی و شرع مظهر به شما رسیده است؟! یا از راه معنی عقلی و قرینه عقلی چنین حکمی به دست شما رسیده است!؟

اگر مستند شما در شرک بودن شفاعت و توسل این معنای عقلی است که: خواندن "غیر خدا" و طلب از "غیر او" و... موجب شرک است، این "غیریت" و "مراجعه به غیر خدا" باید در همه عوالم مشکل داشته باشد. و

اگر گفته شود: مراجعه به غیر خدا - به عنوان واسطه میان انسان و خدا - شرك محسوب نمی شود به ویژه آن که واسطه را خدا معین کرده باشد در این صورت نیز چه فرقی در میان شفاعت در دنیا و آخرت - وبرزخ - یا حال مرگ و یا زندگی است؟!

بخش پنجم - پاسخ به استدلال ها و مستندات مخالفان توسل

در گذشته به بررسی برخی نکات و تحلیل پاره ای از مباحث، به عنوان مبانی و زمینه های پاسخ به استدلال ها و شبهات بحث توسل پرداختیم. البته برخی پاسخ ها نیز، به صورت تحلیلی در ضمن مباحث یادشده ذکرگردید. اکنون آن مباحث را - عمدتاً - به عنوان مبانی و مقدمات پاسخ تلقی کرده، برپایه آن، مستقیماً و به صورت نقضی و استدلالی به پاسخ استدلال ها و مستندات مخالفان توسل می پردازیم:

(۱- ۵) - خواندن و حاجت خواستن از غیر خدا شرك در عبادت است؟!

این استدلال، با این بیان نقض می شود که در زندگی روزمره، انسان های زنده از یکدیگر حاجت می خواهند و به طور معمول به نیازهای یکدیگر پاسخ می گویند، مانند: طلب معالجه بیمار از پزشك، ساختن ساختمان از مهندس و آهنگر و بنا و اصلاح کشت و زرع از کشاورزان و مانند این ها. همه مسلمانان در این زمینه اتفاق نظر دارند که این گونه طلب و حاجت خواستن در همکاری های اجتماعی موجب کفر و شرك نیست.

(۲- ۵) - این پاسخ نقضی را با دو مطلب جواب داده

نخست آن که در خواست از انسان زنده حاضر درباره کاری که توانایی انجامش را دارد و نیز کمک خواستن از او، در زمینه امور مادی و حسی، در

حدودی که توانایی انجامش را دارد، این گونه در خواست‌ها و استعانت‌ها البته از اقسام شرك محسوب نمی‌شود، بلکه از امور عادی زندگی است!

دوم آنکه کمک خواستن در امور عادی و عوامل و وسایل مادی و حسی که شخص مخلوق و زنده برانجام دادنش توانایی دارد، این نه تنها عبادت او نیست، بلکه باید گفت: جواز شرعی آن نیز با نصّ و اجماع ثابت است. به این معنا که انسان می‌تواند از انسان زنده و حاضر دیگری، در زمینه کارهای عادی زندگی، در حد توانایی اش کمک بجوید (استعانه)، یا برای مقابله با شری از او "فریاد خواهی کند" (استغاثه)؛ مثلاً از فرزندش، یا از خدمتکارش یا حتی از سگش و امثال این گونه عوامل و وسائط کمک رسانی کند و نیز مانند این که انسانی از انسان دیگری که زنده و حاضر و تواناست، کمک می‌جوید و یا از کسی که "غایب" است، با وسائط و وسایل ارتباطی مادی حسی، مانند نامه نگاری یا تلفن و امثال آن، یاری می‌طلبید؛ مثلاً برای ساختن خانه، یا تعمیر اتومبیلش و مانند این گونه نیازها.

از همین نمونه بود فریاد خواهی و استغاثه ای که یکی از بنی اسرائیل، از حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ در برابر دشمن فرعونی خود کرد؛ آن گونه که قرآن گزارش می‌کند:

«... فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يُقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَغَاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ...»^۱

یعنی:

«... و در آن شهر، دو مرد را یافت؛ یکی از گروه خویش و دیگری از دشمنانش

که باهم کارزار می‌کردند؛ آن که از گروه خود او بود، در برابر آن که از دشمنانش بود، از وی فریاد خواهی (استغاثه) کرد...».

نیز فریاد خواهی انسان از یاران و همراهان خود در جهاد و جنگ و مانند آن بلا اشکال است. اما فریاد خواهی و کمک جویی از ارواح مردگان و جنّ و فرشتگان و نیز از درختان و سنگ‌ها و امثال آن؛ این‌ها از انواع شرك اکبر و از جنس اعمال و رفتار مشرکان اولیه یا الاهی‌ها و بت‌هایشان، مانند لات و عزّی است!

(۳-۵) - پاسخ به دوا اشکال بالا

پاسخ به اشکال نخست: سست بودن این مطلب روشن است، اگر اشکال شما در کمک خواستن از غیر خداست، زنده یا مرده بودن غیر، تأثیری در غیر بودن آن ندارد. چنان که حاضر یا غایب بودن، تأثیری بر "غیر خدا" بودن آن ندارد و فرقی را ایجاد نمی‌کند.

اما در مورد تأکید شما بر قدرت داشتن و توانا بودن شخص زنده که از او کمک خواسته می‌شود، باید گفت: اگر قدرت و توانایی او را، سرچشمه گرفته از زنده بودن او و استقلال و خود اتکائی او بدانیم؛ بی تردید این همان شرك صریح است. زنده بودن او دردی را - برای جلوگیری از شرك بودنش - دوا نمی‌کند.

اما اگر قدرت را از آن خدا بدانیم که اکنون از جانب خالق (متعال) و نسبت و تعلّقی (به اندازه معین) به خلق پیدا کرده و در عین حال خدا هم

۱. توجه داشته باشیم که چنین نسبت و تعلّقی در عین حال که حقیقی و واقعی و به اذن خداست، در عین حال حدّ در طرف خالق ایجاد نمی‌کند، بلکه حدّ در سمت مخلوق

از سلطنتش برکنار نشده است، در این صورت چه فرقی میان زنده و مرده است؟!۱

اما قید حسی و مادی بودن در عبارت "استعانت به امور حسی"، متأسفانه باید گفت: این مطلب - خود آگاه یا ناخود آگاه - ناشی از اندیشه "اصالت حس" و "ماده گرایی" و "روحیه انکار عوامل آفریده شده ماورای این عالم حسی و مادی" است، که در این صورت لازم می شود ما با مخاطب خود به عنوان یک فرد مادی مواجه شویم، نه فردی که به خداوند عالم غیب و شهود اعتقاد دارد.

پاسخ به اشکال دوم: در این جا گوینده تنها به دلیل نقلی استدلال کرده است. در حالی که استدلال نقلی، در این گونه مباحث - چه در مقام اثبات و چه در جایگاه نفی - تمام و کامل نیست. توضیح آن که:

اولاً: بحث شرك بحثی عقلی است و حتی اگر بنا را بر نقلی بودن آن هم گذاریم، تردیدی نیست که برای عقل نیز در آن جای بررسی و گفتگو وجود دارد؛ و نصوص وارد شده در این زمینه، در واقع، منبّه و بیدار کننده عقل هستند. مطلب ما امری عقلی است؛ در حکم عقل، موضوع شرك در مورد مرده و زنده یکسان است - به این معنی که اگر در جایی "مراجعه به غیر" شرك حساب شود - یا فرضاً نشود - زنده بودن و نبودن آن "غیر"، مساوی است و زنده بودن یا نبودن غیر، حکم شرك بودن و یا نبودن را عوض نمی کند.

است. قدرت ما عطای خداست؛ به مقداری که او اذن می دهد و این عطا موجب حدی در طرف عطا کننده نخواهد بود.

۱. آری، همان گونه که خداوند مالک ملک می تواند قدرت را از مقتدرترین انسان زنده به آنی بگیرد، می تواند قدرت فوق العاده ای را به ضعیف ترین مخلوقات - اعم از زنده و مرده - در لحظه ای بدهد و هیچ منعی برایش وجود ندارد.

ثانیاً: این که می‌گویید: در خواست از مردگان از جنس کار بت پرستان است؛ پیشتر نیز اشاره گردید که انکار قرآنی در برابر یاران بت‌ها - یعنی بت پرستان - متوجه اصل واسطه داشتن نیست، بلکه انکار و مقابله قرآن با این مطلب است که: "تصرف انسان" و "قرار دادن افراد انسانی" و نیز "فرمان فرمایی و حاکمیت انسان"، جایگزین تصرف، حاکمیت و سلطنت خداوند عزوجل گردد!

ثالثاً: گفتنی است که هرگاه بر اساس اذن شرعی فریاد خواهی از موجودی زنده غیر خدا، به واسطه برپایی نصّ و اجماع، جایز باشد، در این صورت روشن است که ملائک و تکیه گاه این جواز اِذْن الهی است، نه زنده بودن یا نبودن، یا غیر بودن یا نبودن موجود مورد مراجعه! از همین جا نیز آشکار می‌گردد که مدار و ملائک، "غیر خدا بودن وسیله" نیست، آن گونه که گوینده فرض یا گمان کرده است، بلکه ملائک، بودن یا نبودن اذن خداست: پس آن گاه که اِذْن الهی در مراجعه به غیر باشد، در آن صورت فرقی میان زنده و مرده آن غیر نیست و اگر اذن نباشد نیز چنین است.^۱

(۴-۵) - پاسخ به استدلال دوم مخالفان توسل

آنان به آیات قرآنی تمسک کرده‌اند، از جمله آیه شریفه: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ»^۲: «و خداوند را نیکوترین نام‌ها است - او را بدان‌ها بخوانید - و آنان را که در نام‌های خداوند کژاندیشی می‌کنند

۱. توجه به این نکته نیز ضروری است که اگر «غیر» را مستقل از خدا و یا - به تعبیر دقیقتر - مستغنی و بی‌نیاز از خدا بدانیم مشکل پیش می‌آید که در این صورت به طور قطع - و بنا به حکم عقل - خداوند - اذن «چنین غیری» نخواهد داد.

۲. الاعراف (۷): ۱۸۰.

وانهید، به زودی بدان چه می‌کرده‌اند کیفر می‌بینند»

مطلب اول - معنای اسم و الحاد در اسماء:

اسم عبارت است از سمه، علامت و آیه، و تعداد فراوانی از اسماء خداوند، اسم‌هایی فعلی و مشتق و برگرفته از افعال و کارهای خداوند است؛ یعنی آن نام‌ها مخلوق و آفریده هستند. پس آن‌ها همان آفریدگان و نشانه‌های خداوند، از جهت نیازمندی شان به خداوند و بی‌نیازی و غنای خداوند جل جلاله^۱ و از آن جنبه که فقیران و نیازمندان به درگاه آفریننده خود هستند؛ و نه از آن جهت که جدای از خداوند ﷻ هستند.

تردیدی نیست که برترین آفریدگان و گرامی‌ترین آنان نزد خداوند ﷻ محمد ﷺ و آل محمد ﷺ هستند. بنابراین رد کردن و به کنار نهادن اسماء الهی که همان آیات و وسائط آفریده و برگزیده او هستند، همان الحاد در اسم‌های او و در پی آن الحاد درباره خود خداوند عزوجل است؛ به صریح آیه «وَذُرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ...»

مطلب دوم - واژه‌های کاربردی در قرآن؛ در معنای "اسم" و واسطه بودن آن‌ها:

در زمینه معنا و مفهوم اسم، در قرآن از سه واژه متفاوت از نظر ریشه لغوی، اما قریب المعنی از جنبه کاربردی استفاده شده است. این سه کلمه عبارت‌اند از: "الآیه" (نشانه) و "الکلمه" (کلمه) و "السمه" (اسم، علامت). آیات متعددی از قرآن به این معانی اشاره دارد. از جمله آن‌ها:

نمونه آیات در کاربرد واژه "آیه" (نشانه):

۱. اشاره به آیه شریفه «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ». [فاطر (۳۵):

۱۵]: «ای مردم! شما نیازمندان درگاه خداوند هستید و تنها خداوند است که بی‌نیاز

ستوده است.»

۱- «وَالِیُّ تَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنَ اللَّهِ عَزِيرُهُ ۖ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ ۚ هَذِهِ نَافَةٌ ۚ اللَّهُ لَكُمْ ءَايَةٌ ۚ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُوهَا ۚ سُبُوهُ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»؛

«و به سوی قوم تمود، برادرشان صالح را (فرستادیم) گفت: ای قوم من! خداوند را بپرستید که معبودی جز او ندارید؛ به راستی برهان و نشانه روشنی از سوی پروردگارتان نزد شما آمده است؛ این شتر خداوند برای شما نشانه‌ای است؛ او را رها کنید تا بر زمین خداوند بچرد و به او آسیبی نرسانید که عذاب‌ی دردناک شما را فرو خواهد گرفت».^۲

۲- «وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ ءَايَةً...»^۳

«و پسر مریم و مادرش را نشانه (آیه) ای قرار دادیم..»

۳- «... وَجَعَلْنَاهَا ءَايَةً لِلْعَالَمِينَ»^۴

«... او و پسرش را برای جهانیان نشانه‌ای (شگرف) قرار دادیم»

نمونه آیات در کاربرد واژه "کلمه":

در مباحث الفاظ، اجمالاً گفته‌اند: "کلمه" لفظی است که برای معنی

۱. سوره اعراف (۷): ۷۳.

۲. در این جا شتر خاص صالح که آن را «شتر خداوند» نامیده، آیت و نشانه خداست؛ برای راستین بودن رسالت حضرت صالح. و در پی آن، قوم صالح دعوت به عبادت خالصانه برای خدا شده‌اند توحید عبادی، آن گاه نشانه راستین بودن بندگی قوم (توحید عبادی آنان)، رعایت حال آن شتر و آزار نرساندن به او تعیین شده است، و عذاب‌ی دردناک به عنوان کیفر مخالفت با این فرمان الهی مقرر گردیده است.

۳. المؤمنون (۲۳): ۵۰.

۴. الانبیاء (۲۱): ۹۱.

مفردی وضع شده باشد و "کلام" یعنی سخن؛ از ترکیب حساب شده دو یا چند "کلمه" به وجود می آید، به گونه ای که بتواند پیام ویژه ای را به مخاطب انتقال دهد.

در گویش قرآن، علاوه بر معانی و کاربردهای لفظی، واژه "کلمه" درباره واقعیت ها و حقایق بیرونی هم به کار رفته است. از جمله در مباحث توحید و خداشناسی در قلمرو بی پایان آفرینش، در وجود و درجات وجودی و کمالات آفریدگان؛ واژه "کلمه" کاربردهای گسترده و عمیقی دارد، که در این جا به چند مورد از کاربردهای قرآنی آن - مناسب موضوع این نوشته - اشاره گردیده است.

۱- «إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ» «آن گاه فرشتگان گفتند: ای مریم! خداوند تو را به "کلمه" ای از خویش بشارت می دهد، یعنی به فرزند پسری که نامش مسیح پسر مریم است، در این جهان و جهان واپسین زیبا و آبرومند و از نزدیک شدگان به خداوند است».

[در این آیه و آیه بعد، خداوند از شخص حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ تعبیر به "کلمه" فرموده و به جهت شرافت و احترام، این "کلمه" را نیز به خودش نسبت داده فرموده است: "خداوند به کلمه ای از سوی خودش" تو را بشارت می دهد.]

۲- «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ... إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ...»: «ای اهل کتاب... جزاین نیست که مسیح عیسی بن مریم، فرستاده خدا و "کلمه" ی اوست...»

۱. آل عمران (۳): ۴۵.

۲. نساء (۴): ۱۷۱.

روشن است که حضرت عیسیٰ مسیح علیه السلام کلمه لفظی خدا نیست، بلکه همان گونه که این آیه قرآن، آیه و نشانه لفظی خداست، شخص عیسی علیه السلام "کلمه"، آیه و نشانه ای درخشان برای خداوند، در جهان آفرینش است.

۳- «فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَىٰ مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ»^۱

«فرشتگان، او- یعنی زکریا علیه السلام - را در حالی که در محراب به نماز ایستاده بود. ندا دادند: خداوند تورا به تولد یحییٰ نوید می دهد؛ همان کسی که تصدیق کننده کلمه ای از سوی خدا- یعنی عیسی علیه السلام - است؛ که سالار و خویشتندار و پیامبری برگزیده از میان شایستگان است.»

۴- «فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ»^۲

«آن گاه آدم علیه السلام از پروردگارش "کلمه‌هایی" فراگرفت؛ پس پروردگار توبه او را - به واسطه آن کلمات - پذیرفت، که او بسیار توبه پذیر و مهربان است»

۵- «وَوَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ...»^۳

«و یاد کن آن گاه که ابراهیم علیه السلام را، پروردگارش با "کلمه‌هایی" آزمود، او هم آن‌ها را - با موفقیت - به پایان برد...»

۶- «وَتَمَّتْ كَلِمَةَ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»^۴

«و کلمه (سخن) پروردگارت، به راستی و دادگری کامل شد، هیچ دگرگون

۱. آل عمران (۳): ۳۹.

۲. بقره (۲): ۳۷.

۳. بقره (۲): ۱۲۴.

۴. انعام (۶): ۱۱۵.

کننده‌ای برای کلمات (یا سخنان) وی نیست و او شنوای داناست»^۱

نمونه ای از آیات در کاربرد واژه اسم

میان اهل لغت و تفسیر اختلاف شده است که آیا اسم از ریشه "وسم" یا سِمَة مانند وعد یا عِدَة به معنای "علامت" (نظر کوفی‌ها) یا از "سَمو" به معنای "رفعت" و بلندی است (نظر بصری‌ها و بسیاری مفسران). اما در هر صورت، هر دو دسته بر این مطلب که اسم به معنای علامت و نشانه برای صاحب "اسم" (مسمی) می‌باشد اتفاق نظر دارند و همین وجه اتفاق چیزی است که محل استناد این نوشتار می‌باشد که: اسم - همان گونه که در احادیث اهل بیت علیهم‌السلام آمده - غیر از مسمی و آیت و نشانه اوست. و اسم‌های خداوند نیز غیر او بوده آفریده‌ها، آیات و نشانه‌های او هستند.

۱- «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»^۲

«و خداوند نام‌ها را به آدم آموخت؛ همه آن نام‌ها را، سپس آنان را بر فرشتگان عرضه کرد و گفت اگر راست می‌گویید نام‌های اینان را به من بگویید»

توضیح آن که: ظاهر این آیه و آیات بعد از آن - در داستان حضرت آدم - که برخی روایات اهل بیت علیهم‌السلام هم مؤید آن است؛ دلالت دارد بر این که اولاً: خداوند اسماء همه موجودات و مخلوقات را به آدم علیهم‌السلام آموخت، که در

۱. از آن جا که ظهور این آیه در قلمرو کلمات لفظی و تشریحی خداوند است؛ لذا به این آیه درباره خاتمیت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیز استدلال کرده‌اند. البته این ظهور مانع این حقیقت هم نیست که آیه شریفه، در قلمرو تکوین نیز به کلمات کامل تکوینی و آفرینشی حق [یعنی وجود نورانی محمد و آل محمد علیهم‌السلام] اشاره داشته باشد.

میان آن‌ها نام‌های انبیاء و اولیاء خاص خداوند هم بوده است. ثانیاً: مراد از آموختن "اسم" صرف نام‌های لفظی موجودات نبوده، بلکه مراد آموختن حقایق آن اشیاء و یا حقایقی از آن اشیاء بوده که در رتبه‌های بالاتری از شکل ظاهر و اسم ظاهری و لفظی آن اشیاء بوده است. و نشان دادن فضیلت و برتری آدم علیه السلام - و برگزیدگان از فرزندان او - بر فرشتگان با چنین مقامی بیشتر مناسب دارد.

۲- «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ...»

«و خداوند را نیکوترین نام‌هاست. او را بدان نام‌ها بخوانید و آنان را که در نام‌های خداوند کژاندیشی می‌کنند وانهید...»

نتیجه گیری: بدین ترتیب تمامی این نام‌ها، نشانه‌ها و کلمات اعم از لفظی و آفرینشی، غیر خدا و وسائط توجه به سوی خداوند عزوجل هستند، چرا که به واسطه آن‌ها سایر موجودات، به ویژه انسان‌ها به مراد و مطلوب خود، از جانب خداوند، دسترسی پیدا می‌کنند.

مطلب سوم، در دنباله پاسخ به استدلال دوم مخالفان توسل: انکار نشانه‌ها و استکبار در قبال واسطه‌های خدائی؛ زمینه و عامل محرومیت و زیان کاری است.

علاوه بر پاسخ‌های حلّی پیشین، در این قسمت، به استناد برخی از آیات روشن قرآنی نشان داده می‌شود که: درست برخلاف دیدگاه مخالفان توسل، که نظر بر حذف واسطه‌ها دارند، حذف وسائط معین شده از جانب خداوند - اگرچه ظاهر توحیدی هم داشته باشد - در واقع نوعی تکذیب در

برابر آیات الهی و استکبار و غرور در قبال آن هاست، که خود موجب حرمان و زیان کاری شده - به عنوان کیفری از جانب خداوند - خواهد بود. همان گونه که شیطان به کیفر استکبار در قبال سجده به آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ گرفتار آمد.

برخی از آیات مناسب این مطلب، به منظور تدبیر در آن و عبرت در قبال مضامین عالیه آن ذکر می‌گردد:

۱- «إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا نُفْتِحُ لَهُمْ أَبْوَابَ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّىٰ يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ...»^۱

«به راستی، آنان که نشانه‌های ما را تکذیب و انکار می‌کنند و از پذیرش آن تکبر می‌ورزند، برای آنان درهای آسمان گشوده نمی‌شود، مگر آنگاه که شتر از سوراخ سوزن عبور کند!!»

در این آیه خداوند، روشن فرموده است که دعای آنان مستجاب نمی‌شود؛ زیرا که درهای آسمان برای آنان باز نمی‌شود! و این - بسته بودن درهای آسمان و عدم استجابت دعا - نیز مولود تکذیب و انکار آیات و نشانه‌های نصب شده از جانب خداوند و نیز ناشی از تکبر و ورزیدن از توجه به واسطه آنان به سوی خداوند است. زیرا که در تعبیر آیه "تکبر و ورزیدن از توجه به واسطه و ورزیدن بر آن نشانه‌ها"^۲ یعنی از پذیرش آن نشانه‌ها تکبر و ورزیدن و در برابر آن نشانه‌ها.

این نکته نیز گفتنی است که این آیه در همان سوره‌ای آمده - اعراف - که آیه "خواندن" خداوند به واسطه اسم هایش آمده است یعنی همان آیه‌ای که فرموده: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ...» یعنی

۱. الاعراف (۷): ۴۰.

۲. در آیه «استکبروا عنها» آمده و نه «استکبروا علیها».

«برای خدا نام‌هایی است، پس او را با آن نام‌ها بخوانید، و رها کنید آنان را که "الحاد" و کفر می‌ورزند و کژاندیشی می‌کنند درباره نام‌ها و نشانه‌های خداوند...». چنان که این تعبیر، عیناً درباره ابلیس نیز - در آیات مربوط به او - آمده است؛ آن جا که خود داری کرد و تکبر ورزید از توجه به آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ یعنی توجه به واسطه آدم به سوی خدا در فرمان سجده بر او و در واقع "حجت بودن" آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ از سوی خداوند و برتری او را برای خلافت الهی تکذیب کرد. و به همین علت نیز خداوند اعمال عبادی - و سجده‌های طولانی - او را نپذیرفت و برای آن عبادت‌ها وزن و ارزشی - در مقام قرب - به حساب نیاورد و او از جوار رحمت خدا و مقام قرب او رانده شد!

۲- «وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ...»^۱

«و آنان که نشانه‌های ما را دروغ شمردند و از پذیرش آن‌ها سرکشی ورزند، همراهان دوزخ اند...»

۳- «وَمَنْ حَقَّ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ* وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ* وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ* قَالَ مَا مَنَعَكَ آلَا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ* قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَّكِبَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ»^۲

«و آنان که ترازوهای کردارشان سبک آید، کسانی هستند که به واسطه ستم‌هایی که بر آیات و نشانه‌های ما روا داشتند، خود را زیان کار ساختند*»

۱. الاعراف (۷): ۳۶.

۲. الاعراف (۷): ۹- ۱۳.

و بی‌گمان شما را در زمین توانمند گردانیدیم و در آن برایتان توشه‌های زندگی نهادیم، لکن شما اندک سپاس می‌گذارید* و به راستی شما را آفریدیم، سپس چهره نگاری کردیم، پس آن گاه به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید، همه سجده کردند جز ابلیس؛ که از سجده کننده گان نبود* خداوند به او فرمود: آن گاه که به تو فرمان دادم، چه چیز تورا از سجده کردن بازداشت؟! گفت: من از او بهترم! مرا از آتش و او را از گل آفریده‌ای* فرمود: از آن جایگاه که داری فرود آیی؛ تورا نرسد که در آن تکبر ورزی و بزرگی فروشی؛ پس از آن بهشت بیرون شو که تواز خوار شدگانی»

بدین ترتیب سیاق و زمینه یکسان این آیات اثبات کننده این واقعیت است که کار ابلیس، انکار و ستمی بود که - به واسطه غرور و تکبر خود، بر نشانه ای از نشانه‌های خداوند عزوجل روا داشت.

۴- آیه دیگر حکایت از آن دارد که تکذیب آیات و ردّ و انکار نشانه‌های خدا، در واقع همان تکذیب و انکار خداوند عزوجل شمرده می‌شود:

«قَدْ عَلِمُوا أَنَّهُ لِيَحْزُنَكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ* وَلَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ...»^۱

«ما خوب می‌دانیم که آن چه کفار - در مقام کفر و تکذیب تو - می‌گویند، تو را اندوهناک می‌گرداند؛ اما به راستی آنان تورا دروغزن نمی‌شمارند بلکه این ستمگران، آیات خداوند را انکار می‌کنند* و به یقین پیش از تو نیز پیامبرانی دروغگو شمرده شده‌اند...»

(۵- ۵) - پاسخ به استدلال سوم مخالفان توسل

آنان - در بیان خود - که در مقام توجیه معنای "وسیله" در آیه شریفه

«وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ» یعنی به سوی خداوند وسیله بجویید برآمده‌اند:

۱- بحثی ادبی، عقلی و علمی درباره معنا و مصداق وسیله در آیه «ابتغاء وسیله»

پیشتر اشاره گردید که خداوند در این آیه صریحاً به مؤنان فرمان می‌دهد که از خدا پروا داشته باشند و به سوی خداوند "وسیله" بجویند. ابتغاء یعنی پی جویی کردن، به دست آوردن، تمسک جستن و چنگ زدن. بی هیچ تردیدی "أل" در "الوسیله" الف و لام جنس نیست، که هر وسیله ای را شامل شود؛ خداوند حکیم تراز آن است که دستور تمسک به هر وسیله ای را به سوی خودش صادر فرماید. بلکه "أل" تعریف است، یعنی به وسیله یا وسائل معین شده از جانب خداوند؛ که مورد اختیار و رضایت اوست تمسک و توسل جویید.

مخالفان توسل آنگاه که در برابر صراحت این آیه شریفه، در فرمان به گرفتن وسیله به سوی خداوند، درمانده شدند، راه چاره را در این دیدند که - بی هیچ دلیل معتبری - "وسیله" را به امرونی‌های الهی در احکام و اعمال صالحه فرعی دین محدود کنند و مثلاً شخص رسول مکرم اسلام ﷺ و مقام وسیله را برای او - به عنوان اعظم وسائل و وسائل قرب الی الله - که مورد تأیید آیات محکمات قرآنی و روایات معتبر امت اسلامی است، مورد انکار قرار دهند. چرا که قول به چنین مقامی برای پیامبر ﷺ و حجت‌های الهی مورد پسند آراء و هواهای آنان نیست هر چند مورد رضای حق و تأیید آیات قرآنی و اذله و حیانی باشد.

در قسمت پیشین، اهمیت و جایگاه تمسک به اسماء و کلمات و آیات الهیه - در مقام خضوع، فرمانبری و بندگی خالصانه در برابر خداوند؛ در منطق قرآنی - آشکار گردید.

همچنین سرشکست ابلیس در این وادی برملا شد؛ آنجا که به علت غرور و تکبری که، در سجده بر آدم، از وی بروز کرد و به استناد آن از فرمان صریح حق در امر به سجده سرپیچی کرد و بی هیچ شرم و حیائی نافرمانی صریح و وقیحانه خود را در برابر فرمان خداوند، به برتری غرور آمیز و جاهلانه خود بر آدم مستند ساخت.

این استناد شیطان به دلیل های مختلف محکوم است، از جمله:
 اولاً: وظیفه بندگی چنین اقتضا می کند که بنده فرمان مولی - به ویژه فرمان صریح و مستقیم - را بی هیچ تأملی اجرا کند. لذا این نافرمانی صریح شیطان به معنای مخالفت و ضدیت با مقام سلطنت حق بوده و محکوم است و هیچ گونه توجیهی نمی پذیرد.

ثانیاً: مستند کردن این نافرمانی به برتری خودش بر آدم - از نظر آفرینش - از یک سو نشانه غرور و تکبر است و جرم نافرمانی او را تشدید می کند و به اصطلاح از مقوله عذر بدتر از گناه است. از سوی دیگر به معنای نسبت جهل یا فعل خلاف حکمت به خداوند است، که این نیز موجب تشدید مجازات او خواهد بود.

ثالثاً: اگر بنا به فرض، او خودش را در ادعای برتری بر آدم، در آفرینش راستگویی داند؛ کمال در آفرینش، فضل و نعمت اضافی از جانب حق است و وظیفه شکر و بندگی را می افزاید، نه این که توجیه نافرمانی در بندگی باشد! و به بیان دیگر ملاک برتری در منطق عقل و کلام الهی تقوا و بندگی است و نه تکبر و غرور!!

رابعاً: استدلال شیطان در مورد برتری بر آدم، ضعیف و نا تمام است، بلکه ادله برخلاف آن قائم و استوار است، از جمله آن که خداوند به واسطه

القاء و تابش انوار و ارواح محمّد و آل محمّد - صلوات الله عليهم اجمعين - بر آدم عليه السلام و قرار دادن آنان در نسب و ذریّه او - در این عالم - و نیز به واسطه تعلیم اسماء به او، وی را برتری بخشید، که ذکر ادله قرآنی و روایی جایگاه تفصیل و گسترش دیگری را می طلبد.

از همین جا حکمت این فرمان صریح و این آموزنده بی پیرایه قرآنی به مؤنان، در امر به تقوای الهی، درست در آستانه فرمان به چنگ زدن به "وسیله الهی" ^۱ نیز آشکار می گردد! چرا که عبادت کننده ای حرفه ای اما خالی از خضوع و تسلیم واقعی - چون شیطان - درست در همین جا لغزید و سقوط کرد؟! جا دارد که قرآن که ذکر و تذکّر از جانب خداست [ولقد یسرنا القرآن للذکر] در اینجا به انسان ها بگوید: مواظب تقوای الهی باشید. که شما در این مهلکه گرفتار پیروی از گام های شیطان نشوید! ^۲ زیرا او - به عنوان دشمن قسم خورده بنی آدم - انگیزه ای بسیار قوی دارد که برای نافرمانی خود شریکانی بسازد و فرزندان آدم را به همان ورطه ای فرو لغزاند که خود در تجربه - به اصطلاح - توحید عبادی خداوند!! در برابر پدرشان آدم عليه السلام در آن فرو لغزید و خود را سزاوار و گرفتار لعنت و عذاب ابدی به مقتضای عدل و قهر الهی کرد.

آری این است دلیل امر به تقوا و پروای از مقام سلطنت حق، در برابر لغزشگاهی خطیرو مرد افکن! این معنای عظیم و تعیین کننده کجا و آن معنای ساده و مجمل؛ که مثلاً کسی بخواهد بگوید منظور آیه از «فرمان به رعایت تقوای الهی و گرفتن وسیله به سوی او» این است که: «ای مؤنان تقوا

۱. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ... [المائدة (۵): ۳۵].

۲. وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ [البقره (۲): ۱۶۸].

پیشه کنید: و کارهای خوب انجام دهید...؟!!

۲- سخن در مفاد و معنای وسیله در آیه و معرّفی آن در احادیث فریقین

روایات شیعه و سنی - در تفسیر آیه مذکور - اتفاق نظر دارند که "مقام وسیله" همان "مقام محمود" و "مقام شفاعت کبری" است، و آن مقامی است که اختصاص به رسول خدا ﷺ دارد.

براین اساس، جستجوی وسیله به سوی خدا - که آیه شریفه به آن فرمان می‌دهد - عبارت است از: توجه با این مقام پیامبر ﷺ به سوی خداوند. نکته دقیق و قابل توجه آن که تعبیر خداوند در آیه شریفه، «به سوی او - یعنی خداوند - وسیله بجوید» است، که در آن، جستن (ابتغاء) به «وسیله» استناد داده شده و نه به خود خداوند؛ البته مراد از «جستجوی وسیله» به عنوان طریق و راه عبور و واسطه به سوی خداوند، مورد نظر است.^۲

براین اساس، وقتی «مقام وسیله»، یعنی «مقام شفاعت» برای پیامبر ﷺ جایز؛ بلکه ثابت باشد؛ شفاعت خواستن از ایشان نیز جایز خواهد بود؛ چرا که طلب و جستجوی امر مشروع نیز مشروع است و نمی‌شود میان دو مطلب را جدا کرد؛ به این معنی که گفته شود شفیع بودن پیامبر جایز است، اما شفاعت خواهی از او جایز نیست!!

۳- طرح برخی اشکالها و پاسخ آن

ممکن است گفته شود که «مقام شفاعت یاد شده برای پیامبر ﷺ»

۱. «مرا بجوید» یا «او یعنی خدا را بجوید» نیامده! بلکه جستن، یا به دست آوردن (ابتغاء)، به «وسیله» اسناد داده شده است...

۲. نه این که گرفتن وسیله مستقل از خداوند و در عرض خداوند، خود مورد نظر و یا هدف اصلی و نهایی باشد، که شرک پیش آید.

اختصاص به روز قیامت دارد نه دنیا! و یا این که کسی بگوید: شفاعت خواهی از پیامبر ﷺ مربوط به حال زنده بودن ایشان در زندگی دنیوی است نه بعد از مرگ و حیات برزخی! نیز ممکن است گفته شود که متعلق شفاعت، یعنی مورد وزمینه شفاعت خواهی، فقط برای آمرزش گناهان است، نه سایر درخواست‌ها و نیازهای زندگی؛ مانند "طلب روزی" و یا "شفا خواستن" و مانند آن، چرا که به جز مواردی که در اینجا ذکر شد از دید اشکال کننده شرک محسوب می‌گردد!

پاسخ به اشکالهای وارد شده

گفته‌اند توسل به پیامبر ﷺ، در حال حیات جایز است، اما بعد از مرگ غیر جایز و شرک است. گوییم: اگر این توسل به غیر خدا عقلاً شرک است، در این صورت فرقی میان زنده بودن و نبودن نیست، اما اگر ادعای شرک بودن به استناد دلیل‌های نقلی است، که در این صورت باید گفت: دلیل‌ها مطلق هستند و اختصاصی به دنیا و زندگی دنیوی ندارند.

اما این که شفاعت را مربوط به آمرزش گناهان در آخرت معرفی می‌کند و نه نیازهای دنیوی! - بدون دلیل و مردود است؛ چگونه چنین فرضی قابل پذیرش است که کسی بگوید: شفاعت در امور خطیرو بزرگی چون آمرزش گناهان در آخرت، و رهایی از آتش قهر خداوند در جهنم و ورود به بهشت جاودانه جایز و درست است، اما در امور جزئی دنیوی، نشدنی و غیر جایز است؟! در حالی که کالای دنیا در قبال آخرت و نعمت‌ها و عذاب‌های آن بسیار ناچیز است!!

در این جا توگویی ذهن انسان ناگزیر به آن سو می‌رود که بگوید: اهل

شبهه توسل و شفاعت که این گونه دنیا را در قبال آخرت بزرگ پنداشته اند راه و رسم حس گرایي مادّی بر روح آنان چیره شده و مادّه گرایی و دنیا پرستی چشم آنان را پر کرده و دلتان را از آخرت و امور اخروی به غفلت و فراموشی سپرده است؟!

در هر صورت، قرار دادن چنان فرقی میان دنیا و آخرت بدون هیچگونه دلیلی صورت گرفته و به قول علماء از مقولهٔ فرق بلافارق است! علاوه بر آن که شفاعت هرگز اختصاصی به آموزش گناهان ندارد، بلکه قلمرو آن بسیار گسترده تر است و ترفیع و بالا رفتن درجات و مقامات دنیوی و اخروی را نیز در بر می‌گیرد.

(۵-۶) پاسخ به استدلال چهارم مخالفان توسل

اینان به حدیثی استناد می‌کنند که در تفسیر قمی^۱ و غیر آن درباره داستان حضرت ابراهیم علیه السلام آمده است؛ به این مضمون که وقتی نمرودیان ابراهیم علیه السلام را در آتش افکندند، جبرئیل علیه السلام در هوا با او دیدار کرد و گفت: به من نیاز داری؟! ابراهیم علیه السلام گفت: به تونه! اما به پروردگار جهانیان آری...!

در پاسخ گوئیم:

۱- سرآغاز این گفتگو و پرس و جواز سوی جبرئیل علیه السلام خطاب به ابراهیم علیه السلام است. و این نبوده، مگر در مقام آزمون دیگری بر ایمان، ثبات قدم، طمأنینه و آرامش دل ابراهیم علیه السلام - در قبال مقام الوهیت و ربوبیت حق - جل جلاله و ستایش و بندگی و نصرت و یاری او از جمله قرائنی که این مطلب را تقویت می‌کند، سخن ابراهیم علیه السلام است که گوید:

۱. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۷۳.

«علمه بحالی یغنی عن سولی»

یعنی

«دانایی خدا بر حال و روز من، مرا بی نیاز از درخواست و دعا به درگاه او می‌کند.»!

در حالی که می‌دانیم دعا و گدایی در خانه خدا در هر حالی خوب و پسندیده است. و خداوند ترك دعا و درخواست از خدا را تکبر نامیده، بدان وعده عذاب فرموده است.^۱ آیا چنین گمانی درباره حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام جایز است که - پناه بر خدا - او از ادب بندگی حق جل جلاله خارج شده باشد؟! هرگز!! بلکه از چنین گمانی به خداوند پناه می‌بریم! پس جز این نیست که این سخن ابراهیم علیه السلام نیز به منظور اظهار استواری و دور اندیشی و پرهیز از بی‌قراری و ناشکیبی است. بلکه نشانه و نمادی است در اطمینان و آرامش کامل دل و برخاسته از اعتماد تمام و توکل کامل بر خداوندگار مهربان و توانا.

۲- پاسخ دیگر آن که: این امکان و احتمال وجود دارد که اظهار بی‌نیازی ابراهیم علیه السلام از جبرئیل علیه السلام این باشد که خود ابراهیم علیه السلام به فضل و عطاى خداوند - برتر از جبرئیل علیه السلام است. و روشن است که - به طور معمول و طبق سنت و روش جاری الهی - توسل جوینده به فرد عالی‌تر و بالاتر از خود توسل می‌جوید، نه به کسی که از نظر مرتبه و قرب الهی پایین‌تر از خود اوست.

۳- جایگاه سخن ابراهیم علیه السلام چه جایگاهی است؟! توجه به موقعیت و شرایط سخن، منظور از آن را روشن می‌کند.

۱. اشاره به مضمون آیه شریفه: «إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ»: [خافر (۴۰): ۶۰] است، که در آن؛ «عبادت» به «دعا» تفسیر شده است.

این روایت و سایر آیات و روایات وارده در خصوص مقابله نمودیان با حضرت ابراهیم علیه السلام به ویژه داستان آتش افروزی مهیب و انداختن ابراهیم علیه السلام در آن، هرگز در مقام نفی وسائط و منافی با آن‌ها نیستند، بلکه در مقام بیان این حقیقت‌اند، که اگر همه مدعیان قدرت و الاهی‌ها بخواهند کاری کنند و خدا نخواهد، آن کار نمی‌شود. و اگر خدا بخواهد کاری بشود و دیگران نخواهند و با همه توش و توان مقابله کنند، آن کار خواهد شد. نیز، اگر همه عالم کمر به مقابله با کسی و نابودی او ببندند و خدا پشتیبان او باشد و او نیز در مسیر حق، حقیقتاً بر خدا تکیه کند خداوند او را کافی است؛ اعم از این که کفایت و نصرت الهی بدون واسطه و مستقیم، یا با واسطه و غیر مستقیم باشد.

اما در این داستان چون آشکارا نبرد ابراهیم با نمودیان و معبودهای آن‌ها و نبرد آنان، با ابراهیم و خدای ابراهیم است؛ مقام از سوی خداوند بلند مرتبه، مقام ظهور و اظهار ملك و سلطنت و قهر و غلبه اوست. در قطب بندگی از سوی عبد کامل و بنده خالص خداوند - ابراهیم علیه السلام - نیز مقام تسلیم و رضا و اتکاء و توکل کامل و خالصانه بنده مخلص اوست؛ که در این مقام هیچکس جز خدا؛ حتی امین وحی خداوند - جبرئیل علیه السلام - به خودی خود؛ نه به خداوند، شأنی ندارد!

لذا بسیار روشن است که وقتی جبرئیل در این مقام از او می‌پرسد: به من - یعنی خود من و نه از جانب خدا! - نیاز داری؟ پاسخ صریح و روشن ابراهیم علیه السلام آن است که به تو - خود تو - نه! اما به خدای تو؟ آری..

۱. وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ [الطلاق (۶۵): ۳]: هر کس بر خدا تکیه کند؛ خداوند او را کافی دانست.

۴- در متن همین روایت مورد استناد آمده است که - پیش از ملاقات و گفتگوی جبرئیل علیه السلام، ابراهیم علیه السلام با مضمون سوره اخلاص و با عبارات: «یا الله یا واحد یا احد یا صمد، یا من لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفواً احد؛ نجنی من النار برحمتک» از خداوند طلب یاری و کمک می کرد.^۱

در همین روایت است که پس از گفتگوی با جبرئیل علیه السلام آن گاه که ابراهیم علیه السلام گفت: «به تو نیاز ندارم اما به خدای رب العالمین، آری!» جبرئیل علیه السلام به او یک خاتم؛ یا انگشتی داد که بر آن این عبارات نوشته شده بود: «لا اله الا الله محمد رسول الله صلی الله علیه و آله، العجات امری الی الله واسندت امری الی الله و فوضت امری الی الله»^۲.

روایت به ما نمی گوید که ابراهیم علیه السلام این انگشتر را نگرفته باشد و مثلاً بگوید: این خاتم چیست که به من می دهی! محمد صلی الله علیه و آله کیست که نامش در کنار نام خداست؟! و آل او کیانند؟! من واسطه نمی خواهم؛ خداوند خود برای من کافی است! و امثال این عبارات ها. اما همین روایت، ظاهر بلکه صریح است در این که ابراهیم علیه السلام انگشتر با این ویژگی ها را از جبرئیل علیه السلام گرفت و پس از آن، خداوند به آتش وحی فرمود که: «کونی برداً و سلاماً علی ابراهیم»: «سرد و سلامت باش برای ابراهیم».

بنا بر این نفس این روایت، خود مؤدی است بر جواز و صحت و بلکه اتخاذ وسائط لفظی و غیر لفظی در گفتگوی با خدا و نجات از مهلکه ها و گرفتاری های سخت؛ البته نه از جانب خود یا دیگران؛ بلکه آن چه از جانب خدا و با امر و اجازه خداست.

۱. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۷۳ و تفسیر الصافی، ج ۳، ص ۳۴۵، ۶.

۲. همان منابع.

۵ - بعلاوه، احادیث دیگری نیز در این خصوص وارد شده است از جمله این حدیث: عن الصادق علیه السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «إن ابراهیم علیه السلام لما ألقى في النار قال: اللهم إني أسئلك بحق محمد وآل محمد لما أنجيتني منها، فجعلها عليه برداً وسلاماً!»^۱

«وقتی ابراهیم علیه السلام به آتش افکنده شد، عرضه داشت: بارالها از تو درخواست می‌کنم، به حق محمد وآل محمد، که مرا از این (آتش) رهایی بخشی، پس خداوند آن را بر او خنک و سلامت قرار داد.»

بر اساس این حدیث - که با بخشی از حدیث پیشین تأیید می‌گردد - حضرت ابراهیم علیه السلام حضرات محمد وآل محمد صلوات الله علیهم اجمعین را واسطه قرار داد و خداوند را به حق آنان سوگند داد که او را از آتش نمرودیان رهایی بخشد. خداوند به برکت این دعا و حق و شأن و آبرویی که محمد و آل محمد نزد خداوند دارند، آتش را برای او سرد و سلامت قرار داد.

۶ - به اتکاء عقل و مضمون این گونه روایات، محتمل است که حضرت ابراهیم علیه السلام به دلیل آن که - همانند پدرش آدم ابوالبشر علیه السلام - چنین کلماتی را از خداوند دریافت کرده بود و به واسطه آن‌ها مؤد از جانب خداوند بود، در مورد کمک و یاری جبرئیل علیه السلام ابراز بی‌نیازی کرد، چرا که مرتبه بالاتر آن را خود - به اعطای حق - واجد شده بود.

۱. تفسیر الصافی، ج ۳، ص ۳۴۴، ذیل آیات شریفه ۶۹ و ۷۰ سوره انبیاء.

لازم است در این جا در چند بخش مروری بر شعارها، الگوها و نمادهای دینی و عبادی که «شارع مقدس» آن‌ها را در دین خود قرار داده و همگی نمادی از «توسل» و توجه به سوی خداوند عزوجل به واسطه آن‌ها آشکار است، داشته باشیم. امید است این ذهنیت که به واسطه عوامل خاص برای بسیاری از مخالفان توسل شکل گرفته است از میان برداشته شود که «وجود هرگونه شیء» و واقعیتی که به گونه‌ای واسطه خواندن از سوی بنده و یا واسطه فیض و بخشش از سوی خدا میان انسان و خدا قرار گیرد؛ یا تصور شود، توحید عبادی و ربوبی.. را به خطر می‌اندازد، بلکه آن را نفی می‌کند و شرک محسوب می‌گردد!!

نفس دین و تقریباً تمامی مظاهر آن، واقعیت‌هایی وجودی هستند، که در عین واقعیت داشتن و موجود بودن، خداهم نیستند. بلکه همگی آفریده‌های او و پس واسطه‌هایی خدایی، میان خدا و خلق محسوب می‌گردند. شناخت این مهم و توجه به آن در وادی معرفت دینی، امری است بسیار ضروری، که می‌تواند پاسخگوی بسیاری از چالش‌ها و کج فهمی‌ها در قلمرو دین و اختلاف‌های دینی در میان مسلمانان باشد.

بلی، توحید و اقرار به خدای بی‌مثیل و بی‌شبیبه همان آفریننده بی‌نیاز

و برآورنده نیازها و نیز پذیرش دین او و پرستش ذات مقدسش هرگز نباید به معنای انکار و نفی واسطه‌ها تلقی شود. چنین برداشتی از توحید و خداشناسی - به عنوان اصل بنیادین دین - علاوه بر آن که خلاف عقل و وجدان و واقعیت‌های وجودی است؛ خود به ضدّ دین تبدیل می‌شود و موجب انهدام و نابودی دین و دین باوری می‌گردد.

بخش نخست - کانون توحید و آیات بیّنات آن؛ آمیخته با مظاهر توسل

در نهاد مرکز توحیدی و کانون اجتماع خدا باوران و خداپرستان، یعنی "بیت الله الحرام" مسجد و خانه مورد احترام خداوندی است، که خود درباره‌اش فرماید:

«إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ * فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ ...»^۱

«بی گمان، نخستین خانه‌ای که برای عبادت مردم بنا نهاده شد؛ همان است که در مکه است؛ خجسته و رهنمون برای جهانیان* در آن نشانه‌هایی روشن چون مقام ابراهیم وجود دارد و هر که در آن درآید، در امان است؛ و حج این خانه برای خداوند، برعهده مردم است...»

در این دو آیه دو مطلب به هم در آمیخته و در کنار یکدیگر آمده است:

نخست آن که: "مسجد الحرام" نخستین خانه‌ای است که برای عبادت خدا و مناسک حج، به فرمان خدا بنا شده است.

دوم آن که: در این خانه آیات و نشانه‌های روشنی - از خداوند - همچون مقام ابراهیم عليه السلام است و نیز برای وارد شوندگان در این خانه و هم برای حاجیان و عمره گزاران آن؛ ایمنی از تعرض وجود دارد.

- "حج": حج در لغت به معنای "قصد" و روی آوردن است و در اصطلاح شرع، عبارت است از "قصد" و روی آوردن به سوی "خانه مورد احترام خداوند"، یعنی "مسجد الحرام" و "خانه کعبه"؛ با قصد و نیت ورود بر خداوند.

بدین ترتیب "حج"، که میهمانی و ضیافتی رحمانی؛ برای وارد شونده‌گان به آن است و حقیقت آن، آهنگ خدا کردن و روان شدن به سوی اوست؛ که با آیات و نشانه‌های پیام آوران و برگزیدگان خداوند، قرین و همراه گردیده است، تا دلیل و گواهی باشد بر این حقیقت که: توجه به خدا و روان شدن به سوی او، فقط با روی آوردن به پیامبران و برگزیدگان خداوند محقق می‌شود، و با توسل به آنان - و سایر وسائلی که خداوند قرار داده - توجه به خدا و بندگی او تمام می‌شود و به کمال می‌رسد.

در اینجا به "برخی از این نشانه‌های روشن خداوند" - که در آیه شریفه بدان‌ها اشاره شده - ونقش و تأثیر آنها، به اختصار می‌پردازیم:

- مقام ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام: خداوند در این زمینه فرموده است:

«وَاتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلِّينَ»

«.. و گفتیم از "مقام ابراهیم" نمازگاه گزینید».

به کار گرفتن تعبیر "مقام" در عبارت "مقام ابراهیم"، در این آیه، برای تفخیم و بزرگداشت این مکان شریف است. این مکان و جایگاه از آن روست که بخشی از بدن ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام یعنی کف پای او با این مکان تماس گرفته و آن را لمس کرده است! از نشانه‌های بزرگداشت این مکان - یعنی مقام ابراهیم - آن است که حاجی و عمره گزار، در هنگام نماز طواف، ابتدا ناگزیر از توجه به

آن است، سپس از آنجاست که به سوی کعبه توجه می‌کند!

پس وقتی داستان - درباره جای پای ابراهیم علیه السلام - چنین است، چگونه برخی می‌پندارند به خود ابراهیم علیه السلام و شخص مشخص شخیص ایشان، نباید توجه شود؟! و در حالی که می‌دانیم سنگ مقام ابراهیم علیه السلام، جز به واسطه ابراهیم علیه السلام، به چنین شرافتی دست نیافته است!؟

نیز در حالی که در آیه شریفه از این سنگ، به "مقام ابراهیم" تعبیر شده و آیت و نشانه خداوند قرار گرفته است، چگونه آیه و نشان بودن شخص ابراهیم خلیل علیه السلام را منع کنیم و جایز نشماریم؟! این مخالفت با نص صریح قرآنی، و حکم روشن عقل چیست جز دشمنی و ستیزه جویی با آیات الهی و ایجاد مانع - و حجاب - در برابر تذکر پذیرگی و رهیایی؛ از راه نشانه‌های روشن خداوند صلوات الله علیه!

- حجر اسماعیل علیه السلام: در روایات وارد شده است که در آن، قبر اسماعیل علیه السلام و مادرش هاجر علیه السلام و نیز قبرهای هفتاد پیامبر قرار دارد، شایان توجه است که همه مسلمانان گرد خانه خدا و همراه آن دور این قبرها نیز طواف می‌کنند. نیز می‌دانیم که، به نص قرآن کریم، ابراهیم و اسماعیل علیه السلام از جانب خداوند مأمور شدند تا خانه خدا را برای طواف و عبادت مردمان پاک و پاکیزه کنند،^۱ در عین حال، این همان اسماعیل علیه السلام است که قبر مادر خود را در "حجر" قرار می‌دهد.

بدین ترتیب، وقتی درباره مرکز توحید؛ "بیت الحرام"، یعنی به تعبیر قرآن اولین خانه ای که برای عبادت مردم نهاده شده، وضع و حال چنین است، چگونه گفته می‌شود که طواف به گرد قبور عبادت آن قبور می‌باشد!؟

۱. اشاره به آیه شریفه: ... وَعَهْدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنَّ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ [البقره (۲): ۱۲۵]: «... و به ابراهیم و اسماعیل پیمان سپردیم که خانه مرا برای طواف کنندگان و معتکفان و نمازگزاران، پاکیزه بدارید.» نیز رک الح (۲۲): ۲۶.

با همه این احوال، آفریدگار جهان - که پیروز و پرشکوه باد - این مجموعه را به عنوان «آیات بینات» یعنی "نشانه‌های روشن" و "هدیٰ للعالمین"؛ یعنی جایگاه هدایت و دست مایه رهنمونی مردمان - به راه روشن معرفت و بندگی حق - توصیف می‌کند.

اهل تسنن، خود روایات متعددی نقل کرده‌اند که دلالت دارد بر این که قبر حضرت اسماعیل علیه السلام در "حجر" واقع شده است. به عنوان نمونه:

در تفسیر "دّر المنثور" سیوطی [ج ۳، ص ۱۰۳] به نقل از ابن عساکر، به سندش از ابن عباس و نیز در همان تفسیر [ج ۱، ص ۱۲۶] به نقل از «طبقات ابن سعد» و غیر آن، آورده است که:

«وقتی اسماعیل علیه السلام از دنیا رفت، در محل "حجر"، در کنار مادرش به خاک سپرده شد».

"مستجار" یا "ملتزم": در آن "آیه بینه" و نشانه روشنی است؛ در ارتباط با برگزیدگانی از بندگان با صفا، نجیب و پاکیزه پروردگار؛ آن جا که برای آن واقعه مشهور و معلوم، دیوار کعبه مطهر شکافته شد و مهربانانه برای فاطمه بنت اسد (س) دامن گشود تا مولود بی بدیل و پاکیزه خود یعنی علی ابن ابیطالب علیه السلام را به دنیا آرد؛ این آیتی روشن و بینه‌ای آشکار از آیات و بینات الهی است؛ که در ولادت "امام علی" - صلوات الله وسلامه علیه - رخ داده است. می‌دانیم که لمس کردن و دست کشیدن به خانه کعبه در محل "مستجار" یا "ملتزم" از "شعائر مذهبی" و "آداب مستحب" در میان عموم مسلمانان به حساب می‌آید.

- صفا و مروه: در آن نیز آیه و نشانه ای الهی مرتبط با "اولیاء خدا" وجود دارد. خدای تعالی در این باره فرموده است:

«إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ النَّبْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا...»^۲

«به راستی صفا و مروه از نشانه های حج یا عبادت خداوند است. پس هرکس حج خانه ی کعبه بجای آورد یا عمره گذارد براو گناهی نیست که میان آن دورا بپیماید...».

در سبب نام گذاری صفا و مروه وارد شده است که: وقتی آدم عَلَيْهِ السَّلَام برکوه صفا فرود آمد و پا نهاد، آن کوه، صفا نامیده شد؛ چرا که آدم عَلَيْهِ السَّلَام "صفی الله" یعنی: برگزیده شفاف و خالص خداوند" بود و چون حوّا(س) بر مروه فرود آمد آن محل را "مروه" نامیدند، که مشتق از کلمه مرأه - یعنی زن - است.

در تشریح سعی میان صفا و مروه به عنوان یکی از قوانین و ارکان عبادات و مناسک حج آمده است که: این عمل به پیروی از تلاش خالصانه و سعی مادرانه ای بود که "هاجر" - مادر اسماعیل عَلَيْهِ السَّلَام - میان دوکوه صفا و مروه، در جستجوی آب برای فرزند خردسال و تشنه اش اسماعیل عَلَيْهِ السَّلَام به کار برد.

[این، برای اهل خرد و بصیرت کافی باشد تا بنگرند چگونه این جلوه زیبای مهرمادری سبب تشریح این رکن عبادی از جانب خداوند و واسطه و الگوی بندگی از سوی بندگان - به امر الهی - قرار گرفته است؟!]

۱. شعائر: جمع شعاره به معنای اصل مناسک حج یا جمع شعیره به معنای قربانی حج، یا آن چه بر آن نشانی از حج باشد، یا اصل عبادت... ر.ک: لسان العرب والمفردات و سایر کتاب های لغت ذیل ریشه «شعر».

۲. البقره (۲): ۱۵۸.

- چاه زمزم، چرا نوشیدن آب زمزم، پس از طواف خانه خدا، سنت و مستحب شده است؟ و داستان جوشیدن چشمه زمزم نیز کاملاً مشهور است.

بدین گونه که وقتی اسماعیل شیرخوار از شدت عطش و در جستجوی آب، پاشنه پا بر زمین می کشید، ناگاه همچون دیگر آیات و نشانه های قدرت حق چشمه ای خوش گوار و سرشار از زیرپایش جوشیدن آغاز کرد...

- نشانه های دیگر: به همین ترتیب آیات و نشانه های دیگری از سوی پروردگار در مناسک حج مشاهده می شود؛ مانند «وقوف و درنگ کردن در بیابان عرفات» و «مزدلفه یا مشعر» و «رمی جمرات»، یعنی: پرتاب سنگ ریزه به نشانه های شیطان و "ذبح"، یعنی سربریدن حیوان با شرایط ویژه؛ که زمینه ها و عوامل تشریح و نام گذاری این گونه امور در مراسم عبادی حج شده اند نیز شایان توجه است.

- بررسی و نتیجه: ملاحظه می شود که تمامی این نمادها؛ اعمال و شعارهای حج؛ اعم از واجب یا مستحب، که انسان مکلف، در خانه توحید و در حرم توحید بدانها می پردازد، چیزی نیستند جز زنجیره ای از اشیاء، اعمال و الگوهایی رفتاری؛ مرتبط با پیامبران و برگزیدگان الهی.

آن گاه که ما آن اعمال و مناسک را انجام می دهیم، خواه ناخواه گونه ای از ارتباط میان ما، آن ها و الگوهای رفتاری مرتبط با آنها برقرار است. در واقع باید گفت: این اعمال و مناسک خود نحوه ای از توجه به سوی خداوند تعالی است، اما به واسطه آن وسائط و الگوها.

درست به همین دلیل است که ما در این اعمال و مناسک، که از عالی ترین جلوه های عبودیت خالصانه است، دقیقاً بروفق منهج و روش آن

اولیای الهی حرکت می‌کنیم و قدم به قدم، بی هیچ لغزشی، پا برائترگام‌های آنان می‌نهیم؛ بدان امید که خداوند بر ما ببخشد و این اعمال را به حسن قبول بپذیرد.

این حقایق از اموری است که دلالت دارد بر این که: ورود به میهمانی خدای سبحان برای غالب قریب به اتفاق انسان‌ها حاصل نخواهد شد، مگر با توجه و توسل به این وسائط؛ یعنی پیامبران و اولیای الهی؛ هم در زمینه دانش و معرفت و هم در زمینه رفتار و کردار.

بخش دوم - جلوه‌های دیگری از توسل [در قرآن و حدیث]

در این جا نمونه‌های دیگری که دلالت بر مشروعیت و درستی توسل و شفاعت خواهی دارد؛ از دیدگاه منابع معتبر اسلامی، مانند قرآن، سنت و عقل، بیان می‌گردد. موارد قابل طرح فراوان است که در زیر به شماری از آن‌ها اشاره می‌گردد:

اول: در قلمرو سوگندهای قرآنی؛ سوگند به شخص پیامبر گرامی اسلام ﷺ:

۱- در حالی که می‌دانیم سوگند خوردن به چیزی، نوعی واسطه قرار دادن و توسل به آن است، قرآن می‌فرماید: «لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ»^۱ سوگند به جان تو که آنان در سرمستی‌اند - باید توجه داشت که در قرآن به جان هیچ کس، به جز خاتم فرستادگان ﷺ سوگند خورده نشده است.

۲- «لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ* وَأَنْتَ حَلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ»^۲

دو وجه تفسیری؛ در اینجا مطرح است: یکی اینکه حرف "لا" در لا اقسام...

۱. الحجر (۱۵): ۷۲.

۲. البلد (۹۰): ۲ و ۱.

را زائنده بگیریم، که در این صورت معنی آیات چنین می شود:
 «نه، سوگند می خورم به این شهر، در حالی که توای پیامبر در این شهر
 مگه ساکنی».

دوم اینکه نافیہ بگیریم، که معنی آن می شود: «سوگند نمی خورم به این
 شهر، که تو در این شهر ساکنی». در هر دو صورت، آیه دلالت بر تعظیم و
 بزرگداشت مقام پیامبر ﷺ دارد.

۳- «صَّ وَالْقُرْآنِ ذِي الدِّكْرِ»: «صاد؛ و سوگند به قرآن بیانگرا بیدارگر».

در این آیه صاد چنین تفسیر شده که نامی از نام های پیامبر ﷺ است.

۴- «قَّ وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ»: «قاف و سوگند به قرآن پرشکوه».

۵- «يَسَّ * وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ»: «یس»

«یاسین ای پیامبر* و سوگند به قرآن، کتاب با حکمت خداوند». ۶- الرَّ

تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَقُرْآنٍ مُّبِينٍ»: «تلك»

«الر* آن آیه های کتاب خدا و قرآنی آشکار کننده است».

۷- «طَسَّ تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُّبِينٍ»: «طس* این ها آیه های قرآن و

کتابی آشکارکننده است».

در روایتی از امام سجاده علیه السلام آمده است که: هر نامی که بعد از سوگند به

۱. ص (۳۸): ۱.

۲. ق (۵۰): ۱.

۳. یس (۳۶): ۲ و ۱.

۴. الحجر (۱۵): ۱.

۵. النمل (۲۷): ۱.

قرآن یا کتاب الهی، درقرآن آمده است، نامی از نام‌های پیامبر ﷺ می‌باشد. روشن است که سوگند به چیزی، گواه بر بزرگداشت آن چیز مورد سوگند است.

این خود، از جمله دلیل‌هایی است که در این جا عظمت جایگاه پیامبر ﷺ و آبرومندی او نزد خدای تعالی را مدلل می‌سازد. در نتیجه ارجمندی مقام و پذیرش شفاعت و جواز شفاعت جستن و نیز توجه به واسطه او، به سوی خداوند بلند مرتبه را اثبات می‌کند.

دوم: فرمان خداوند به توسل جستن به پیامبر ﷺ، که در شماری از آیات قرآنی آمده است، از جمله:

۱- «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا»؛ «و اگر آنان، هنگامی که به خویش ستم روا داشتند؛ نزد تو می‌آمدند و از خداوند آمرزش می‌خواستند، و پیامبر نیز برای آنان، آمرزش می‌خواست؛ خداوند را توبه پذیر می‌یافتند.».

در این آیه شریفه، اولاً: آمدن اشخاص گناه کار به نزد پیامبر ﷺ خواسته شده و به او اسناد داده شده است، نه به خداوند و به سوی خداوند! ثانیاً: آمدن به سوی پیامبر ﷺ، آمدن به سوی خداوند به حساب آمده است، ثالثاً: شفاعت پیامبر ﷺ در استغفار برای آنان را، شرط پذیرش توبه آن‌ها از جانب خداوند قرار داده است.

۲- «فَاعْفُ عَنَّهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ»؛

«اینک از آنان درگذر و برای ایشان آمرزش بخواه و با آنان رایزنی کن...».

۱. النساء (۴): ۶۴.

۲. آل عمران (۳): ۱۵۹.

۳- «وَإِذْ أَقْبَلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّارُءُ وَسْهُمْ وَرَأَيْتَهُمْ يُصْذُونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ»!

«و چون به آنان گفته شود که بیایید تا پیامبر خدا ﷺ برای شما آموزش بخواهد، سر بر می گردانند! و آنان را می بینی که متکبرانه از آمدن پیش پیامبر خود داری می ورزند.»

مضمون این آیه، به آیه استکبار ابلیس شباهت دارد؛ آن جا که اواز توجه به واسطه حضرت آدم ﷺ به سوی خداوند، در قضیه سجده بر آدم ﷺ «خود داری و تکبر ورزید و از کافران گردید»

بدین ترتیب آنان که از توسل به "رسول خدا" و دل بستن به شفاعت او، به منظور آموزش گناهان و رستگاری و اصلاح امورشان روی برمی تابند و از پذیرش وساطت پیامبر ﷺ خود داری ورزند و گردنفرازی می کنند، خداوند به واسطه فسق و نافرمانی شان در این زمینه، هرگز آنان را نمی آمرزد، چنان که درباره رفتار مستکبرانه ابلیس، در خودداری او از توجه به آدم ﷺ چنین تعبیر شده است که: «او از فرمان خداوند فسق ورزید».

۴- «وَاسْتَغْفِرْ لَهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»^۲ «و برای آن ها از خداوند آموزش بخواه که خداوند، آمرزنده ای بخشاینده است.»

بدین ترتیب آیات قرآنی یاد شده همگی، یک بار اشاره دارد بلکه امر می کند به توسل به پیامبر گرامی ﷺ؛ از طریق فرمان به ایشان در زمینه آموزش خواستن برای مؤمنان، و دیگر بار، با فرا خواندن آنان به آمدن نزد پیامبر ﷺ

۱. المنافقون (۶۳): ۵.

۲. النور (۲۴): ۶۲.

برای درخواست آموزش از خداوند برای آنان، توسل به پیامبر ﷺ را به رسمیت می‌شناسد. و بالاخره کسی را که از آمدن نزد پیامبر ﷺ سرپیچی می‌کند؛ باز دارنده و گردنفرز در برابرندگی خداوند پاک و بلند مرتبه، برمی‌شمارد.

سوم: توسل به دیگر پیامبران الهی و فرشتگان مقرب:

۱- وعده استغفار ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ: «قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا» گفت: درود! یا تورا بدرود^۲ از پروردگام برای تو آموزش خواهم خواست که او با من بسی مهربان است»

پس آیه مبارکه گویای مقام قرب ابراهیم نزد خداوند، و نیز مقام مهربانی و لطف پروردگار عزوجل، درباره حضرت ابراهیم است، به گونه ای که وی، با استغفار و آموزش خواهی برای غیر، در جایگاه شفاعت برای او قرار می‌گیرد. این در حالی است، که از دیدگاه قرآن راه و رسم راستین توحیدی، همانا راه و رسم ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ است. و اصل این شفاعت و وساطت در طلب آموزش هرگز مورد انکار و سرزنش قرآن قرار نگرفته است.

۲- دعای حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ برای آموزش برادر:

«قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِإِخِي وَادْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ»^۳

۱. مریم (۱۹): ۴۷.

۲. بنابراین که سلام در اینجا به معنی خداحافظی باشد، چنان که امام سجاد عَلَيْهِ السَّلَامُ در نیایش وداع ماه مبارک رمضان، در مقام خداحافظی با این ماه شریف می‌فرماید: «السلام عليك يا شهر الله الاكبر» [صحیفه سجادیه / نیایش چهل و پنجم]. امروزه نیز در محاوره برخی کشورهای عرب زبان نیز جاری است. و البته قرائنی در سیاق آیات ذیربط مؤد این معنی هست.

۳. الاعراف (۷): ۱۵۱.

«موسی گفت: پروردگارا! من و برادرم را ببخشای و ما را در کنف بخشایش خود درآور و تو مهربان ترین مهربانانی.»

- درخواست استغفار فرزندان حضرت یعقوب علیه السلام از پدرشان:

«يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ»^۱

«گفتند: ای پدر ما! برای ما، از گناهانمان آمرزش بخواه که ما بی گمان خطا کار بوده ایم.»^۲

۳- استغفار حاملان عرش برای مؤمنان:

«الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا»^۳

«کسانی که عرش خداوند را حمل می کنند، و پیرامونیان آن، با سپاس، پروردگارشان را به پاکی می ستایند و بدو ایمان آورند و برای مؤمنان آمرزش می خواهند...»

این آیه وساطت حاملان عرش خدا را، در آمرزش گناهان، بیان می کند.

در روایات فریقین - شیعه و سنی - آمده است که حاملان عرش خداوند در روز قیامت، عبارتند از: چهار نفر از پیامبران اولی العزم، و چهار تن از میان این امت، یعنی پیامبر و برخی از اهل بیت او علیهم السلام. در اینجا لازم است به امری خطیرو بسیار مهم توجه شود، و آن اینکه: آمرزش خواستن و توبه، در واقع به

۱. یوسف (۱۲): ۹۷.

۲. در آیه بعد آمده است که: «قال سوف استغفر لکم ربی انه هو الغفور الرحیم» [یوسف (۱۲): ۹۸] یعقوب علیه السلام گفت: به زودی برایتان از پروردگارم آمرزش می خواهم که اوست آمرزنده بخشاینده...

۳. غافر (۴۰): ۷.

معنای "قرب الی الله" و تقرب جستن به درگاه الهی و بازگشت به سوی اوست. پس آن گاه که راه بازگشت همراه با پشیمانی به سوی خداوند، که همان توبه از معنای "أوبه" به معنی بازگشت است؛ همانا توجه به واسطه کسی باشد که آبرومند نزد خداوند است. آن گونه که در آیات یاد شده به چشم می خورد. پس حاصل معنای آیات ذکر شده آن است که به زبان حال یا مقال می گویی: «ای آبرومند نزد خداوند! تو برای ما نزد خداوند شفاعت کن»^۱. چنین است که با توجه به سوی خداوند، به واسطه پیامبر ﷺ و اهل بیت او ﷺ، مراتب قرب و نزدیکی نزد خداوند به دست می آید.

در این آیات نیز ملاحظه می شود که حضرت موسی ﷺ برای برادرش هارون ﷺ آموزش می طلبد، و فرزندان یعقوب ﷺ به سوی پدرشان توجه می کنند تا برای آنان درباره تفریط و کوتاهی در حق برادرشان یوسف ﷺ از خداوند آموزش بخواهد، و بالاخره حاملان عرش و اطرافیان آن برای مؤمنان استغفار می کنند و آموزش می جویند! این ها نیست مگر به واسطه و جاهت و آبرو و مقام قریشان به پیشگاه خداوند عزوجل که زمینه شده است تا وجهی شوند که با آن به سوی خداوند، که منزله و بلند مرتبه است، توجه می گردد.

چهارم: آیاتی که دلالت بر توسل به اشیاء و موجوداتی غیر از پیامبران و اولیای الهی دارد. و این در موارد متعددی از قرآن آمده است:

۱- درباره پیراهن حضرت یوسف ﷺ:

﴿أَذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَاَلْقُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا﴾^۲:

۱. چنان که در ادعیه توسل به معصومان ﷺ آمده: «یا وحیهاً عندالله اشفع لنا عندالله».

۲. یوسف (۱۲): ۹۳.

«یوسف گفت این پیراهن مرا ببرید و آن را بر چهره پدرم بیفکنید که بینا خواهد شد»

در این آیه اشاره ای است به این که توسل نه تنها بدعت و حرام نیست، بلکه هم جایز است و هم مشروع، و نه تنها به انبیاء و اولیای الهی، که حتی به آن چه تعلق به انبیاء دارد، نیز جایز و کار آمد است.

ملاحظه می کنیم که: شفا یافتن و بینا شدن چشم یعقوب علیه السلام، به واسطه پیراهن یوسف علیه السلام، دلالت دارد بر این که آبرومندی پیامبران و اولیای الهی نزد خداوند عزیز و پرشکوه، زمینه بلکه عاملی است برای توجه به واسطه آنان به سوی خداوند تعالی. و این که آنان جایگاه و وسیله برای شفاعت به درگاه او هستند، بلکه برای اهدافی کم اهمیت تر از آن، مانند شفای بیماران و همانند آن.

برخی می گویند: این داستان مربوط به قضیه خاصی - درباره رخداد میان یوسف و یعقوب - است. و نباید به وقایع دیگر تشریح داد!

گوییم: اشاره موجود در آیه، به طبیعت واسطه جویی و توسل و شفا خواهی است.

لذا گرچه مورد داستان، خاص است، اما حکم جواز توسل و شفا جستن و مانند آن، اختصاص به آن حکایت خاص ندارد^۱. به ویژه آن که در پایان همین سوره، پس از نقل این گونه داستان ها، تاکید می کند که: «به راستی، در داستان های آنان، برای خردمندان پند و عبرتی نهفته است، قرآن حدیثی بر یافته نیست...»^۲

۱. اساساً شأن قرآن صرف نقل وقایع تاریخی که فاقد پیام های آموزنده برای زمان های آینده باشد، نیست.

۲. یوسف (۱۲): ۱۱۰.

پس با این عبارت که: «در داستان آنان عبرت است..» به مافهماند که باید از آن پیروی و آموزه‌های آن اخذ گردد. جالب است که در ابتدای این سوره نیز تصریح می‌کند که: «بی گمان، در داستان یوسف و برادرانش، نشانه‌هایی برای پرسشگران و جویندگان وجود دارد»^۱

۲- گاو بنی اسرائیل و زنده شدن مرده:

«فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»^۲
 «باری؛ گفتیم با پاره ای از آن گاو ذبح شده بر- بدن - این کشته بزیند تا زنده شود و قاتل خود را معرفی کند، این چنین خداوند مردگان را زنده می‌کند و نشانه‌های خود را به شما نشان می‌دهد؛ باشد که خرد ورزید»

بنابراین آیه، به منظور زنده کردن مرده مقتول، پاره‌ای از جسم حیوانی - که همانا گاو ذبح شده بود - وسیله قرار گرفت وقتی پاره‌ای از تن یک گاو، واسطه امری عظیم قرار می‌گیرد؛ و آن زنده کردن مرده‌ای و معرفی قاتل خود است، آیا معقول است که وساطت اولیاء الهی و توسل به آنان را در کارهای کوچک و بزرگ جایز ندانند و یا حتی آن را شرک یا کفر به شمار آورند!؟

۳- تابوت؛ واسطه القاء آرامش!

«إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ»^۳

«و پیامبرشان گفت: نشانه پادشاهی او این است که تابوت (صندوق) نزدتان خواهد آمد که در آن آرامشی از سوی پروردگارتان نهفته است و نیز

۱. یوسف (۱۲): ۷.

۲. البقره (۲): ۷۳.

۳. البقره (۲): ۲۴۸.

بازمانده ای از آنچه از خاندان موسی و هارون برجای نهاده اند. فرشتگان آن را حمل می‌کنند»

ملاحظه می‌کنیم که تابوت^۱ سرشار از آرامش و برکت گردید، به واسطه انتساب و ارتباطی که این تابوت (صندوق) با آل موسی و هارون داشت. چنین جایگاهی برای تابوت نیز حاصل نشده؛ مگر به واسطه جایگاه و آبرویی که موسی و هارون عليه السلام نزد خداوند داشته‌اند.

۴- تأثیر حیات بخش خاک زیرپاک مرکب جبرئیل:

«قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذَلِكَ سَوَّلْتُ لِي نَفْسِي»^۲

«سامری گفت: من چیزی دیدم که دیگران آن را ندیدند؛ مستی از جای پای آن فرستاده یعنی جبرئیل برداشتم وآن را در کار تندیس گوساله افکندم و بدین گونه، نفس من کارم را در نظرم آراست.»

این آیه شریفه، در مقام بیان اثرزنده بودن، و زنده کنندگی خاک زیرپای اسبِ ملکوتی جبرئیل است؛ آن هنگام که بنی اسرائیل را در حرکت از رود نیل، در حالی که به اعجاز موسی خشک شده بود، راهنمایی می‌کرد.

پنجم: توسل و شفاعت خواهی در روایات

روایاتی که درباره توسل، شفاعت خواهی و تبرک جستن به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وارد شده بسیار است که ترجمه برخی از آن‌ها در پی می‌آید.

۱. این تابوت همان صندوقی بود که خداوند برای موسی فرو فرستاد و مادرش او را پس از تولد در آن نهاد و به دریا انداخت. . . و سپس بازمانده ای از آل موسی و هارون عليه السلام؛ یعنی «الواح و آثار انبیاء» در آن قرار گرفت. [ر.ک. تفسیر شنبی، ص ۷۷].

۲. طه (۲۰): ۹۶.

۱- بخاری به اسناد خود، از سائب بن یزید نقل می‌کند که گفت:

«خاله ام مرا خدمت پیامبر ﷺ برد و اظهار داشت: ای رسول خدا! این خواهرزاده من دردمند شده، پیامبر ﷺ دست بر سر من کشیده برایم به برکت و خیر دعا کردند و نیز وضو گرفتند و من از آب وضوی ایشان به نیت شفاء نوشیدم»^۱.

۲- بخاری از حکم، از ابا جحیفه نقل می‌کند که گفت:

«رسول خدا ﷺ هنگام نیمروز به سمت بطحاء بیرون شده، وضو ساختند سپس دو رکعت نماز ظهر و دو رکعت عصر به جای آوردند... و عون از پدرش، از ابی جحیفه چنین می‌افزاید:.. مردم ایستادند؛ دست پیامبر ﷺ را می‌گرفتند و به صورت خود می‌کشیدند»^۲.

۳- نیز بخاری، از عون بن ابی جحیفه، از پدرش آورده که گفت:

«... بلال را دیدم که آب وضوی پیامبر را می‌گرفت، و نیز مردم را مشاهده می‌کردم که به دریافت وضوی پیامبر ﷺ مبادرت می‌کردند؛ هرکس که به چیزی از آب وضوی پیامبر ﷺ نائل می‌شد، سرو صورت خود را با آن مسح می‌کرد. و کسانی که موفق نمی‌شدند، از رطوبت دست رفیق خود که از پیامبر ﷺ دریافت کرده بود، استفاده می‌کرد»^۳.

۴- سمهودی و متقی هندی هر دو از علمای بزرگ اهل تستن، در کتاب‌های

۱. صحیح بخاری، کتاب المناقب، باب صفه النبی، ص ۶۳۲ و در ۸ جلدی، ص ۱۶۴.
 ۲. صحیح بخاری، کتاب المناقب، باب صفه النبی، ص ۶۳۳ و ۸ جلدی ج ۴، ص ۱۶۵، دارالفکر ۱۴۰۱ ه ق، کتابخانه اهل بیت.
 ۳. همان، باب الصلاه فی الثوب الاحمر، ص ۹۲ و ۸ جلدی، ج ۱ کتاب الصلوه ص ۹۹...
 وج ۷، کتاب اللباس ص ۵۰.

خود روایت کرده اند: "غبار مدینه شفای از جذام است"، و این که: "غبار مدینه جذام را برطرف می‌کند". و نیز این که: "در غبار مدینه شفاء برای هر دردی وجود دارد!"^۱

۵- نیز سمهودی روایت کرده^۲ که پیامبر ﷺ به قبیله بنی حارث رومی گفتند:

«مالکم؟! شما را چه می‌شود و این چه حالی است که دارید؟! در پاسخ گفتند: گرفتار این گونه تب شده ایم، پیامبر گفتند "فاین انتم عن صعیب؟"؛ چرا از "صعیب" غافلید؟»

۶- در سنن ابن ماجه، از عثمان بن حنیف نقل کرده است: مردی با چشم آسیب دار یا نابینا خدمت پیامبر ﷺ رسیده و درخواست کرد: برایم دعا کنید و از خدا بخواهید که عافیتم دهد. پیامبر ﷺ وسلم فرمودند: اگر بخواهی (دعا) را برایت به تأخیر بیندازم، و این برایت بهتر است، و اگر بخواهی دعا کنم! عرض کرد: دعا کنید! پیامبر به او امر کردند تا وضو بگیرد، وضوی نیکویی، آن گاه دو رکعت نماز گزارد و سپس این دعا را بخواند:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ وَأَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ بِمُحَمَّدِ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ، يَا مُحَمَّدُ إِنِّي قَدْ تَوَجَّهْتُ بِكَ إِلَى رَبِّي فِي حَاجَتِي هَذِهِ لِتَقْضَى، اللَّهُمَّ فَشَفِّعْهُ فِيَّ»^۴

۱. «وفاء الوفا»، السمهودی، ج ۱، ص ۶۸-۶۷ و كنز العمال متقی هندی، ج ۱۳ ص ۲۰۵.

۲. «وفاء الوفا»، السمهودی، ج ۱، ص ۶۸.

۳. «صعیب»؛ وادی یا منطقه‌ای به نام «بطحان»، پائین دست «اجشونیه»، و در آن حفره ماندنی است، که مردم از آن خاک برمی‌گیرند، و وقتی گرفتار وبا می‌شدند از آن استفاده می‌کردند.

۴. سنن ابن ماجه، کتاب اقامه الصلوه، باب ۱۸۹، ما جاء في صلاة الحاجة، ح ۱۳۸۵. و سنن الترمذی، کتاب الدعوات، باب ۱۱۹، ح ۳۵۷۸.

«بار خدایا، من از تو درخواست دارم و به سوی تو توجه می‌کنم به (واسطه) محمد ﷺ، پیامبر رحمت؛ ای محمد! به راستی که من، درباره این حاجتم، با توبه سوی پروردگرم توجه کردم، تا برآورده شود؛ خداوندا! او - یعنی محمد ﷺ - را شفیع من قرار ده».

۷- بیهقی در خبر صحیح روایت کرده است که در روزگار خلافت عمر، مردی نزد قبر پیامبر ﷺ آمده و خطاب به پیامبر ﷺ گفت:

«یا محمد استسق لا متک، فسقوا!»، یعنی: ای محمد ﷺ برای امت از خداوند طلب باران کن؛ پس خداوند اجابت فرمود و برایشان باران بارید.

۸- نسائی از عبدالله بن عمر روایت کرده که می‌گفت: از پیامبر خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «وقتی صدای مؤن را به اذان شنیدید، با او همراهی کنید و آن چه می‌گوید، شما هم بگویید؛ و بر من درود فرستید، زیرا که هر کس بر من یک درود صلوات بفرستد؛ خداوند ده بار بر او درود فرستد، آن گاه از خداوند برای من "مقام وسیله" را بخواهید؛ زیرا آن وسیله جایگاهی است رفیع در بهشت، که سزاوار نیست، مگر برای بنده‌ای راستین از بندگان خدا؛ که امید دارم من آن بنده باشم، پس هر که برای من از خداوند وسیله را درخواست کند، شفاعت من برای او جائز یا جاری خواهد شد.»^۲

۹- مسلم از عایشه، از پیامبر ﷺ روایت کرده که گفت: «هیچ مرده‌ای نیست که جماعتی بالغ بر یکصد نفر از مسلمانان، بر او درود بفرستند، که

۱. سنن بیهقی، ۳، ۳۲۶.

۲. سنن نسائی، کتاب الاذان، الصلوه علی النبی بعد الاذان. [سنن نسائی، ج ۲، ص ۲۵، دارالفکر للطباعة والنشر والتوزیع، لبنان - بیروت، ۱۳۴۸ ق].

همگی برای او شفاعت کنند، مگر آن که شفاعت آنان درباره او پذیرفته است.»^۱

۱۰- مسلم، از پیامبر ﷺ روایت کرده است که گفت: «هیچ مرد مسلمانی نیست که بمیرد، پس بر جنازه او چهل نفر حاضر شوند، که چیزی شریک خداوند قرار ندهند؛ مگر آن که خداوند آنان را شفیع او قرار خواهد داد.»^۲

۱۱- عبدالله بن احمد حنبل در کتاب "العلل والسؤلات" [علت‌ها و پرسشها] آورده است که: از پدرم احمد بن حنبل درباره کسی که به منبر پیامبر ﷺ دست می‌کشد، و با دست کشیدن و بوسیدن آن منبر تبرک می‌جوید، پرسیدم که حکمش چیست؟ و نیز درباره کسی که با قبر پیامبر ﷺ نیز همین کار را می‌کند؛ دست می‌کشد و می‌بوسد؟ گفت: با کی نیست؟ اشکالی ندارد^۳

۱۲- از اسماعیل بن منکدر نقل شده که دچار "صمات" خاموشی ولالی شده بود، آن‌گاه می‌رفت و گونه اش را بر قبر پیامبر ﷺ می‌نهاد، برخی او را بر این کار مورد سرزنش قرار دادند، گفت: با این کار از قبر نبی گرامی ﷺ شفا می‌جوید.^۴

۱. صحیح مسلم، کتاب الجنائز، باب ۱۸ من صلی علیه مئه شفعا فیه، ح ۵۸.

۲. همان، باب ۱۹، من صلی علیه اربعون شفعا فیه، ح ۵۹.

۳. العمل ومعرقه الرجال، احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۴۹۲، رقم ۳۲۴، تحقیق الدكتور وجیحه الله عباس، بیروت ۱۴۰۸ این قضیه را شماری از مورخین عامه نقل کرده‌اند، از جمله سهمودی در «وفاء الوفاء» و خالدی در «صلح الاخوان».

۴. تاریخ دمشق، ابن عساکر، ج ۵۶، ص ۵۱ [محمد بن المنکدر، القرشی التیمی، احد الانمه التابعین، متوفی سنه ۱۳۰] با تفاوت جزئی در متن: «... حتی یضع خده علی قبر النبی.. فاذا وجدت ذلك اشتغث بقبر النبی ﷺ...». نیز ر.ک. منهج الرشاد لمن اراد السداد ص ۵۷۴ [نرم افزار کتابخانه اهل بیت ﷺ]..

آن چه در اینجا ذکر شد، از جمله روایات صریح^۱ است، درباره جواز "توسل" و "شفاعت" و "شفاعه جویی"؛ چه به واسطه پیامبر ﷺ یا اهل بیت او عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و یا به اولیاء و صالحان، و یا حتی به بقعه‌ها، یا شهرهای مورد احترام، همانند مدینه منوره و غیر آن. و این گونه مکان‌ها از چنین مکانت و جایگاهی به عنوان مثال از شفاء در خاک یا غبارش، برخوردار نشده است؛ مگر به واسطه حرمت و جایگاه شخص پیامبر ﷺ.

آیا بعد از این همه دلیل‌های قرآنی، روایی و عقلی که ذکر شد، باز هم مجالی برای تردید در جواز توسل و تشفع یعنی وسیله جویی شفاعت پذیری به واسطه اولیای الهی باقی خواهد ماند؟!

بخش سوم - توسل از نگاه عقل نظری و سیره عقلا

در این بخش، نکات و مواردی عقلی درباره "توسل" ذکر می‌گردد که به روشنی دلالت بر جواز توسل و شفاعت خواهد داشت:

۱- فیلسوفان گفته اند: خداوند، آفریننده همه چیز است، اما آفرینش آفریدگان از سوی خداوند در یک سطح و رتبه نیست، بلکه آفرینش دارای سلسله مراتب و درجات است، البته، نه برای آن است که در خداوند، ناتوانی یا عجزی باشد، بلکه این ضعف و نیاز از سوی مخلوق است؛ که نمی‌توان فرض بودنش را، پیش از وجود یک رشته آفریده‌های پیشین، پذیرفت.^۲

۱. به منظور اختصار، به همین تعداد از روایات عامه بسنده و از روایات فراوان شیعه در این زمینه صرف نظر شده است.

۲. در اصل: «أما المخلوق منه ما يمتنع فرض ذاته قبل سلسلة من المخلوقات»؛ روشن است که فرض بودن مخلوق؛ پیش از پیدایش اسباب و مقدمات، محال نیست، بلکه ظاهراً مراد آن است که پذیرفتن این فرض، باطل و از قبیل پذیرش امر محال است.

آفریده پیشین، سبب و واسطه پیدایش آفریده پسین می‌گردد؛^۱ البته سبب شدن آن نیز، در پایان، به سبب سازی آفریدگار بلند مرتبه باز می‌گردد. بدین معنا که، برای نمونه: موجود شدن يك آفریده جسمانی، بدون يك ماده عنصری جسمانی پیشین، از قبیل فرض محال است.^۲ بدین ترتیب، باید گفت: آفریده پیشین، برتر و نزدیک تر به خداوند عزوجل است، و خود، باب و واسطه ای برای پیدایش آفریده پسین می‌باشد.^۳

۱. در اصل: «اتما المخلوق السابق يكون سبباً لتقترامكان المخلوق اللاحق»: که ظاهراً مراد از «تقرر امکان» در این جا تحقق یافتن و پیدایش است، و نه «امکان ذاتی مخلوق» در برابر وجوب و امتناع که بنابر اصطلاح، ذاتی آن است و نیاز به سبب ندارد.

۲. در اصل: «یمتنع أن يفرض وجوده بلا ماده عنصریه».

۳. ظاهراً این قسمت بیانی مختصر درباره قاعده امکان ممکن اشرف است. ر.ک. «قواعد کلی فلسفه اسلامی» ج ۱، ص ۱۸ تا ۲۸.

از دیدگاه معارف و حیانی (قرآن و روایات) نیز، این مطلب که خداوند آفرینش آفریدگان را از مراتب بالاتر و شریف تر آغاز فرموده و مراتب بالاتر چشمه های فیض الهی برای افاضه به مراتب پایین تر هستند، اجمالاً مورد قبول است. یعنی نظام آفرینش خداوند بر این روال جاری گردیده؛ چنان که (مثلاً) انوار محمد وآل - صلوات الله علیهم اجمعین - نخستین مراتب آفرینش خداوند هستند [ر.ک. الکافی، ج ۱، باب مولد النبى ﷺ، احادیث ۵ تا ۱۰ و نیز بحار الانوار، ج ۱۵، باب بدء خلقه ﷺ، ص ۲ تا ۳۲۲].

اما آیا لزوماً همه مبانی و نتایج قواعد فلسفی با محتوای منابع دینی در این زمینه انطباق کامل دارد؟ بدهی است که چنین ملازمه ای وجود ندارد. چنان که اجمالاً - بر اساس کتاب و سنت - می‌توان گفت: خداوند، به وجوب عقلی، ملزم به چنین روالی در آفرینش و اعطای کمالات نیست، لکن آن چه از طریق وحی به ما رسیده - همان گونه که اشاره شد - دلالت بر این دارد که خداوند در واقعیت آفرینش چنین سنتی را جاری فرموده است.

۲- در آداب عقلانی و روش های جاری و شناخته شده اجتماعی، وارد شدن بر هر شخصی، با اجازه پرده داران و دربانان وی صورت می پذیرد، این رفتار، گونه ای از احترام و بزرگداشت، در روابط اجتماعی، میان انسان ها است.

بحث تفصیلی در این زمینه مناسب حجم این نوشتار نیست. ولی اسلام این گونه از آداب اجتماعی را در بسیاری از آیات قرآنی و روایات وارد مقرر داشته است، مانند:

- «وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا»؛

«خانه ها را از درهای آن با اجازه وارد شوید».

- «إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنَ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ»؛^۱

«به درستی آنان که - با فریاد - تورا از پشت اتاق ها خانه ها صدا می زنند، بیشترشان خرد ورزی ندارند».

از میان روایات، به حدیث شریف نبوی اشاره می شود:

«أنا مدینه العلم وعلیُّ بابها، فمن اراد المدینه والحکمه فلیأتها من بابها»^۲؛

۱. فیض علیه السلام، از کتاب های محاسن، مجمع البیان و تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: یعنی هر امری از امور را از راه و مجرای (صحیح) خود اقدام کند. [تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۲۰۸]. و نیز از احتجاج (طبرسی) از امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده که فرمود: «مایم باب خدا و بیوت و خانه هایی که - مردم مأمورند - از آن و بدان درآیند، پس هر که ار ما پیروی و به ولایت ما اقرار کرد به راستی «خانه ها را از درشان وارد شده است» و...». [همان مأخذ]. [البقره (۲): ۱۸۹]

۲. فیضه، در تفسیر این آیه فرموده: «زیرا عقل چنین اقتضا می کند که حُسن ادب و حشمت (مقام) صاحب چنین مقامی (الهی) رعایت شود» [تفسیر الصافی، ج ۵، ص ۴۸]. [الحجرات (۴۴): ۴]

۳. الامالی، الطوسره، ص ۴۸۳. نیز: ر.ک. «الجامع الصغیر»، السیوطی، ج ۱، ص ۴۱۵ و «أسد الغابه»، ابن الاثیر، ج ۴، ص ۲۲.

«من شهردانشم و علی عليه السلام در ورودی آن شهر است، بنابراین، هر که آهنگ آن شهردانش و حکمت را دارد؛ پس باید از در مجاز آن وارد شود.»

بلکه ما می‌بینیم که این ادب خدایی را، شارع مقدس و قانون گذار الهی برای وارد شدن به خانه محترم خود؛ مسجدالحرام و زیارت خانه خدا، نیز مقرر داشته است. "محرّم شدن" را پیش درآمدی برای آمادگی ورود به آن مکان شریف و بزرگداشت آن، و نیز، مقدمه درنگ در عرفات، و سپس مزدلفه مشعر قرار داده است. آن گاه دور کردنِ چرک و تقصیر را پیش نیاز زیارت مجدد "بیت" مقرر داشته است.

بنابراین، توجه به واسطه‌ها و وسیله‌ها، به سوی خداوند، گونه‌ای از گونه‌های ادب است، که خرد و خردمندان نیز در رفتارهای اجتماعی خود قرار داده‌اند.

بخش چهارم - سخن پایانی: توسل؛ آیت اقتدار پروردگار

طرح يك پرسش: گهگاه در زمینه توسل این پرسش یا اشکال مطرح می‌گردد: آیا اعتقاد به وجود واسطه‌ها در نظام آفرینش، به اعتقاد به عجز و ناتوانی آفریدگار بلند مرتبه و پاک منتهی نمی‌گردد؟!

در حالی که بی تردید، آفریدگار جهان، از همه جهانیان بی نیاز است. زیرا همان گونه که قرآن گوید: «آن گاه که خداوند پیدایش چیزی را اراده کند، تنها به آن گوید: باش، پس بی درنگ می‌باشد».^۱

به این پرسش پاسخ‌های گوناگونی داده می‌شود:

۱- پاسخ حَلّی: در این زمینه باید گفت: اگر خداوند برخی آفریدگانش را بر اجرای برخی کارها قدرت و توانایی می‌بخشد، این

۱. اشاره به آیه شریفه: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»، بقره (۳۶): ۸۲.

هرگز به معنای بروز نیازمندی از سوی خداوند عزّ و جل نیست، «توان بخشی خداوند به واسطه‌ها» نیز این معنا را نمی‌دهد که آن وسائط، مستقل از قدرت پروردگار و بی نیاز از آن شده باشند. چنین فرضی بدین معناست که شیء یاد شده، برای باقی بودن، مستقل و بی نیاز از خداوند است، و نیازش به او، فقط در مرحله حدوث و پیدایش خلاصه می‌شود. این سخن برخی معتزله است، که بطلانش روشن است و باید از چنین سخنان سخیفی به خدا پناه ببریم.

بلکه بدیهی است آفریدگان، در بودن خود، همان گونه که برای حدوث و پیدایش نیازمند آفریدگار هستند؛ از جنبه بقاء و ادامه بودن نیز، نیازمند او هستند، لذا اگر آفریدگار، لحظه و یا حتی کمتر از لحظه‌ای عنایت خود را از آن‌ها قطع کند، بی درنگ همگی باطل، نابود و فانی می‌گردند.

به همین ترتیب، آفریدگان، در توانایی‌هایشان بر کارهایی که از آنان سر می‌زند؛ مستقل و بی نیاز از قدرت آفریدگار برین نیستند؛ چه در جنبه حدوث و پیدایش و چه از نظریه بقاء و ماندگاری.

از این سخن آشکار می‌گردد: کسی که آفرینش خداوند را، صرفاً از راه آفرینش ابداعی^۱ یعنی آفرینش بدون سابقه و ماده پیشین محدود می‌کند، منشاء

۱. «... و بالجمله هر موجودی که مسبوق به ماده و حرکت نباشد وجودش بر سبیل: «ابداع» می‌باشد...»، رک. فرهنگ علوم عقلی، دکتر سید جعفر سجادی، ص ۵۴، در برخی منابع روایی معتبر، قریب به این معنی را برای واژه «اختراع» ذکر کرده‌اند و «ابداع» را ظاهراً برای آفرینش بدون علت انگیزنده، یا بدون «صورت و مثال» پیشین که حاکی از نیاز خالق باشد گفته‌اند: «لا من شیء فی بطل الاختراع ولا لعلة فلا یصح الابتداء»، [الکافی، ج ۱، ص ۱۰۵]، یعنی: اصل آفرینش خداوند نه از چیزی و ماده‌ای است؛ تا «اختراع» باطل باشد! و نه به علت و انگیزه‌ای است. تا «ابتداء» راست نیاید!

التزام او به چنین عقیده‌ای، شاید به این علت است که گمان کرده قول به آفرینش از يك ماده پیش آفریده؛ مثلاً نوعی شريك قرار دادن ماده با خدا در آفرینش است و این گونه تصور کرده که ماده مستقل از خدا و در عرض وجود آفریدگار است؛ پناه بر خدا از چنین گمان‌ها و باورهایی! البته این گونه اوهام، برخاسته از جهل و کاستی در معرفت است.

بلکه به استناد ادله و حیانی و عقلانی باید گفت: حقیقت این آفرینش و توانایی دادن، از سوی خداوند، نوعی از واسطه قرار دادن میان آفریدگانش، از طریق وجود و کمالات اعطائی به اولیاء و مقربان درگاهش می‌باشد؛ همان کسانی که خداوند آن‌ها را خودش برگزیده و آنان را خودش درهای رحمت و جایگاه نیل به شفاعتش قرار داده است.

۲- پاسخ نقضی: بدین صورت که اشکال آنان را به بیانی فلسفی نزدیک کنیم و بگوییم:

هر فعلی از افعال آفریدگار، بر اساس ادعای آنان یعنی مخالفان توسل، ناگزیر باید ابداعی، یعنی بدون واسطه و مستقیماً از خداوند باشد. و نیز هر آن چه غیر ابداعی و با واسطه رخ دهد، نشانه عجز و ناتوانی از سوی آفریدگار تلقی می‌گردد! این در حالی است که ما مشاهده می‌کنیم که بیشترین مخلوقات و آفریدگان از راه اسباب و وسائط به وجود می‌آیند و این خلف است، زیرا خداوند بر هر چیزی توانا است.

پس این همه آفریدگان که مشاهده می‌کنیم و سراسر از راه وسائط به وجود آمده‌اند، یا باید آن‌ها را به واسطه وسائط به خدا نسبت دهیم؛ که بنابر ادعای آنان نشانه ناتوانی اوست، و یا آن‌ها را به خدا نسبت ندهیم؛ چرا که

غیر ابداعی است، یعنی بدون واسطه موجود نشده است^۱، که در این صورت مشکل بزرگتر می‌گردد، چرا که نسبت و رابطه آفریدگان را از خداوند عزوجل بریده است.

بدین ترتیب وقتی گفته می‌شود چیزی در میان آفریده‌های او برای پیدایش یا تغییر واسطه شده است، این سخن لزوماً موجب این نیست که به آفریدگار نسبت عجز و ناتوانی داده شود، بلکه حقیقت آن است که اشیاء نیازمند به او هستند. و در همه احوال، این اشیاء از قدرت و اراده آفریدگار جدا و بی نیاز نیستند، بلکه در همه شرایط و زمان‌ها وابسته و نیازمند به آفریدگار و اراده او هستند.

۳- پاسخ قرآنی: وجود گروه‌های مختلف از آیات قرآنی دلالت دارند بر رخداد آفرینش خداوند از راه واسطه‌هایی چون فرشتگان و فرستادگان الهی و غیر این‌ها. آن گروه‌های آیات عبارتند از:

گروه اول: گیرنده جان‌ها کیست؟

سه پاسخ و سه نسبت وجود دارد:

۱- فرشتگان، گیرنده جان‌ها: آیاتی که گرفتن جان‌ها را به فرشتگان و فرستادگان آسمانی نسبت می‌دهند:

۱-۱- «کسانی که فرشتگان جانشان را می‌ستانند، در حالی که به خویش

ستم کرده بودند...»^۲

۱-۲- «... تا چون زمان مرگ هر يك از شما در رسد، فرستادگان از فرشتگان

۱. در اصل: «لیست بکن فیکون»: یعنی بر اساس «کن فیکون» (بدون واسطه) نیست.

۲. النساء (۴): ۹۷.

ما، جان او را بستانند و آنان کوتاهی نمی‌ورزند»^۱

۳-۱- «آنان که فرشتگان جانشان را می‌گیرند، در حالی که بر خویش ستم می‌کردند...»^۲

۴-۱- «کسانی که در حال پاکی و پاکیزگی فرشتگان جانشان را می‌گیرند...»^۳

۵-۱- «تا چون فرستادگان ما - یعنی فرشتگان مرگ که جانشان را ستانند، نزدشان فرارسند...»^۴

۶-۱- «و اگر دریابی، هنگامی را که فرشتگان جان کافران را می‌گیرند، به چهره و پشت آنان می‌کوبند و می‌گویند عذاب آتش سوزان را بچشید»^۵

۷-۱- «پس حال آنان چگونه خواهد بود، هنگامی که فرشتگان جانشان را می‌گیرند، در حالی که به چهره‌ها و پشت‌هایشان کوبند؟»^۶

۸-۱- «... و اگر ببینی هنگامی را که ستمگران در سختی‌های مرگند و فرشتگان دست‌هایشان را گشوده‌اند که: جان‌هایتان را بیرون کنید و به ما بسپارید! امروز، به سبب آن چه درباره خداوند ناحق می‌گفتید، و از آیات او سربر می‌تافتید؛ با عذاب خوار ساز، کیفر داده می‌شوید»^۷

بدین ترتیب در مجموعه آیات ملاحظه می‌کنیم که خداوند پاک و بلند

۱. الانعام (۶): ۶۱.

۲. النحل (۱۶): ۲۸.

۳. النحل (۱۶): ۳۲.

۴. الاعراف (۷): ۳۷.

۵. الانفال (۸): ۵۰.

۶. محمد (۴۷): ۲۷.

۷. الانعام (۶): ۹۳.

مرتبه، مرگ جان‌ها را به فرشتگان نسبت می‌دهد؛ آیا این به معنای آن است که خداوند، از این که خود جان‌بندگان را بگیرد ناتوان است؟! نه، این عمل نیست، مگر از باب واسطه‌سازی در شئون آفریدگانش، و جنبه دیگری ندارد.

۲- خداوند؛ گیرنده جان‌ها: آیاتی که گرفتن جان‌ها را به خداوند پاك و بلند مرتبه نسبت می‌دهند:

۲-۱- «خداوند، جان‌ها را هنگام مرگشان می‌گیرد، و آن جان را که نمرده است، هنگام خوابیدن آن...»^۱

۲-۲- «و اوست که شبانگاه در خواب، روان شما را می‌ستاند و داند که به هنگام روز چه به دست آورده اید...»^۲

۲-۳- «و خداوند شما را آفرید، سپس شما را می‌میراند...»^۳

۲-۴- «ولیکن، من خداوندی را می‌پرستم که جان شما راستاند...»^۴

۳- فرشته گیرنده جان‌ها: آن چه گرفتن جان‌ها را به ملك الموت نسبت می‌دهد:

۱- «بگو: آن فرشته مرگ که بر شما گمارده‌اند، جان شما را می‌ستاند...»^۵

گروه دوم: درباره کارسپاری به مخلوق، با حفظ اقتدار خداوند:

خداوند در کتاب خود تصریح فرموده که برخی کارها را بر عهده بعضی

۱. الزمر (۳۹): ۴۲.

۲. الانعام (۶): ۶۰.

۳. النحل (۱۶): ۷۰.

۴. یونس (۹): ۱۰۴.

۵. السجده (۳۲): ۱۱.

آفریدگان قرار داده است، البته بدون آن که این کار سپاری به معنای تفویض و واگذاری عزلی باشد؛ که در آن، قدرت آفریدگار از کار منعزل و برکنار گردد؛ چرا که همگی اشیاء، چه از نظر حدوث و پیدایش و چه از جنبه بقاء و پایداری، به قدرت خدا وابسته اند:

۱- «قُلْ يَتَوَفَّكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ...»^۱

«بگو: فرشته مرگ، که بر جان ستانی شما گمارده شده است، جان شما را می گیرد».

۲- «اگر اینان، به پیامبری محمد ﷺ کفر ورزند، به راستی قومی دیگر بر آن می گماریم که به آن، کافر نباشند»^۲

۳- «و ما را نشاید که جز به اذن خدا برهانی برای شما بیاوریم*... و چرا بر خداوند توکل نکنیم و حال آن که راه هایمان را به ما نشان داده است؟...»^۳

این گونه وکالت از سوی خداوند؛ هرگز به معنی برکنار شدن قدرت خداوند - سبحانه تعالی - نیست. ما می بینیم که موکل های اعتباری، وقتی شخصی را به وکالت می گمارند؛ با اعطای وکالت از مقام و اقتدار خود به کلی متعزل نمی شوند. حال، چگونه خواهد بود مولی و موکل حقیقی یعنی خداوند که منزّه و بسیار بلند مرتبه است؟

بنابراین، توکیل و واگذاری عزلی در کار نیست؛ تا فعلی که وکالت درباره آن صورت گرفته است، عاری از قدرت خداوند و بی نیاز از آن باشد، بلکه اشیاء، سراسر متکی به خداوند بلند مرتبه و قائم به او هستند و اوقیوم بر

۱. همان.

۲. الانعام (۶): ۸۹.

۳. ابراهیم (۱۴): ۱۱ و ۱۰.

هر چیز و نگهدارنده آن است؛ چه رسد به افعال و آثاری که از آن اشیاء سر می‌زند.^۱

گروه سوم: آیاتی که دلالت دارند بر واسطه قرار دادن بعضی مخلوقات، در آفرینش، و نمونه آن عبارت است از واسطه قرار گرفتن "ماء" (آب)، در آفرینش بسیاری از آفریدگان، مانند: "گیاه"، "انسان" و مانند این‌ها:

۱- «کسی که زمین را برای شما بستر و آسمان را سرپناهی آفرید، و از آسمان، آبی فرو فرستاد که با آن از میوه‌ها، برای شما روزی یی برآورد...»^۲

۲- «و اوست که از آسمان آبی فرو فرستاد که با آن، هر گونه رویدنی را برون آوردیم»^۳

۳- «و خداوند از آسمان آبی فرو فرستاد و با آن، زمین را پس از آن که مرده بود، زنده گردانید، بی گمان در این کار برای گروهی که می‌شنوند، نشانه‌ای از خداوند است»^۴

۴- «و آن آبی که خداوند از آسمان فرو می‌بارد و زمین را، پس از مردنش، با

۱. باید توجه داشت که در افعال اختیاری آفریدگان مانند انسان، فعل اختیاری، حقیقتاً فعلی فاعل مخلوق است نه فعل خداوند، لیکن از آن جهت که با قدرت و امکانات اعطائی خداوند انجام شده؛ که هر لحظه بخواهد آن را می‌گیرد، به خداوند نسبت داده می‌شود و خداوند، معزل و برکنار از آن نیست. بنابراین اصطلاح روایات اهل بیت علیهم‌السلام؛ فاعلیت و خالقیت خداوند درباره افعال اختیاری ما، تقدیری است نه تکوینی.

ر.ک. بحار الأنوار، ج ۶۵، ص ۲۶۲.

۲. البقره (۲): ۲۲.

۳. الانعام (۶): ۹۹.

۴. النحل (۱۶): ۶۵.

آن زنده می‌کند و بر آن هرگونه جنبنده‌ای را می‌پراکند...»^۱

۵- «و از آسمان آبی فرو می‌باراند تا شما را بدان پاکیزه گرداند و پلیدی شیطان را از شما بزداید و دل هایتان را نیرومند سازد و گام هایتان را بدان استوار دارد».^۲

۶- «و عرش او یعنی خدا بر آب مستقر بود...»^۳

۷- «و هر چیز زنده‌ای را از آب پدید آوردیم، آیا باور ندارند؟!»^۴

۸- «و خداوند هر جنبنده‌ای را از گونه‌ای آب آفریده است...»^۵

۹- «و اوست که از آب، بشری آفرید و رابطه‌ای او را نسبی و سببی قرار داد...»^۶

گروه چهارم: آیاتی که بسیاری از کارهای خداوند را به آفریدگان اسناد

می‌دهد:

۱- «آیا ندیده‌اند که ما با دست‌های خود، برای آنان، چارپایانی آفریده ایم

که از آن‌هاست؟»^۷

در این آیه، خداوند آفرینش را به دست‌های خود نسبت می‌دهد و آن دست،

«نیروی آفریده شده» است، که به طور مستقیم در ماده آفرینش چارپایان ایفای

نقش می‌کند. و آن - دست قدرت - غیر از ذات اقدس الهی است.

۱. البقره (۲): ۱۶۴.

۲. الانفال (۸): ۱۱.

۳. هود (۱۱): ۷.

۴. الانبیاء (۲۱): ۳۰.

۵. التور (۲۴): ۴۵.

۶. الفرقان (۲۵): ۵۴.

۷. یس (۳۶): ۷۱.

۲- «نام پروردگارت را، که برترین است، بستای* آن نام که آفرید و سپس آراست»^۱

در این آیه فعل آفریدن و آراستن تسویه به "نام پروردگار" اسناد داده شده^۲ و آن یعنی اسم ربّ نیز غیر از ذات پروردگار است.

۳- «و تنها وجه پروردگارت در جهان آفرینش باقی خواهد بود»^۳

در این جا مراد از "وجه" یا چهره، جزئی از ذات خداوند نیست؛ آن گونه که حشویه و مجسمه، یعنی قائلان به جسمانیت خداوند، گمان می‌کنند؛ که خداوند از چنین بافته‌هایی بس رفیع تر و منزه تر است؛ بلکه منظور از "وجه پروردگار"، بزرگ آیت و نشانه حق است که دلالت بر عظمت ذات پروردگار دارد. چنان که فرموده است:

- «فَأَيُّمَا تَوَلَّوْا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ»،^۴ یعنی: «به هر سو رو کنید آن جا وجه خداست».

پیشتر اشاره گردید که "مسجد الحرام" و "خانه کعبه" را نیز از آن رو "قبله"

۱. الاعلیٰ (۷۸): ۲ و ۱.

۲. بنابراین یکی از دو وجه تفسیری؛ چنان که در ابتدای آیه شریفه، امر به ستایش، بر اسم ربّ واقع شده است، نه بر خود «ربّ»: «سبح اسم ربك الاعلیٰ الذی خلق فسوی». بنابراین این وجه تفسیری، وصف «اعلیٰ» - یعنی برترین - نیز صفت اسم است نه صفت «ربّ»؛ یعنی: «نام پروردگارت را، که (آن نام) برترین است، تنزیه کن...». همان گونه که در آیه شریفه «ویبقی وجه ربك ذوالجلال و الاکرام» «ذوالجلال و الاکرام»، صفت «وجه» است نه صفت «ربّ» که معنی آیه چنین می‌شود: «وجه پروردگارت، که (آن وجه) شکوهمند و گرمی است؛ پایدار می‌ماند». اما بنابر گونه دیگر تفسیر؛ «اعلیٰ» صفت ربّ گرفته می‌شود، چنان که بسیاری از مفسران بر این قول رفته اند.

۳. «کلّ من علیها فان* ویبقی وجه ربك ذوالجلال و الاکرام». [الرحمن (۵۵): ۲۷]

۴. البقره (۲): ۱۱۵.

گفته‌اند که مصداق وجه الله است؛ از آن جا که در سیاق آیات سوره بقره، وقتی درباره قبله سخن می‌گویید، آمده است:

«هر جا بودید هنگام نماز روی خود سوی مسجد الحرام کنید»^۱

و نیز فرموده است:

«هر جا روی بگردانید، آن جا وجه خداست»

۴- «و اگر قرآنی باشد که کوهساران بدان به حرکت و جنبش در آید، یا زمین با آن شکافته و پاره شود، یا با آن مردگانی به سخن درآیند؛ بلکه فرمان، سراسر از آن خداوند است (که اگر بخواهند همه این کارها با قرآن انجام پذیرد، اما اگر چنین کند، باز هم این منکران لجوج مؤمن نخواهند شد)...»^۲

در این جا "سیر دادن کوه‌ها" و "پاره پاره کردن یا شکافتن زمین" و "به سخن در آوردن؛ یا زنده کردن مردگان"، همه به قرآن اسناد داده شده و منسوب گردیده است.

گروه پنجم: شئون و قدرت‌هایی برای غیر خدا هست؛ که از آن‌ها با تعبیر: "مُلک و فرمان روایی؛ برای غیر خدا" یاد شده، در عین حال که جدایی و استقلال آن‌ها را از خداوند و قدرت و مدد رسانی و وسیله سازی او، هرگز نمی‌پذیرد:

۱- اعطای ملک عظیم به آل ابراهیم: «بی گمان ما به خاندان ابراهیم، کتاب و حکمت دادیم، و به آنان "ملک عظیم"؛ یعنی فرمان روایی سترگی بخشیدیم»^۳

۱. البقره (۲): ۱۴۴ و ۱۵۰.

۲. الرعد (۱۳): ۳۱.

۳. النساء (۴): ۵۴.

خدای تعالی این مطلب را درباره آل ابراهیم علیهم السلام ذکر فرموده و بدیهی است که در این آیه مراد از مُلک، پادشاهی ظاهری و ریاست سیاسی و اجتماعی نیست، چرا که چنین چیزی برای آل ابراهیم در تاریخ رخ نداده است. بلکه مُراد، نوعی ملک لدنی اعطائی و ملکوتی از سوی خداوند است؛ از قبیل آن چه خداوند تعالی در آیات زیر درباره ابراهیم و آل ابراهیم بدان‌ها اشاره فرموده است:

- «و بدین گونه، ملکوت آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نمایانیم»^۱،

- «... سپس آن‌ها - یعنی مرغ‌های درهم کوبیده متفترق - را فراخوان؛ شتابان نزد تو خواهند آمد»^۲.

- «آنان را امامانی قرار دادیم، که به فرمان ما راهبری می‌کردند...»؛ که در این^۳ جا سخن از حضرات اسماعیل علیه السلام و اسحاق علیه السلام و یعقوب به میان آمده است، که بنا به فرمان ملکوتی الهی، راهبری می‌کردند.

۲- درخواست مُلک بی بدیل از سوی سلیمان علیه السلام:

«سلیمان علیه السلام گفت: پروردگارا! مرا بیامرز و مرا آن پادشاهی ده که پس از من هیچ کس را نسزد»^۴.

۳- سلیمان و ملک مستحکم:

۱. الانعام (۶): ۷۵.

۲. البقره (۲): ۲۶۰؛ که در این مثال: اجزاء مرغ‌های درهم کوبیده و پاره پاره شده، به اذن خداوند، گوش به فرمان ابراهیم علیه السلام؛ فراهم می‌آیند و زنده می‌شوند، تا مثالی برای تجدید حیات اخروی باشند.

۳. الانبیاء (۲۱): ۷۳.

۴. ص (۳۸): ۳۵.

«ملك فرمان روایی او را استوار کردیم و او را حکمت و فصل الخطاب -
یعنی پایان بخشش در داوری - عطا فرمودیم»^۱.

۴- اعطای مُلك به خواست و فرمان خداوند:

«پیامبرشان به آنان گفت: خداوند "طالوت" را به پادشاهی شما برانگیخته
و گمارده است... و نیز پیامبرشان گفت: خداوند او - یعنی طالوت - را بر شما
برگزیده و برگستره دانش و نیرومندی تن او افزوده است و خداوند پادشاهی
خود را به هر که خواهد می دهد...»^۲

۵- اعطای مُلك از سوی خداوند:

«بگو: خداوند!! ای دارنده فرمانروایی! توبه هر کس بخواهی مُلك
و فرمان روایی را می بخشی و از هر کس بخواهی، فرمان روایی را باز
می ستانی...»^۳

۶- اعطای مُلك کبیره مؤمن در بهشت:

«و چون بدان جا بنگری؛ نعمت بی کران و پادشاهی بزرگی برای مؤمن به
اعطای خداوند مشاهده می کنی»^۴

۷- گفتگوی جهنمیان با "مالك"؛ نگاهبان و فرمان روای دوزخ:

«واهل جهنم فریاد برآوردند که: "ای مالك دوزخ": پروردگارت کار ما را تمام
کند!...»^۵؛

۱. ص (۳۸): ۲۰.

۲. البقره (۲): ۲۴۷.

۳. آل عمران (۳): ۲۶.

۴. الانسان (۷۶): ۲۰.

۵. الزخرف (۴۳): ۷۷.

در این آیه، خزانه دار دوزخ و فرشته مقتدر و برگمارده بر آتش (قهر الهی) و طبقات آن، با عنوان "مالک" وصف شده است.

۸- درباره فرشتگان پراقتدار حامل عرش:

«و فرشته‌ها، بر کرانه آن آسمان اند و در آن روز، اورنگ فرمان فرمایی پروردگارت را هشت تن از آنان بر فراز سر خود با اقتدار حمل می‌کنند»^۱.

حمل "عرش" در این آیه به معنی تحمل "علم" است؛ نه "عرش" که در فارسی به آن تخت و اورنگ گفته می‌شود و مظهر اقتدار و فرمان روابی پادشاهان به شمار می‌رود؛ یعنی قدرت خداوند، دستخوش فعل و عمل حمل و حرکت از سوی آفریدگان قرار گیرد و نیازمند آنان باشد!! پناه بر پروردگار بلند مرتبه؛ از آن چه "مَجِسِّمَه حَشَوِيَّة" یعنی معتقدان به جسم و اعضاء برای خداوند می‌گویند.

۹- نقش امداد فرشتگان و صالح مؤمنان در قبال مولویت خداوند:

«بی‌گمان، خداوند و جبرئیل و آن انسان شایسته؛ از میان مؤمنان، مولی

۱. الحاقه ۶۹ / ۱۷، آیه شریفه عیناً ذکر می‌گردد: «وَالْمَلَكُ عَلَى أَرْجَائِهَا وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةً». این گونه آیات متشابه که ظواهر آن‌ها موهم جسمانیت برای خداست، باید با ارجاع به محکّمات آیات و ارشادات عالمان حقیقی قرآن - یعنی عترت پیامبر ﷺ - به معنای شایسته مقام ربوبی حمل گردد. چنان که «عرش»، که در فارسی به آن «تخت» یا «اورنگ» گفته می‌شود، در برخی روایات اهل بیت ﷺ به معنی «علم» و حمل آن به معنی حمل و تحمل علم، بیان شده است. [رك. الصافی، ج ۵ ص ۲۱۹]. نیز باید توجه داشت که این گونه علم، علم مخلوق و در رتبه خلق است، زیرا تعبیر حمل و امثال آن برای علم ذاتی خداوند شایسته نیست. این «عرش علمی» خداوند است، معنای دیگری نیز برای عرش خداوند، در روایات اهل بیت ﷺ آمده است که معرفی آن مجال دیگری را طلب می‌کند. مترجم

و 'یاوراو ﷺ هستند، و فرشتگان نیز پس از آن، پشتیبان وی هستند'.^۲
 ملاحظه می شود که خداوند در این آیه، پشتیبانی و کمک رسانی به پیامبر
 عظیم الشأن ﷺ را، به جبرئیل علیه السلام و صالح المؤمنین - علی علیه السلام - نسبت
 می دهد. در حالی که خدای تعالی، قیوم و نگهدارنده صالح المؤمنین علیه السلام و
 جبرئیل علیه السلام و فرشتگان است.

آیه بیان کننده آن است که: اینان وسائط اعمال قدرت خداوند هستند،
 نه آن که قدرت آنان در عرض قدرت خدا و مستقل از آن باشد، که شرك لازم
 شود. چنان که فرموده است:

«اوست که تورا با یآوری خویش و با مؤمنان، پشتیبانی کرد»^۳. در حالی
 که در آیه دیگر فرموده است:

«ویاری و پیروزیی جز از سوی خداوند نیست»^۴. نیز فرموده

«اگر خدا را یاری کنید، او نیز، شما را یاری می کند و گام هایتان را استوار

می دارد»^۵.

۱۰- امداد خداوند به واسطه فرشتگان در جنگ بدر:

۱- «یاد کن آن گاه که از پروردگارتان فریادخواهی می کردید، و به شما پاسخ

داد که من با هزار فرشته پیایی، امدادگر شما خواهم بود»^۶.

۱. ۲۰- التحريم ۶۶/۴، بنا به روايات شيعه و سنی مراد از «صالح المؤمنین» در این آیه حضرت

علی علیه السلام است. رك. الميزان، ذیل آیه شریفه.

۲.

۳. الأنفال (۸): ۶۲.

۴. الأنفال (۸): ۱۰.

۵. محمد (۴۷): ۷.

۶. الأنفال (۸): ۹.

۲- «یاد کن آن گاه که به مؤمنان می‌گفتی: آیا شما را بسنده نیست که خداوند با سه هزار فرشته فرو فرستاده، شما را یاری رساند؟»^۱

۳- «آری؛ اگر پایداری و پرهیزگاری پیشه کنید و آنان چنین شتابان سوی شما آیند؛ خداوند شما را با پنج هزار فرشته نشانه دار، یاری خواهد رساند»^۲
گروه ششم: آیاتی که در آن‌ها خداوند، هلاک کردن برخی اقوام را به خودش یا به برخی از آفریدگانش نسبت می‌دهد:

الف- آیاتی که خداوند هلاک کردن را به خود یا برخی آیات و پدیده‌های تکوینی خود نسبت می‌دهد:

۱- «و آن چه از قریه‌ها که پیرامونتان بود، نابود کردیم و آیات را گوناگون آوردیم؛ باشد که آنان باز گردند»^۳.

۲- «و اما قوم ثمود با پدیده ای سرکش - مانند باد یا صیحه یا زلزله شدید - به هلاکت رسیدند»^۴

۳- «و اما قوم عاد، با تند بادی سرد بنیان کن، نابود گردانده شدند»^۵.

۴- «بر برخی آنان شنباد فرستادیم و برخی را بانگ آسمانی فرو گرفت. و

۱. آل عمران (۳): ۱۲۴.

۲. همان / ۱۲۵.

۳. الاحقاف (۴۶): ۲۷.

۴. «فاما ثمود فاهلكوا بالطاغیه»، الحاقه ۶۹/ ۵: الطاغیه، از ریشه طغی، طغیاناً؛ به معنی تجاوز از حد است؛ و «الطاغیه» اشاره به طوفان؛ یا باد شدید است، رك. المفردات راغب، ص ۳۰۴ (ماده طغی). نیز «الطاغیه»: بالصیحه والرجفه المجاوزه للحد فی الشده؛ رك. تفسیر شبر، ص ۵۲۸.

۵. الحاقه ۶۹.

برخی را در زمین فرو بردیم و برخی را غرق کردیم...»^۱.

ب- آیاتی که خداوند هلاک ساختن را به فرشتگان نسبت می‌دهد:

۱- «هنگامی که فرستادگان ما - از فرشتگان - برای ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ مژده فرزند آوردند، گفتند: ما مردم این آبادی را نابود خواهیم کرد...»^۲

۲- «و هنگامی را که فرستادگان عذاب ما نزد لوط آمدند...»^۳

۳- «و اگر ببینی هنگامی را که ستمگران در سختی‌های مرگ‌اند و فرشتگان دست گشوده‌اند برای گرفتن جان‌هاشان، یا برای عذاب دادن آنان^۴ که؛ جان‌هایشان را بیرون کنید...»^۵

گروه هفتم: آیاتی که ایجاد برخی آفریدگان را به بادهای واسطه آفرینش آن‌ها نسبت می‌دهند:

۱- بادهای بارور کننده: «و بادهای بارور کننده فرستادیم...»^۶

۲- بادهای برانگیزنده: «خداوند است که بادهای را می‌فرستد پس بادهای ابرها را برمی‌انگیزد...»^۷

۳- بادهای نوید بخش: «و اوست که بادهای را، نوید بخشی پیشاپیش باران

۱. العنکبوت (۲۹): ۳۱.

۲. العنکبوت (۲۹): ۳۱.

۳. همان / ۳۳.

۴. ر.ک. تفسیر شبر، ص ۱۶۰. ذیل آیه شریفه.

۵. انعام (۶): ۹۳.

۶. الحجر (۱۵): ۲۲.

۷. الروم (۳۰): ۴۸. و نیز: الفاطر (۳۵): ۹. و خداوند است که بادهای را فرستاد، تا بادهای

ابری را برانگیزد...».

رحمت خویش می فرستد»^۱

۴- بادهای مژده دهنده: «و از آیات او، این است که بادهای را مژده آور باران

فرستادیم»^۲

با همین سخن، به آن چه می خواستیم در این بحث مطرح گردد، پایان می بخشیم و ستایش و سپاس بی پایان سزاوار خداوند؛ پروردگار جهانیان است.

و درود خداوند بر حضرت محمد؛ بهترین آفریدگانش و آل او باد؛ همان پاکان و پاکیزگانی که خداوند، گرفتار شدن به هر آلودگی و پلیدی را از آن‌ها زدود و آنان را به گونه ای خاص پاک و پاکیزه قرار داد.^۳

۱. الفرقان (۲۵): ۴۸.

۲. الروم (۳۰): ۴۸.

۳. اشاره به مضمون آیه تطهیر.

منابع

- ۱- قرآن کریم [ترجمه موسوی گرمارودی، سید علی].
- ۲- نهج البلاغه.
- ۳- الامالی، الطوسی (شیخ الطائفه)، دارالثقافه، قم، ۱۴۱۴ هـ ق.
- ۴- أسد الغابه فی معرفه الصحابه، ابن الأثیر، اسماعیلیان، تهران، بی تا.
- ۵- بحارالانوار، مجلسی، محمد باقر (علامه مجلسی).
- ۶- تربیه الحسین دراسه وتحلیل، ج ۱، آل درویش، الشیخ عبدالرسول.
- ۷- تفسیر الصّافی، الفیض الکاشانی، دارالمرتضی [مطبعه سعید، مشهد] بی تا.
- ۸- تفسیر القرآن الکریم، شبّر، السید عبدالله، دارالهره، قم [النجاح بالقاهره، ۱۳۸۵ هـ].
- ۹- تفسیر القمی، علی بن ابراهیم، دارالکتاب للطباعه والنشر، قم، ۱۴۰۳.
- ۱۰- سنن ابن ماجه، ابن ماجه القزوینی، (حافظ) ابی عبدالله محمد بن یزید، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۷۵ م.
- ۱۱- سنن الترمذی، الترمذی، (ت ۲۷۹) دارالفکر للطباعه والنشر، بیروت، ۱۴۰۳ هـ ق.
- ۱۲- سنن البیهقی، البیهقی،
- ۱۳- سنن الدّارمی، الدّارمی. (ت ۲۵۵)، طبع محمد احمد دهقان، دمشق، ۱۳۴۹.
- ۱۴- سنن النسائی، النسائی، دارالکتب العلمیه، بیروت.
- ۱۵- شرح الاسماء الحسنی، الالسیزوری، الملاهادی، مکتبه بصیرتی، قم، بی تا.
- ۱۶- صحیح البخاری، البخاری، دارالاحیاء للتراث العربی، بیروت، ۲۰۰۱ م.
- ۱۷- صحیح مسلم، مسلم نیشابوری، دار ابن حزم، بیروت، ۲۰۰۲ م.
- ۱۸- کنز العمال، متقی هندی، علی بن حسام.

- ۱۹- المبسوط، الطوسی (شیخ الطائفه) المكتبه المرتضویه، تهران، ۱۳۸۷ ه ق.
- ۲۰- مستدرک سفینه البحار، نمازی شاهرودی، الشیخ علی، مؤسسة النشر الاسلامی لجماعة المدرسين، قم، ۱۴۱۹ ه ق.
- ۲۱- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، [تحقیق: یوسف عبدالرحمن المرعشلی].
- ۲۲- مسند احمد، احمد بن حنبل (ت ۲۴۱)، دارصادر، بیروت، بی تا.
- ۲۳- منهاج الرشاد لمن اراد السداد، کاشف الغطاء، الشیخ جعفر، مرکز الغدیر للدراسات الاسلامیه، ایران، ۲۰۰ م.
- ۲۴- منهاج السنة النبویه، لابن تیمیه. . . .
- ۲۵- النهایه فی غریب الحدیث والاثار، ابوالسعادات، مبارک بن محمد الجزری، اسماعیلیان، ایران، ۱۳۶۴ ه ش.
- ۲۶- وفاء الوفاء للسمهودی.
- ۲۷- نرم افزار «کتابخانه اهل بیت». (مکتبه اهل البيت)